
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شو
کتاب شرح بیت باب
مؤلف ملا عبدالعلی بیرجندی
شارح ملا مظفر جنابدی منجم
موضوع
شماره قفسه ۴۷۵۱
شماره ثبت کتاب
۵۰۸۷۴
۹۲۴۰
ملی فهرست شده
۶۲۰۵


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح بیت باب
مؤلف ملا عبدالعلی بیرجندی
شارح ملا مظفر جنابدی منجم
موضوع
شماره قفسه ۴۷۵۱
۶۲۰۵
شماره ثبت کتاب
۵۰۸۷۴
۹۲۴۰
۱۳۸۲
۶۲۰۵

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی ریب و ریا قادری را سزاست که کلک صنعت او اوراق
افلاک را بر مقتضای آثار انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بارقام انوار
و دراری سیاره مرقوم و مصور ساخت و شکر و سپاس بی حد و حساب حکیمی را
رواست که دست قدرت او صفحه عالم خاک را بر موجب و الارض فرشناها فنعم الماهدون
بهدون بهجه اول بهار و علایم ازهار مجلی و مزین گردانید مبدعی که بسبب ظهور
صنایع بدایع و وضوح دقایق حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در
احسن تقویم ترکیب نموده و بدرجه علیاء و لقد کرمنا بنی آدم رسانید
و بجهة حصول مقاصد امم و مصالح بنی آدم بحکم فرمود و الشمس تجری لمستقر لها
ذلک تقدیر العزیز العلیم گوی زرین آفتاب را در درجات سماء بروش
رخصت شرف و هبوط فرمود و بجهة مراسم عبادات و مراسم طاعات





کقوله تعالی و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم مسرع سپهر اولین
را در قطع منازل و طی مراحل از دیاد و انتقاص نور تقدیر نموده الا له
الامر تبارک الله رب العالمین بیت فلک رقعه کلک تقدیر اوست
زمین بقعه ملک تسخیر اوست ؛ بهشتی از و برگشاده ست لب
سفیدی روز و سیاهی شب تکبیرست فی وصف آلائه و قصورست فی
شکر نعمائه و صلوات صلوات نامیات و تحف تحیات ذاکیات
بعدد ادوار فلک دوار و بعدد کواکب ثوابت و سیار هدیه روح منور
و تحایف مجلس سلطان سریر رسالت و صاحبقران جهان جلالت
قطب معدل مدار دایره شریعت و فتوت نقطه محیط ذات خط استوای
عالم حقیقت و طریقت ماه فلک مستقیم کرم و مجد مهر سپهر ظهور
نور وجود آفتاب درخشان و الضحی نجم انجمن افروز و النجم اذا هوی
مسافر سفر سبحان الذی اسری محرم حرم فکان قاب قوسین او ادنی
بیت آن خواجه که شد فلک غلامش ؛ آرایش عرش گشت نامش ؛ المحرم
ستر ذو الجلال خورشید سپهر لایزال محمدی که نه تنها سایه او را
عزت کمینه پایه او را بر فرق نهم فلک قدم زد بر زده لا

مکان و لا علم له ؛ و الشمس حکایتی از روش ؛ و اللیل کنایتی از موی مقصود
زمین و آسمان احمد است ؛ پیغمبر آخر الزمان قرشی است ؛ دین شسته ز دامنش مخلد
ختم همه انبیا محمد علیه و آله الاتقیا سیما کاشف مضمون لو کشف الغطا
و صاحب انا مدینة العلم و علی بابها و المنصوص بنص انا و المخصوص بحدیث
انت منی بمنزلة هارون من موسی اعنی علی مرتضی و اولاده الاخیار و عترته
الابرار التی اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اما بعد بر ارباب فصاحت و
فطرت و اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیئت که بر آئینه
مشکلات بر معرفت اوضاع اجرام علوی و محتوی است بر حقیقت احوال
اجسام سفلی از جمله اشرف علوم حقیقیه و اکمل صنایع حکمیه است و عالم این
علم شریف و ناظر این فن لطیف در زمره الذین یذکرون الله قیاما و قعودا
و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض داخل و لایق و لهذا
اکثر علماء نامدار و اغلب فضلاء عالیمقدار این صنعت رفیع المنزلت را بمرقات معارج
سموات علا و منهاج مدارک ما اودع الله فیها تالیف و تصنیف فرموده اند
و در این باب تصنیفات و تالیفات پرداخته بنابر متابعت الجماعت بزرگوار
بنده خاکسار و ذره بیمقدار المحتاج الی رحمة الله الابدی مظفر منجم جنابدی





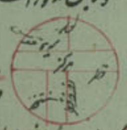
با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب و رسایل اکابر و افاضل این فن
محظوظ و بهره مند بود تا در خلال احوال بمطالعه رساله بیست باب نام در
معرفت تقویم که مرقوم قلم افضل المتاخرین قدوة افاضل العلماء و صفوة
الافاضل الاذکیا مولانا نظام الدین عبد العلی البرجندی گردیده بود مشرف
گشت و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر فواید آن در کسوت
رمز و ایما در نظر ارباب معنی جلوه ظهور می نمود بخاطر فاتر خطور میکرد که بجهة تفصیل مجملات
و تبیین معضلات ابواب آن شرحی بزبان فارسی تنظیم و ترتیب نماید که مبتدی و منتهی
از فواید مضامین آن مستفید و مستفیض گردند تا آنکه درین اوان با وجود تراکم علایق
و تلاطم عوایق و تسلط هموم و استیلای غموم توفیق الهی با معنی تمیمت این عزم مقرون شده و مقاصد این کتاب
بر وجه مسطور و طریق مذکور سرانجام یافت و در اکثر مسایل از الفاظ مصنف که مجملا شرح
بود بیش از شروع در مقصود تعریف آن نموده از مبادی هیئة و سایر فنون آنچه در
هر مقام منوط و مربوط بود ایراد آن لازم داشت و آنچه موقوف به مراجعت بجای نهاد که از ارکان
بود حواله بکتب اصول کرده از تطویل و اطناب اجتناب نموده موشح بالقاب همایون عالی
حالت روز فیروز و نامی جناب مالک رقاب عرش اشتباه مهر سپهر جلالت و شهریاری و ماه برج سلطنت
و کامکاری خسرو ممالک مشرق و عجم و عرب باسط حجة الله فی العالم حامی بلاد اهل الاسلام

والایمان ماحی آثار الظلم والطغیان واضع میزان عدل والانصاف قامع بنیان
المیل والاعتساف مالک ملوک المشارق والمغارب نادم اساس الخوارج والنواصب
ناصر الشریعة القویمة المصطفویة سالک الطریقة المرضیة المرتضویة شاهی که آسمان
فروغ خورشید منظر است در شیر جلالت وشوکت غضنفر است آنکه همیشه از اباء
صور رقمیت است در شکر نقش از شاناشهٔ سکندر است هم از ضلالت خلعت
هفت طارم است هم انقلاب در زلزله در هفت کشور است عباس ثانی شاه بهادر
شرع و در شکوه هم مصطفی حمایت هم مرتضی فرات خلد الله ملکه وسلطانه
ولا زال ظل عالی العالمین ممدودا مادام افلاک السیعه دواره والنجوم السبعه سیاره اللهم
ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط السماء وامدد ظلال معدلته علی مفارق
الصغار والکبار بالنبی وآله الاخیار ملتمس و مامول از اهالی دموال حصول صالح کرامت
علم وحلیه فضل آراسته و پیراسته ملازم رکاب همایون آنکه اگر بر سهو و خطا
خطائی از لوازم ذات انسانی است مطلع گردند بر بند عفو بپوشند و مستور
دارند تا در دایره الفاظ لعل فی عفو الناس دخول گرداند و من
اصلح فاجره علی الله تعالی مقدمه در بیان بعضی از الفاظ مصطلحه بدانکه علمای
اهل هیئت قابل انقسام جسمیه از هر انفاق مقداریه اگر در هیچ جهتی از جهات

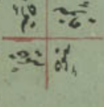


هیچ نوع از انواع منقسم نشود او را نقطه خوانند و اگر منقسم شود ولیکن همین از یک
جهت یعنی در طول فقط او را خط خوانند و نهایت خط اگر متناهی الوضع بود
نقطه باشد و اگر در جهتین قبول قسمت کنند یعنی در طول و عرض فقط
او را سطح و بسیط خوانند و نهایت سطح متناهی هم خط تواند بود و هم نقطه و اگر
در هر سه جهت که طول و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام بود او را جسم تعلیمی
خوانند و نهایت او هر یک از نقطه و خط و سطح تواند بود و خط دو قسم بود مستقیم
و منحنی مستقیم آن بود که طرف او ساتر ما عدای او شود هرگاه در وقع باشد
در امتداد شعاع بصر با آنکه اقصر خطی باشد میانه دو نقطه معینه و در کتب مسطور
دیگر تعریفات منت است و منحنی آن بود معرف بحیثیت از این تعریفات منتفی شود
و چون خط اطلاق کنند و گویند مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد و سطح
نیز مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن بود اخراج خطوط مستقیم در جهت طول و عرض
آن سطح ممکن باشد با آنکه خط مستقیم واصل میانه هر دو نقطه مفروضه بر آن سطح از
آن سطح بهیچ وجه بر دن نیفتد و چون سطح مستوی محاط باشد و خطی منحنی را انتظار
آنکه نقطه در آن سطح تعیین نمایند که جمیع خطوط و اصله میان آن نقطه و آن خط محیط متساوی
آن سطح را حقیقة و آن خط را مجازا دایره خوانند قومی عکس این گفته اند

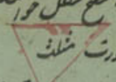
ولبعضی از محققین محاکمه کرده اند و تصدیق هر دو قول کرده اند و آن نقطه معینه را مرکز
گویند و هر یک از آن خطوط واصله را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را به
منقسم بدو قسم کنند او را قطر خوانند و پاره که از محیط جدا کنند قوس و اگر آن
خط بر مرکز نگذرد او را وتر خوانند و تصور این مذکورات از این شکل توان نمود




و بجهة تسهیل حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و
شصت جزو متساوی تقسیم کنند و قطر او را بصد و بیست و هر
یک جزو را درجه گویند و انحدابی که از احاطه دو خط بسطح بعید شود او را زاویه
سطحیه خوانند پس اگر دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک چهار زاویه
متساوی حادث شود آن زاویه را قائمه خوانند و هر یک از آن دو خط را عمود
بر آن دیگر بر این صورت و الا بزرگتر را منفرجه و خوردتر را حاده خواند



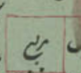
بر این صورت ~~منفرجه~~ و مقدار زاویه مستقیم الخطین قوسی بود که بر آن راس
زاویه باشد و هر سطح که محاط یک خط یا زیاده باشد او را سطح مشکل خوانند



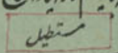

پس اگر محاط سه خط باشد او را مثلث خوانند برین صورت
و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع و متساوی
الساقین و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد او را ذو اربعة اضلاع



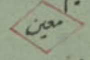
خوانند و این منقسم بر پنج قسم بود اول آنکه اضلاع او متساوی و زوایا او قائمه
و او را مربع خوانند بر این شکل



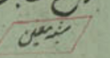

دوم آنکه با قیام زوایا اضلاع
متساوی نباشد او را مستطیل خوانند برین شکل



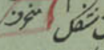

سیم آنکه با تساوی اضلاع زوایا قایم نباشد و او را معین خوانند برین شکل




چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود و نه زوایا قایمه لیکن هر
دو ضلع متقابل او برابر باشد و او را شبیه بمعین خوانند برین شکل




پنجم آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه باشد و او را منحرف
خوانند مثل این شکل




و هر جسم که محاط بسطح یا زیاده بود او را جسم مشکل
خوانند پس اگر بیک سطح محیط باشد چنانکه در اندرون او نقطه فرض توان
کرد که خطوط مستقیم واصله میانه آن نقطه و آن سطح متساوی المقدار بود
آن جسم را کره و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را
مرکز و هر یک از آن خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح
مستوی مر کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود او را عظیمه
خوانند و الا صغیره و هر جسمی که محاط سطحی بود او را یک نهایت او نقطه
بود و یک نهایت او محیط دایره ~~محیط دایره~~ بر وجهی که جمیع خطوط

مستقیمه و اصله بینهما از آن سطح بیرون نیفتد از مخروط مستدیر خوانند
و آن دایره را قاعده مخروط و خط واصل میان مرکز آن دایره و راس
مخروط را سهم مخروط گویند و هر خط که بر سطحی قایم شود بحیثیتی که اگر خطوط
مستقیمه از موضع قیام آن از آن سطح اخراج کنند هر یک با آن خط زاویه قایمه
محیط شود آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و چون دو خط بر وجهی باشند
که بعد جمیع نقط مفروضه بر احد الخطین از آن خط دیگر برابر بود آن دو خط را متوازیان
گویند و مراد به بعد نقطه از خط امتداد است بینهما اقصر از آن ممکن نباشد
و بعضی دو خط متوازی چنین تعریف کرده‌اند که در ایشان سطحی چند از جهتین الی
غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند و شک نیست که این تعریف مخصوص است
بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز است و دو سطح را اگر بدین
صفت باشند هم متوازیان گویند و چون کره بر نفس خود متحرک باشد
هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند بعد از تمام دوره دایره فرض کنند سوای دو
نقطه متقابل که آنرا دو قطب کره و دو قطب حرکه نیز گویند و آن
دوایر را مدارات آن نقاط خوانند و از آن جمله یکی را که بعد او از قطبین
متساوی بود منطقه گویند و از اینجا که در فلک نیز گویند و هر کره که





اجزاء او مستحیل بود اکره و الجمله بنیر بود از اکوکب گویند و الا فلک و آن
دو قسم بود مصمت و مجوف مصمت فلکی تدویر باشد و مجوف که هر آینه بر دو
جهت او دو سطح متوازی بود و محیطات سایر افلاک اشیاء و هر کره فلک نیز دو
قسم است بسیطه و مختلفه بسیطه آنکه بود مثل متشابه نیز خوانند است و در اینجا
متساویه فی متساویه از محیط آن فلک قطع کند و در دایره متساویه و مرکز
احد است متساویه و مختلفه بخلاف این باشد و باز منقسم است بمفرده و مرکبه
مفرده آنست که از یک فلک صادر شود و مرکبه آنست که زیاده از
یک فلک صادر شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیطه دو حرکت
مختلفه ممتنع است کما ثبت فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبه است چه علت
اختلاف حرکت ظاهرا غیر از ترکیب امری دیگر نتواند بود و صادر از
حرکه از افلاک مختلفه المراکز یا متحده المراکز متقاطعة المناطق باشد
لا هر بسیطه مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه نه چه حرکت صادره از افلاک
متحده المراکز منطبقه المناطق با آنکه مفرده نیست بسیطه است یا با آنکه
مختلفه نیست و هر کمیتی که او را بجهه واحد و ما یتالف منه اطلاق کنند آنرا
عدد گویند و چون واحد را با اجزاء مقیسه و نیز تجزیه کنند بعضی از آن



اجزاء را کسر گویند و مجموع را مخرج آنست انچه تصدیر کتاب باز نوع بعبت
و بنا مصطلحی در هر محلی که تقریر اقتضا کند تحریر در آید پس ابتدای کلام
شروع در مقصود اولی باشد فقال حفظه الله بسم الله الرحمن الرحیم و العصمت
بفضلک یا کریم اما بعد این مختصر تیست در معرفت تقویم مشتمل بر ابواب
باب تقویم در لغت بمعنی تصحیح است یقال قومته تقویما اذا ازال اعوجاجه
و در اصطلاح قوم چون تقویم کواکب اطلاق کنند مراد بعد موضع آن باشد
از اول حمل بر توالی لیکن مقصود مصنف اینجا معرفة دفتر تقویم است
و آن صحایف است که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع و متعلقات
کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج و کتب احکام
مستخرج شده باشد پس اگر با تقادیم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات
مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثری ثبت باشد آنرا تقویم تام گویند و اگر اکثر
از آن متروک باشد آنرا تقویم ناقص و تقویم شمسی گویند و اگر تقادیم کواکب
متروک باشد و بعضی از اوضاع و متعلقات اقتضا کند آنرا روزنامچه و
تقویم قمری گویند و سنبین جمیع ذلک فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی
و بعضی منجمان بجهة بعضی مردم برایام اسابیع و عربیه بلالیه و انتقالات

قمر و سعد و نحس و نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند و در جدول
مصرح ثبت کنند و او را التقویم فارسی خوانند و ظرفه از آن بتقویم اولی تعبیر
کنند باب اول در حروف حساب جمل حروف تهجی و که آنرا مشهور است چون مقطع
باشند حروف تهجی و حروف هجا خوانند یقال الهجو و الهجا و التهجی التعداد و حروف
معجم نیز گویند یعنی منقوط از جهة اختلال اکثر این حروف بنقطه از نسبت بحروف
خطوط سایر امم و اگر مرکب باشند ثلاثی یا رباعی آنرا حروف جمل گویند
جمع جمله بمعنی مجموع و این بحسب ترکیب و ترتیب منقسم میشود بانحاء مختلفه و از
از همه جمل ابجدی و ابتثی و الیقعی و اهطمی است و اشهر همه ابجدی است که بنای
زیجات و تقاویم بر آنست و نیز در بعضی کتب جفر از امام ناطق جعفر بن محمد
الصادق صلوات الله علیه منقول است که حروف الابجد ترتیبها مرسومه فی
اللوح المحفوظ و لهذا اطلاق جمل بر جمل ابجدی که امهات حساب و تقویم اعداد را
بجهت سهولت و اختصار بارقام حروف مینویسند و کان لغت عرب را ابجد هوز
حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع کنند و در ذخایر الاسرار فی الجفر مذکور
است که وضع این ترکیب ابجد حکیمی از حکماء یونانی بوده که اولاد او شش بوده‌اند
که هر یکی را اسمی با اسمی ساخته است و حروف آن در اسم دیگر مندرج نباشد

و بلغت سریانی بر این اسماء معانی اطلاق کنند الّا در نقل حروف بعضی گویند
ازین کلام صحفی بود بتعلیم الله تعالی و بعضی دیگر آنرا با دریس نسبت دهند و گویند
بخط ... صورت حرفی را از صور ... منازل قمر نقل نموده
و اشاره بعضی مفسرین مصدّق این قولست الّا سبب آنکه حروف مذکوره
بلغت عرب مخصوص ساخته است آنست که در الفاظ بعضی از امم بعضی ازین حروف
مذکور نیست چنانکه هشت حرف ازینها در کلام فارسی نیافته اند الّا نادر
و آن اینست ثاء مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین مهمله و قاف
و شاعر اینها را در سلک نظم کشیده است باین نوع بیت هشت حرفست آنکه
اندر فارسی نایدهمی تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف بشنو اکنون تا
کدامست آن حروف و یادگیر ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف و بعضی
حرف فا را در این معنی داخل دانند و طریق وضع آن حروف آنست که از ا تا ط
بطریق ترتیب ارقام آحاد گیرند یعنی هر یک از ارقام ابجد حروف موضوعست از
برای عقد آحاد عددی که آن از یکست تا نه تا آنکه ابجد دیس ا یکی باشد
ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه و از ی تا ص
بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی هر یک از ارقام ابجد حروف موضوعست
ازبرای

٧ از برای عقد عشرات عدد که آن از ده است تا نود چنانچه یه عدد دیس
رقم ی ده باشد ک بیست و ل سی و م چهل و ن پنجاه و س شصت و ع هفتاد
و ف هشتاد و ص نود و از ق تا ظ بترتیب رقم مآت گیرند یعنی هر یک از ارقام
ابجد حروف موضوعست از برای عقد مآت عددی که آن از صد است تا
نهصد چنانچه عدد دیس ق رقم صد باشد ر دویست و ش سیصد و ت
چهارصد و ث پانصد و خ ششصد و ذ هفتصد و ض هشتصد و ظ نهصد و غ را رقم الف
گیرند و توضیح این مقال بر وجه کمال آنست که هر یک از این عقود ثلاثه تا الف
که اینها را اصول اعداد گویند مشتمل اند بر افراد متساویه که آن نه است
سوی اصل رابع که آن را غیر متناهیه گویند پس افراد اصول ثلاثه اول
با نفس اصل رابع بیست و هشت باشند و آنرا اعداد مفرده خوانند و چون
حروف جمل نیز بیست و هشت است پس هر یک از ارقام این حروف را
بترتیب وضع کرده اند از برای هر یک از این اعداد مفرده بترتیب
و ارقام باقی اعداد یعنی اعداد مرکبه را از این ارقام موضوعست
از برای اعداد مفرده ترکیب کنند باین طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم
عدد اقل مقدم دارند چه ترکیب اغلب اعداد در الفاظ فارسی هم

بر این نهج است مثل صد و بیست و پنج را چنین نویسند قکه چه قاف که رقم
صد است و اکثر از میم و میم که رقم چهل است مقدم است بر او و همچنین میم بر ها
امّا این طریق گاهی منظور است که الف مضاعف نگردد و اگر الف مضاعف شود
اکثر رقم تضعیف الف را چنانکه در الفاظ فارسی متداول است بر الف
مقدّم دارند هر چند کمتر از الف باشند دفعاً للاشتباه مثلاً دو هزار و
صد و چهل و پنج را چنین نویسند بغقمه اگر رقم با مؤخر از غین باشد
مشتبه گردد به هزار و دو ... مخفی نماند که مثال اخیر استطرادیست زیرا که
در علم تقویم هرگز از نود و نه در درج از شصت زیاده نشود مگر در یک موضع که
کثری رسند بدان موضع جدول اظلال ثانی است و در موضع دیگر هزار است و در دقایق و ثوانی
اهل نجوم باین جاری شده است رسم جیم را اینطور نویسند بدین صورت ج تا ز با باء
میانه او در حساب دال را بدین صورت ه زیرا که بصورت اصل که نوشته شود مشتبه
گردد به واو و هم چنین ذال را دال را همیشه منقوط سازند و ها را بدین صورت
صغیر نویسند بدین صورت ه چنانکه در خط متداولست و کاف مفرد را در سطح
نویسند چه اگر غیر سطح نویسند بدین صورت ک ملتبس بلام شود اگر کاتب
سرکش او را فراموش کند یا به ک اگر مرکزی زیاده کنند و مرکب را
غیر

٨ غیر مسطح زیرا که خفیف و قصیر است از مسطح و یا مفرد را معکوس نویسند بدین صورت
چه اگر مستوی نویسند مشتبه شود بدال یا نون هرگاه نقطه بقرب او واقع
شود و نون مفرد را از جهت تمییز تام بدین صورت نویسند و از آنجهت که منفرد
باشد یا مرکب همیشه منقوط سازند و باء و جیم و زاء و یاء را نقطه ننهند الّا با آنجهت
آن نقطه ننهند را از جهت او که باء فوقانیه و ثاء مثلثه است معروفست بنقطه
مگر وقتی که علامت تضعیف الف واقع شود که او را از نقطه باید تا مشتبه نباید
که بعدم نقطه مخصوص ساخته اند نشود هرگاه علامت تضاعیف الف باشد
الا جیم چون از راست مستغنی است از نقطه مگر وقتی که علامت
تضاعیف الف واقع شود امّا زاء از آنجهت آنکه راء مهمله که اخت
اوست در تقاویم و زیجات در موضعی ثبت میشود در مقابله
معلومست و اگر احیاناً قیاس منتفی باشد علامت بر فوق او
کنند بدین صورت ... امّا یا چون مفرد باشد ظاهر است که از نقطه
مستغنی است و چون مرکب باشد بنون و باء و تاء مرکبه مشتبه شود
الّا چون اینها مخصوص بنقطه اند او را نقطه نهادن عبث است و در اکثر
از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را چون

منفرد باشند ابتر نویسند بر این صورت تا گاهی که بر اعراب نشوند منسوب گردد و باقی حروف بطریق مشهوره یعنی چنانکه در خط متداول و معروف ثبت کنند بعد از مخفی نماند که این ارقام دالّه بر اعداد را در تقویم بجهت کمیت بروج و درجات و اجزای هر یک در برابر یکدیگر بازاء هر روزی وضع کنند مثلا در جدول تقویم کوکب رقم اول بجهت برج باشد دوم بجهه درجه سیم بجهه دقیقه و رقم هر مرتبه کمتر مرتبه ماقبل خود باشد چنانکه در باب ششم مشروح گردد و چون گاهی چنان اتفاق افتد که بعضی ازین مراتب بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبه ماقبل او یا در این مرتبه کمتر نباشد یا مرتبه اول که نسبت بهم مراتب صحاح متعدد نشود پس مصنف بعد از بیان این حکم در آمده میفرماید چون مرتبه از مراتب اعداد که موضوعند بجهه ذکر کرده نم خالی باشد از عدد و در این مرتبه صفری گویند بجهه حفظ آن مرتبه بر این صورت ه یعنی اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شود مثلا اگر مرتبه برج یا آنکه صفر حافظ او از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه را برج اعتقاد کند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت مکان را گویند که از شاغل خالی باشد باب چهارم در معرفت ایام سالهای عربی و رومی و فارسی و ملکی چون شهور ماه سماوی اجتماع دو ماه است سالی گردش جرم آفتاب نهاده اند و مدت یکدور آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت او از یک نقطه معین مثلا از اول حمل تا معاودت بآن

نقطه

نقطه یکسال اعتبار کرده اند و ماه گردش جرم قمر بر ماه نهاده اند یعنی از هنگام مفارقت او از وضعی معین با آفتاب مثل هلال تا معاودت بهمان وضع یکماه اعتبار کرده اند و چون جرم قمر را بر دور آفتاب یک ماه است [illegible] آفتاب بعضی دوازده دور را یکسال اعتبار کرده اند و این سالها را قمری گویند و آن دیگر سالها را شمسی و چون دور ماه نزدیک بمدت سیر آفتاب در یک برج است بعضی مدت سیر آفتاب را در یک برج یکماه اعتبار کرده اند و این ماه را شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس یک سال از سالها و ماهها شمسی باشند و قمری و هر یکی ازین هر دو حقیقی باشند که سیر حقیقی نیرین در او معتبر باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در او معتبر باشد نه سیر پس اقسام هشت شود و هر یک را در ضمن تاریخ بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی فاما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است که بعضی گفته اند عربی است ماخوذ از ارخ بفتح همزه و سکون را که بچه گاو وحشی است و چون باب تفعیل گاهی بمعنی ازاله مشتق باشد پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن وحشت و جهالت آن وقت بود و بعضی گفته اند قلب تأخیر است بجهت آن نسبت تعیین کردن آخر وقت با قل المتأخر و بعضی گفته اند که لفظ تاریخ نه عربیست بلکه معربست و اصلش ماه روز است و در وضع تاریخ عرب بر آن که یکی از ملوک عجم بود در زمان حکومت عمر بن الخطاب بشرف اسلام مشرف شد در میان

صحابه گفتند که عجم را حسابیست که آنرا ماه روز گویند و چون کیفیت استعمال آن شرح کرد صحابه را پسند آمد ماه روز را معرب ساختند و مورخ گفتند و تاریخ مصدر آن بهمین توریخ و تاریخ بهمزه اما در اصطلاح گویند که تاریخ روز معین است که از زمانه که بعد از آن مدتها باو نسبت کنند و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضر است باسناد کردن بوقوع حادثه از حوادث و بالجمله اول سالی که در آن سال حادثه عظیم شده باشد چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال آن انتها را مبدا اتخاذ نمایند تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند کنند بآن مبدا نسبت کنند و آن را تاریخ خوانند و آن نزد هر قومی چیزی دیگر بود چنانکه بعد ازین معلوم گردد و ایام اسابیع که آنرا هفته گویند و در میان خاص و عام مشهور است ازین جهت مصنف رحمه الله ذکر آن نکرده و ارقام این اسامی اینست ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامات اشیا متعدده ارقام است آن ایام نیز باشد و بمذهب جمهور اول هفته یکشنبه است چه ابتدای خلق آسمان در روز یکشنبه بوده است چنانکه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه ایام اسبوع فرموده انه قال و فی الاحد ابتدا الان فیه ابتدا غالب الرحمن فی خلق السماء پس لابد است که الف علامت یکشنبه باشد بسبب هذا مصنف حدیث

از هجرت

و از علامات شنبه که آخر هفته است و بعضی که اول هفته را شنبه میدانند علامت شنبه صفر نهند چه صفر را الف که باتفاق علامت یکشنبه است مقدم است اول تاریخ مشهور چنان است اول تاریخ عرب که اشهر و اشرف تواریخ است چه مبداء آن از هجرت حضرت رسالت پناه است و اهل اسلام رحمهم الله علیهم ابتدا از ان گرفته اند و ایشان دوازده ماه قمریست و مراد از کلام رب العزه که ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله این شهور است بنابر آنکه سبق ذکر یافت اسامی ماههای این تاریخ باین اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا در آن کبیسه نباشد و اسامی شهور ایشان اینست محرم و این ماه اول است از سال ایشان و وجه تسمیه بمحرم آنست که درین ماه قتال از محرمات بود صفر ماه دویم بود ماخوذ از صفر یعنی مکان خالی چه در این ماه مکه معظمه از حجاج خالی شدی که عزیمت اوطان خود کرده ربیع الاول ماه سیم بود ربیع الآخر ماه چهارم بود و این دو را ربیع بجهت آن گویند که در وقت تسمیه شهور این دو ماه در فصل ربیع افتاده جمادی الاول ماه پنجم بود و جمادی الآخر ماه ششم بود وجه تسمیه آنست که در این دو ماه انجماد آبها حصول یافت رجب ماه هفتم بود ماخوذ از ترجیب یعنی تعظیم چه این ماه را از جهت تعظیم کردندی بقتال رجبه و از جهت آن تعظیم آنکه در این ماه مجادله و مقاتله حرام بوده ایشان

رجل ارجب اذا کان معظما وعظّموا الیه و در روایت است از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله والسلّم که رجب نام جوی است در بهشت از عسل شیرین تر و از
برف سفیدتر هر که در این ماه روزه بدارد از آن جوی آب بنوشد و بعضی
سبب ماه مذکور را رجب نام کرده اند و اهل جاهلیت این را شهر الله الاصم
خوانندی زیرا که درین ماه منع منکرات زیاده از شهور دیگر بودی و صدای ساز
و آلات غنا بگوش نرسیدی و بعضی دیگر گویند که چون قتال حرام بوده
قعقعه سلاح بر نیامدی شعبان ماه هشتم بود چه در این ماه ارزاق عباد منشعب گردد
فیها یفرق کل امر حکیم رمضان ماه نهم بود و مأخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب ای
یحرقها شوال ماه دهم بود و گویند که سبب این تسمیه آن است که درین ماه صید کردندی
یقال شال الکلب ذنبه اذا ارسله للصید یا آنکه درین ماه شتران شیر نمیدادندی
یقال شالت الناقة ذنبها لطلب الفحل ذو القعده ماه یازدهم بود و سبب تسمیه آنکه
درین ماه از محاربت قعود کردندی و چهار ماه از جمله اشهر حرم است ذوالحجه ماه دوازدم
و سبب تسمیه آنکه درین ماه حج کنند و اول ماه را از رویت هلال گیرند
بجهة آنکه مبدا ماه سایر اشکال قمر است و او در این وضع بمنزله موجود بعد از
عدم و ایام هر ماهی که آن عبارت است از ابتداء غروب تمام جرم آفتاب

برادر



که قریب برویت باشد هلال بود تا غروب آفتاب جرم او که قریب
بود برویت هلال بعد از آن بیست نه باشند و کمتر نه یا سی بود و بیشتر نبود و
همچنین تا چهار ماه متوالی سی سی آمده و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه
بیست و نه آید و زیاده نه و اینها همه باستقرا و امتحان معلوم شده است و
سبب این اختلاف سیرات قمر است و سایر اوضاع او منضم باختلاف آفاق و بیان
اینها موجب اطناب است و هلال در لغت غرر مستنیر مرئی از جرم ماه را گویند
در شب اول و چهارم و سیم و در عرف اهل نجوم همین در شب اول هلال گویند
و بس و روز اول از هر ماهی را غره گویند که مأخوذ است بر بعضی استعاره
از بیاض پیشانی اسب و روز سی ام را سلخ گویند که مستعار است از برون
آمدن گوسفند از پوست چه در آن روز ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون
می آید و چون وضع هلال مختلف و نامضبوط است اهل حساب یعنی منجمان
اول ماه در این تاریخ از اجتماع وسطی شمس و قمر گیرند بر طالب تحقیق پوشیده نماند
که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز تدویر قمر گذشته بفلک اعلی منتهی
گردد او را خط وسطی قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم بهمان فلک
منتهی شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم

کمتر

البته

او واصل گردد خط وسطی شمس بر این صورت چون بیان هیئات افلاک در این رساله نمیده
به تفصیل نمیشود ان شاء الله
تعالی و این هر دو خط گرد
مرکز عالم متساوی
کما ثبت فی العلم الهیئه



و چون طرف هر دو خط در موضعی از فلک البروج جمع آیند آن را اجتماع وسطی
گویند و مخفی نماند که مصنف ذکر شمس و قمر بجهة توضیح نموده و الا اطلاق اجتماع
وسطی کافیست و مابین هر دو خط یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع
ثانی بعد از آن بیست و نه روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه
و ذکر کیفیت وجدان این مدت مفضی بتطویل است پس سال قمری که دوازده
این عدد است سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه
باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز گیرند و همچنین هر یکماه
سی روز گیرند و یکماه بیست و نه روز گیرند تا آخر سال و عادت اهل حساب
چنانست که چون کسر بنصف رسد یا زیاده از نصف شود او را واحد گیرند پس چون
کسر بیست و نه روز که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است زیاده از

نو



نصف است بیست و نه روز را نیست محرم را سی روز گرفته اند در ماه دوم کسر را که
از نقصان کسر ماه مقدم حساب کرده چیزی از کسر او باقی ماند کمتر از
نصف پس ماه دوم را بیست و نه روز گیرند و باز در ماه سیم کسر از نصف زیاده
بود از آن سی روز گرفته اند و در ماه چهارم آن کسر را هم از نقصان ماه مقدم حساب
نموده اند اگر باقی ماند کمتر از نصف بعد آن ماه را بیست و نه روز گرفته اند
و تا آخر سال بر این قیاس یکماه سی گرفته اند و یکماه بیست و نه و اگر کسر آید
نصف شبانه روزی می بود همین دوازده ساعت و بس شش ماه سی گرفتندی
و شش ماه بیست و نه و در آخر سال هیچ کسر نمی ماند لیکن چون چهل و چهار
دقیقه از دوازده ساعت زیاده است آنست که در آخر سال هشت ساعت و
چهل و هشت دقیقه که حاصل الضرب دقایق مذکوره است در عدد شهور سر
آید و آن را فضل السنه خوانند و لا محاله آن خمس و سدس شبانه روز است و ما
طریق حساب را در جدول آوردیم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه عدد است و بجهة نقصان
ما تقدم حساب شده و چند ماه در جدول آمده است

| الشهور العربیه | محرم | صفر | ربیع الاول | ربیع الآخر | جمادی الاولی | جمادی الآخره | رجب | شعبان | رمضان | شوال | ذیقعده | ذیحجه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| کسور شبانروز | مه مه | الك | مدمه | نو | یه لو | ع کد | رح | ه نه | ع لو | د مه | حر مه | ح ع |
| ایام | ل | کط | ل | کط | ل | کط | ل | کط | ل | کط | ل | کط |

| | | | |
|---|---|---|---|
| ا | ح ج | لو | مح |
| ب | ر لو | ر | ه لو |
| ج | . کد | ع | کو کد |
| د | ا س | لط | مو س |
| ه | مر ع | مه | ع ح |
| و | مه ح | کا | لو ح |
| ز | ی لو | لب | ا لو |
| ح | کد کد | مد | ی کد |
| ط | ر س | کد | [illegible] |
| ی | لو ع | کو | مه ع |
| یا | ع ح | او | س ح |
| یب | ط لو | مه | کا لو |
| یج | ع کد | ل | و کد |
| ید | ح س | لط | ده س |
| یه | س ع | ل | ع ع |

و در سی سال یازده سال از آن قبیل است که ذوالحجه را سی روز گیرند
و آن روز سی ام را کبیسه خوانند و آن در سال دویم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و
پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم
در لفظ بهز یحج کاد و دط بترتیب بهز یحج کاد و دط باشد پس باعتبار منجمان سالهای ماههای
قمری اصطلاحی باشد که قبل از این مذکور شد که از کسور زاید ماهها بعد از نقصان ذات
در آخر سال کسری زاید میماند و چنانکه گفتیم آن کسر خمس و سدس یک شبانه روز است
و اقل عددی که از او خمس و سدس آید سی عدد است و خمس و سدس آن شش است و
پنج که مجموع آن یازده بود پس در مدت سی سال آن کسور یازده روز تمام
شود که هیچ کسر نماند و در این یازده سال ذوالحجه را سی روز گیرند یا ماه صفر روز زاید با ایام
اصل او که بیست و نه روز است اما تعیین سالهای که در آن سال این روز را
زیادت کنند بر این وجه است که در سال اول که آن کسر از نصف کمتر بود
چیزی زیادت نکنند و در سال دویم چون از نصف زیاده میشود از او
یک روز گیرند و زیادت کنند و در سال سیم که آن کسر زاید را که جبر نقصان
آن روز حساب و آنچه باقی ماند با کسر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند چون
زیادت از نصف میشود و در سال پنجم یکروز زیادت کنند و بر این قیاس

تا آخر



تا آخر و منجمان را در رفع کسور دو طریقت یکی آنکه چون کسر بنصف رسد از او اعداد
گیرند و دیگر آنکه تا از نصف زیاده نشود آن را یکی نگیرند و طریق اول اسهل است
و جمهور بقیاس نزدیکتر بنا بر آن قاعده که اکثر حکم کل دارد بنا بر این بعضی سال پانزدهم را
کبیسه کنند چه کسر در آن سال نصف است و بعضی در سال شانزدهم
کبیسه کنند چه کسر در آن سال از نصف زیاده است و ما اینجا جدولی در آوردیم
و در آن ما را هر سالی از این سی سال کسور زایده را ثبت کردیم بعد از حذف
شبانه روز و چون آن کسور شبانه روز شود یا بیشتر رقم عدد سالی که روز
زاید دارد در پس او نوشته شد و باقی را ما بجهت آنکه کبیسه مشهور است که
مأخوذ از کبس است بمعنی پر کردن چاه از خاک چه آن روز زیست که از کسور
جمع کرده اند و بعضی گفته اند که کبس در اصل لغت سر است در گریبان چه آن
روز زیست که میان سال در آورده است چنانکه سر در گریبان
در آورند و کبیسه بمعنی مکبوس است و صفت روز است و تا بمعنی علامت
نقل است از وصفیت باسمیت و بعضی آن سال را که کبیسه در او واقع شود
بمجاز کبیسه گویند و مبدأ این تاریخ زمان هجرت پیغمبر است از مکه معظمه به
مدینه طیبه شرفهما الله تعالی یعنی روز اول محرم آن سالی که هجرت فرموده اند و هجرت

در بحر اللغت گفته ترک وطن است و مفارقت از آن بموضعی دیگر و مقام ساختن
در آن و بحسب عرف مخصوص است بترک وطن خالص لله تعالی و بجهت آنکه قیام تواند
بامتثال اوامر نمودن بی مانعی و به آنکه عرب را پیش از اسلام تواریخ مختلفه بوده است
چون تاریخ بناء کعبه و تاریخ ریاست عمرو ابن ربیعه که وضع عبادت اصنام در
عرب از پیش او بوده و تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بوده و بعد از آن تاریخ عام الفیل
مستعمل شده و در زمان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تاریخ عادت
نبود و لیکن بعد از هجرت هر سالی را نامی نهاده اند اول را سنة الاذن دویم را
سنة الامر سیم را سنة التمحیص چهارم را سنة الترفیه پنجم را سنة الزلزال ششم را
سنة الاستیناس هفتم را سنة الاستغلاب هشتم را سنة الاستواء نهم را سنة البراءة
دهم را سنة الوداع و بعد از وفات هیچ تاریخ را منظور نمیداشتند تا در زمان عمر ابن
الخطاب اشتباهی واقع شده و آنچنان بود که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم
یمن بود بدار الخلافه عرض نمود که بجانب ما بعضی صکوک آمده که محل انتهای آنها شعبان است
نمیدانم که شعبان کدام سال است اگر من بعد تاریخ نمائید درست پس القصه جمع
عرب بر آن شدند که تاریخی وضع کنند بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده
بودند گفتند ما را متمول تاریخیست اشاره بتاریخ رومی کردند مرضی طبیعه از عرب نیفتاد

که



که حساب و نگاه داشتن کبیسه آن طولی داشت و بعضی اشارت بتاریخ فرس
کرده اند و آن هم باین سبب مرضی نیفتاد و پس رای ایشان بر این قرار
گرفت که روزی از ایام حضرت رسول را مبداء سازند و از اوقات منسوبه با
آنحضرت چهار وقت را اندکه رساخته زمان ولادت و زمان بعثت و زمان
هجرت و زمان وفات و در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت مردد
بود میان چهلم و چهل و سیم از سلطنت انوشیروان و در ایام نیز اختلاف بود
چه مردد بود میان شب دویم و شب هشتم و شب سیزدهم و دوازدهم از ربیع الاول
پس آن را باتفاق ترک کرده اند بعد از آن جمعی گفته اند از بعثت باید
گرفت و جمعی وفات را اختیار کرده اند اما بعضی گفته اند که هیچ کدام از این
هر دو نزد ما پسندیده نیست چه اگر بعثت گیریم هر لحظه که یاد آید که در آن وقت
در کفر بوده ایم پریشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم حزن و مصیبت ما
متزاید گردد پس صواب آنست که از زمان هجرت گیریم که از آن وقت ابتدای رکن اسلام
بوده و ما نیز در حد منت بستدیم تشرف اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم گرفته
باجماع مبداء تاریخ را از هجرت گرفتند و ترکیم از تاریخ مشهور رومی است چه مستعمل رومیان و اقامت
بنیاد ده اسکندر رومی که ما ممالک منسبعه بوده و لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی

شهور ایشان بلغت سریانی آنست تشرین الاول تشرین الآخر کانون الاول کانون الآخر
شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز آب ایلول و شهور شباط شین معجمه است و در بعضی
در صحاح آمده آنکه بسین مهمله و اول سال که یکم تشرین الاولست در این زمان در بلاد
سیرات و بمرور ایام اندک تغیری واقع شد بسبب آنکه مبدء سال در میزان گرفته اند
معلوم نیست و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربعی بود و بی زیادت و نقصان و دلیل
آن آنست که سالها در تاریخ شمسی اصطلاحی نسبت به شمسی حقیقی بحسب ارصاد مشهوره
از این کمتر است و مقدار کمی برصد بطلمیوس چهار دقیقه است و چهل و پنج ثانیه
برصد ایلخانی که منسوبست بمحقق طوسی یازده دقیقه و برصد محی الدین مغربی
ده از ده دقیقه و برصد شاهی سیزده دقیقه و نیم ثانیه و بارصاد اهل خطای نه
دقیقه و برصد السلطان الشهید الغ بیک کورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه
و بعضی گفته اند که اهل روم آن کسر را برصد ربع تمام یافته اند موافق رصد
طیموخارس و ابرخس که از متقدمین اندیس برین تقدیر سال ایشان
شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز تواند بود اول قصور در
آلات رصدی دوم ناهمواری زمین رصدخانه سیم رقت و غلظت هوا
چهارم ضعف و قوت باصره و هر یک از تشرین الآخر و نیسان و حزیران

وایلول

15

وایلول سی روز باشد و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و
هشت روز باشد بنا و علی هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد
چه مدت ماههای شمسی حقیقی با این شهور موافق نیست چنانکه در باب چهارم معلوم
شود و مصنف و شرح زیج سلطانی آورده که سبب آنکه ایام ماهها باین
نوع گرفته اند معلوم نیست و آن ربع زاید در هر چهار سال روزی تمام شود
و این ظاهر است و آنرا در آخر شباط می افزایند و آن روز کبیسه باشد و سبب آنکه
در آخر شباط می افزایند آنست که ایام آن کمتر است از ایام باقی
ماهها و بعضی گفته اند بجهة آنکه آخر آن نزدیک باخر سال طبیعی است چه آن
در اواخر حوت است و مبدء این تاریخ از انقضاء دوازده سال است از وفات
ذو القرنین اسکندر ابن فیلقوس الرومی و مبدء این تاریخ خلاف بسیار است بعضی از مورخان
گفته اند که اول جلوس پادشاهی اسکندر است و ابرخس و بطلمیوس در مجسطی چنان فهم می شود
که وفات اسکندر است و کوشیار در زیج جامع آورده که مبدء این تاریخ اول سال
هفتم از جلوس پادشاهی اسکندر است و در اول سالی از وی لاحود بیرون آمده در اطراف عالم سیر کرده الا اکثر از
محققین بر آنند که این تاریخ را بعد از انقضاء دوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند
بآن سبب مقصد این قول را اختیار نموده و این تحقیق ظاهر اگرچه بعیدی نماید بجهة آنکه چه لازم

که بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع کنند اما در بعضی رسایل بجهة توجیه این تحقیق
آورده اند قریب بوقوع ظاهر میشود و آن چنانست که چون ملک اسکندر از بلاد
یونان خروج کرده بعزم تسخیر فارس لشکر کشید در بیت المقدس فاد و مقتدی از یهود
که معظم بنی اسرائیلند آنجا ساکن بوده اند ایشانرا فرمود که تاریخی از زمان حضرت
موسی ع میشمردند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان فرمان را قبول کردند و گفتند
که در اخبار آمده است که چون هزار سال از این تاریخ بگذرد اما ترک کنند و هر
واقعه که درین سال بعدی بعلم ما آن را مبدء تاریخ دیگر گیریم و چند سال دیگر هزار سال
تمام خواهد شد چون تمام شود بنام تو گیریم و در آن حین بیست و هفت سال از عمر
اسکندر گذشته بود و بعد از آن چون اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم انتقال
بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور تمام شد و چون هیچ امری از امور
عظیمه در آن سال حادث نشد و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بوعده وفا نمودند
و اسم او را مبدء همان تاریخ ساخته اند والله اعلم بالحقیقه سیم از تواریخ مشهوره
تاریخ فرس قدیم است چه مشتمل و فرسیان بوده و بحسب وضع اقدم است
بر سایر تواریخ و آن چون باسم یزدجرد بن شهریار مشهور شده است
تاریخ یزدجردی نیز گویند و شرح این در آخر باب بیاید ان شاء الله تعالی و اسامی

شهور

16

شهور ایشان اینست فروردین ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه
شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه و چون اسامی در
میان ایشان مستعمل نبود هر روزی را از ماهی نامی نهاده اند برین ترتیب
اورمزد بهمن اردی بهشت شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد دی باذر
آذر آبان خور ماه تیر گوش دی بمهر مهر سروش رشن فروردین
بهرام رام باد دی بدین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد
مار اسفند انیران و گویند که جمله این اسماء ملائکه است الا اورمزد که اول
اسماء الله است و نام هر روزی در هر ماهی که موافق نام آن ماه باشد آن روز را
در آن ماه جشنی سازند یعنی عیدی کنند و سال ایشان همچون سال رومیان است
چه این نیز سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است الا آنکه از شهور اثنی عشر
هفت ماه و سی و یک روز است و چهار ماه سی و یکماه بیست و هشت روز و در
تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند بدان و پنج روز زاید بر شهور در آخر آبان ماه یا آخر
اسفندارمذ ماه افزایند و بجهة این تردید بعضی سبب ظاهر شود از آنچه مسترقه
خوانند بی یقین تقدیر ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی شود اسامی ایام خمسه مسترقه
اهنود اشتود سپنتمد وهشت وهشتوش و آن کسر زاید که تاریخ رو

بعد از چهار سال کبیسه میشده درین تاریخ در مدت صد و بیست سال یکماه تمام میشود در سال
صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آنماه را که کبیسه است بنام آن ماهی خوانند که این تاریخ
آن ملحق باشد تفصیلش اینست که در اول نوبت که این ماه زاید شده انرا در آخر
فروردین ماه اضافه میکرده اند و آن را نیز فروردین میگفتند و در نوبت دویم در آخر اردی
بهشت ماه اضافه نموده اند و آن را نیز اردی بهشت ماه می گویند تا مدت ماندن و خمسه
مسترقه در آخر ماه سیزدهم بوده و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماهی الحاق میکرده اند که کبیسه درین
نوبت منتهی آن ماه بود و سبب زیادت کردن کسور یکبار آنست که بزعم ایشان هر روز
از ماه تعلق بملکی دارد و آنروز باسم آن ملک زمزمه داشته اند و آن عبادات ایشان
بود که در هر چهار سال یک روز اضافه نمودندی بطریق رومیان زمزمه ایشان
در تعویق افتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان در هر روز ازین روزها طعامی
خاص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و چون از دور کبس ایشان که هزار و چهار
صد و چهل است به نهصد و شصت سال منقضی شده است نوبت کبس تا بآبانماه رسیده
بود و خمسه مسترقه در آخر آبان ماه افزوده اند و چون اساس دولت و فرمان ایشان بقدرت
سپاه نصرت پناه عرب منهدم گشت کبیسه برطرف شد و خمسه در آخر آبان ماه بماند و جمعی از
اهل مجوس که مانده اند خمسه را همچنان در آخر آنماه افزایند و تغییر آن جایز نداند و گویند

مالجزی



که از سنتهای فرس است هرچند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمانان نیز
تقلید میکرده اند اما منجمان که بغور این معنی رسیده و میرسند انرا در آخر اسفندار
مذ ماه که آخر سالست زیاده میکنند چنانکه مقتضی قیاس است و مبداء این تاریخ مبداء
سال اول ملک یزدجرد بن شهریارست و مخفی نماند که وضع این تاریخ در زمان جمشید
کرده اند بعد از آن عادت چنان بوده است که هر پادشاهی که والی ملک شدی تاریخ را
از وقت جلوس او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی از آن ترک کرده بنام
آنکس که استیلا یافتی تجدید کردندی تا آنگاه که ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام
او نقل کردند و آن روز بیستم ربیع الاول سنه احدی عشر هجری بوده است و چون در زمان
عثمان بن عفان از لشکر عرب منهزم شده بمرو گریخت چنانکه در تواریخ مذکور است
آسیابانی مر او را بکشت و دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او
منتقل شود لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت و بر او مشهور شد و در بعضی
زمان این تاریخ را بکسر استعمال کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز بی کسر گیرند
چه آن قاعده در اول الحال متروک شده بود و در ثانی الحال اعاده آن
نکردند پس سالهای این تاریخ بهر حال باعتبار شمسی اصطلاحی باشند و خمسه مسترقه را
در آخر سال افزایند و نادر بود که در آخر آبان ماه افزوده شود چهارم از تاریخ

مشهوره تاریخ جلالیست و آنرا تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند بسبب آنکه
سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی آن را احداث کرده است
و اسامی شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را
بقدیم تقیید سازند و شهور این تاریخ را الجلالی یا بملکی و سبب اتحاد اسامی آنست
که در وقت وضع این تاریخ نزول آفتاب باول حمل در هیجدهم فروردین ماه واقع شده
بود و پس آن هژده روز که از سال متقدم بود بطریق کبیسه فرس ازین سال اعتبار
کرده اند و اسم فروردین تغییر نداده اند و باقی شهور را استطراداً بحال گذاشتند
و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن بحساب جدید سیصد و شصت و پنج روز
و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت رابعه است و وضع
تقاویم از زمان سلطان ملکشاه تا حال برین تاریخ است و مناسب آنست که ماههای
این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشند چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبداء هر ماه روزی
باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول برجی باشد از بروج همچنین
عشریه بشرطی که در نصف النهار پیشتر در آخر برج مقدم بود اما چون ایام مکث
آفتاب در هر برج مختلفه است و جمهور خواسته اند که اول هر ورق از اوراق
تقویم اول ماهی و نخواسته اند که ایام اوراق در تقویم مختلف شود

بنابرین



بنا برین گفت که هر ماهی که درین تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس برین
تقدیر ماههای این تاریخ شمسی اصطلاحی باشند و خمسه مسترقه برین تاریخ باتفاق
در آخر اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف تاریخ فرس که بعضی در آخر آنماه
افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و در هر چهار سال یا پنج سال یک
روز که از کسر زاید جمع شود در آخر خمسه افزایند و آنرا کبیسه خوانند و سبب
تردید کبیسه سال هست از ربع و با استقراء معلوم شده است که چون
شش بار یا هفت بار بچهار کبیسه سال افتد یکبار به پنجسال افتد و اول فروردین
ماه که اول سال است و آنرا نوروز سلطانی گویند روزی باشد که آفتاب
در نصف النهار آن روز در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار متقدم در حوت
باشد و مبداء این تاریخ کبیسه ملکشاهی است حکایت کنند در عصر سلطان
ملکشاه جماعتی از حکما مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن خازنی و غیرهما بوده اند
و سلطان با ایشان فرمود که بنام او رصدی بنا کنند حکما با یکدیگر مشورت این امر
عظیم نموده بعد از قیل و قال آنانرا این دشواری ترجیح داده بسلطان عرض نمودند که کمتر
زمانی که رصد تمام شود سی سالست و ما را معلوم نیست که عمر ما بآن وفا کند یا نه و بر آن تقدیر که رصد
تمام نشود چون در حرکات کواکب بیم و را ایام تفاوتهای فاحش پیدا میشود

لاجرم احتیاج میشود برصدی دیگر و باین سبب این زیج که ما در آن زیج بر تاریخ
کرده ایم جهتها ثبت شود بی تواب انست اگرچه چون بسبب عدم کبس تاریخ فرس که مستعمل
این زمانست اوایل سالها مختلف میشود بجهت سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن
همیشه در یک موسم باشند و بمرور زمان متغیر نشود و باین سبب اسم پادشاه ابد الدهر
باقی ماند پس چون سلطان را ابر این امر رضی ساختند تاریخ مذکور را مطابق سال شمسی
حقیقی کرده بنام سلطان کردند و احکام باطراف و جوانب نوشتند که منجمان بعد
ازین تقاویم را برین تاریخ وضع کنند و روز اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز
دانند چه در آن وقت احوال نباتات از سر گرفته شود و نمود در آید که شبیه است بحیات
بعد از ممات و چون هژده روز از فروردین ماه قدیم بطریق که مذکور شد در
حین وضع تاریخ کبس کرده بودند مبداء این تاریخ بکبیسه ملکشاهی اشتهار یافت
و در تقویم علامت ایام شهور این تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره چون از
جمله اشیاء متعدده اند ارقام اعداد ایشان است پس ا علامت یکم باشد
و ب علامت دویم و علی هذا القیاس تا آخر ماه و اعلام ایام فرس باسامی ایشان است رسم قد
در زیجات در جدول ننوشته اند مگر که در میان مجوس مستعمل باشند اینجا که از جمله ادراک تقویم
نام شمسی اند و در ورق متشابه نوعی که معرفت یکی از آن معرفت باقی کافی باشد بجهت دوازده ماه

ملکشا



ملکشاهی ترتیب داده شود و ورق دیگر بجهت خمسه مسترقه و هر ورق مشتمل بر دو صفحه یمینی که آنرا
یمینی گویند و آن دیگر را صفحه یسری و هر یک از متعلقات این دو صفحه را بر تقویمی
خاص و جدولی اول باید زد اما در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را الفی بیک صفحه نماید چنانکه نقش
ورق بجهت شهور اثنی عشریه مرتب سازند پس مصنف رحمه الله از جمله جداول صفحه
یمینی بمعرفت جدا اول ایام اسابیع تواریخ که مقدم بر معرفت سایر جداول است ابتدا
نموده میفرماید که در تقویم نقش جدول باریک در صفحه یمینی باید زد و در جدول اول
یعنی این جدا اول ایام اسابیع وضع کنند چه ایام شهور بقوت او معلوم میشود
و در دویم ایام عربی هلالی بسبب آنکه اشرفست و مستعمل اهل شرع و اعیان مسلمین و
ایام متبرکه مبنی بر آنست و در سیم ایام عربی حسابی چه هر دو یک مقوله اند و در
و در چهارم ایام جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربی این تاریخ اشرفست چه وضع آن
در زمان اسلام با مر پادشاه اسلام پناه است و در پنجم ایام رومی که اشرفست از
ایام فرس و وجه این ظاهر است و در ششم ایام فرس قدیم که اکنون تداول
چه مستعمل مجوس است و چون ماهی از این ماهها تمام شود چنانکه در عربی سی که ل با
ل است بحسب کمال و نقصان شهر و از فرس و جلالی به لام و رومی به لام الف اگر
از شهور سبعه که ایام او سی و یک است باشد یا به لام اگر از شهور اربعه که ایام او سی



باشند یا به لح اگر از ایام شباط باشد در سال غیر کبیسه یا کط در سال کبیسه و همین
صفحه یمینی یعنی در جدول که بر یمینی جدول ایام اسابیع است و آن را جدول اتصالات
کلیه گویند نام ماه اسفند بازاء اول آن ماه اگر مسافت صالح بوده باشد و الا نزدیک
بآن ثبت کنند و در جلالی و فرس نام خمسه بازاء اول ایام او نیز ثبت کنند و در اکثر از تقاویم
رسم ماه جلالی را در فوق جدول اتصالات کلیه نویسند چه معلوم است که در اول صفحه اول الحال
و گاه باشد که ایام از خصوصا در تقویم شمسی نویسند و بر اسم آن ماه اکتفا نمایند چه
معرفت آن ایام بمقابله معلومست و ایام عربی حسابی را نادر بود که در تقویم شمسی نویسند
و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر هم متروک باشند مگر ایام فرس که گاه
باشند که بجهت آنکه اکابر بعضی از آن را نحس دانسته اند در جنب جدول ساعت نویسند
اما نام ماه کمتر نویسند بباید دانستن که برج دو بار اتصال و تقاویم ایشان اولا نموده میشود که دایره عظیم که بر
فلک نهم فرض کنند نوعی که محاذی منطقه فلک هشتم باشد از منطقة البروج
و نطاق البروج خوانند و فلک البروج نیز گویند بمجاز و این دایره با منطقه فلک
نهم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل آن را دو نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه
که هم بر فلک اعلی بر دو قطب فلک هشتم گذرد آنرا دایره عرض گویند پس چون فرض
کنیم که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی شود ابتداء از نقطه اعتدال و بر مبداء قسمی

یک دا

یک دایره عرض یکی دارند لامحاله فلک اعلی و سایر افلاک بسطوح موهومه
این شش دایره بدوازده قسم متساوی منقسم شوند چنانکه هر قسمی منتهی بود
میان دو نصف متحد در ازدو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یک را
گویند است یعنی قول مصنف که فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر
بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند چه هر یک از این
بروج قصری اند مر کوکبی را که حال باشد در آن برج و اسامی بروج که ماخوذ اند از
صورتی که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب ثابته که در وقت
تسمیه در محاذی آن اقسام بوده اند علامت ایشان اینست ا حمل ب ثور ا
ب جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط جدی ی
دلو یا حوت و تفصیل صور بروج بعد ازین بیاید ان شاء الله تعالی گفتنی گویند که
علامات بروج بنا بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان است چنانکه علامت اول
حمل باشد ب علامت ثور و هکذا زیرا که تقویم کوکب که بعد او است اینجا
در جدول بسته رقم موضوعست اول برج دویم درجه سیم دقیقه پس اگر علامت
برج بنا بر قاعده کلیه مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب از آنجا است یک برج زیاده
خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دهم درجه سرطان بود بنصورت مرقوم خواهد بود

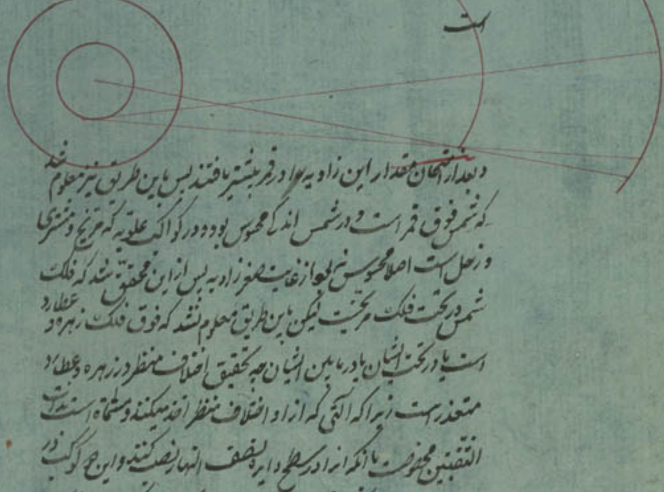
وسبس درین حال خواهیم گفت که چهار برج و ده درجه از اول حمل جز رشده است و حال
انکه سه برج و ده درجه است فتامل و هر برجی را که عبارت از قوسی است از منطقة البروج
که محصور باشد میان دو نصف ستجا از هر دو دایرهٔ عرض بسی درجه قسمت کنند یعنی بسی قسم
متساوی کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل
عددیست که از او کسور تسعه مخرج میشود الا السبع و درجه در لغت بمعنی پایهٔ نردبانست چه
انتقال شمس بسبب طی هر یک از انها صاعد یا هابط گردد و همچنین هر درجه را بشصت دقیقه
و هر دقیقه را بشصت ثانیه قسمت کنند و هکذا تا بعاشره پس قسمت اول جزو کل باشد و قسمت
دوم جزو جزو و قسمت سیم جزو جزو جزو و هکذا و اختیار شصت درین اقسام بسبب سهولت
که در حساب ظاهر میشود چه اقل عددیست که از او کسور تسعه بیرون می آید الا التسع و ثمن
و سبع و ربع النسبت دادن ها در ان او بسهولت میسر است اما کواکب سیاره هفت عدد
است و نوابت چه اگر در حرکات قدما او چنانچه موافقند در جمیع دوره ان نوابت گویند
و الا سیاره و سیارات هفت اند باین ترتیب اول زحل که موسوم است بکیوان دوم
مشتری که معروفست به برجیس سیم مریخ که موصوفست به بهرام چهارم شمس
که مشهور است بآفتاب پنجم زهره که مسماة است بناهید ششم عطارد که ملقب است
بکاتب و تیر هفتم قمر که مشهور است بماه و هر یک ازین هفت کوکب را

فلك



فلکی است علاحده زیرا که سوی حرکت شبانروزی هر کدام را حرکتی
کتبی یافتند از مغرب بمشرق بحالتی و در مقدار مخالف یکدیگر پس هر یک را در بادی
النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنابر اصول اصحاب این ساتیک جسم بسیط حرکت مختلف ممتنع است
و انضمام حرکات کلی کوکب در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام
با عتقاد ایشان بر فلک روا نیست و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب
بترتیبی که مذکور است فوق فلک کوکبی است که بعد از او است بطریق احاطه
چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکیست که در جوف او است مثل
تو بهای پیاز اما ترتیب افلاک باین صفت بچند وجه ثابت است اول بطریق کسوف
و انچنانست که مشاهده کرده اند که زحل در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری
و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و اسیج شکی نیست که
فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما باین طریق معلوم
نمیتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکبست چه کواکب در حال مقارنه با
مضمحل میشود الا قمر که بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است چه
جرم قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس در حصول این مطلوب
رجوع کرده اند بطریقی که آن را اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که

حادث میشود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر
خارج شود و هر دو بفلک اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه در مرکز
هر کوکب که بزمین اقرب است اوسعست از انکه ابعد است چنانکه از این تصویر معلوم
است



و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس باین طریق نیز معلوم
که شمس فوق قمر است و در شمس اندک محسوس بوده و در کواکب علویه که مریخ و مشتری
و زحل است اصلا محسوس نبود از غایت صغر زاویه پس از این محقق شد که فلک
شمس در تحت فلک مریخ است لیکن باین طریق معلوم نشد که فوق فلک زهره و عطارد
است یا در تحت ایشان یا در مابین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد
متعذر است زیرا که آلتی که از او اختلاف منظر اخذ میکنند و مسماة است بذات
الثقبتین مخصوص است بانکه از او در سطح دایرهٔ نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب در
حال وصول بدایرهٔ مذکوره غیر مرئی میباشند چرا که بعد هر یک از آفتاب
اقل است از دو برج پس از این طریق عدول کرده اند بطرق دیگر اقناعی از آنجمله

ما



یکی انکه گفته اند باید که شمس در وسط سیارات باشد استحسانا لما فی ذلک من حسن الترتیب
کانها شمسة القلادة فی وسطها و تمیم الحکمه مجموع کواکب علویه را با آفتاب ربطی
خاص است و سفلیین و قمر را نیز ربطی خاص پس باید که او در میان علویه و سفلیه باشد
دوم معروف الرابع و ضمن الابواب انشاء الله تعالی سیم انکه غیر شمس هر کدام که
اقرب بارض است اسرع است از انکه ابعد است و چون شمس اسرع از مریخ و ابطا از زهره است
باید که میانهٔ زهره و مریخ باشد چهارم انکه اکثری از اکابر متقدمین بنا و بین
بحساب الابعاد و اجرام علی سبیل الحدس الظنه دریافته اند که ترکیب باین وضعست
پنجم انکه نقل نموده اند از بعضی که زهره را بر روی آفتاب مانند خالی دیده اند
و منهم الشیخ الرئیس ابو علی و بعضی او را عطارد دانسته و منهم حکیم ابن باجة الاندلسی
لیکن بر اداء ان مستقیمه مخفی نماند که رد هر یک از این ها بسهولت میسر است
و لذلک یقولون هذه دلایل اقناعیه لاقطعیه و این فقیر را بخواطر فاتر رسیده است
که در وقتی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلایل قطعیه است مطلوب معلوم تواند گردد
لیکن ایراد آن لایق این کتاب نیست و شمس را نیر اعظم گویند زیرا که اعظم و اضوء
کواکب است و قمر را نیر اصغر چه اصغر است از شمس و بعد از او اضوء کواکب و هذا
هر دو را نیرین گویند و سه کوکب که فوق شمس است باعتبار مذکور علویه گویند

وازایشان زحل ومشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند و قمر را
با هر دو باعتبار آنکه تحت فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه و پنج کوکب غیر از نیرین
بسبب رجوع و استقامت و اقامت و سرعت و بطء ایشان خمسه متحیره گویند و در تقویم
علامت هر کوکبی ازین کواکب سبعه رقم حرف آخر اسم آن کوکب است بدین ترتیب
زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس س زهره ه عطارد د قمر ر اما کواکب ثوابت پس اند
بحدی که احصاء آن ممکن نیست و تسمیه ایشان بثوابت بجهت ثبات اوضاع ایشان
با یکدیگر یا بجهت بطء حرکات خاصه ایشان و ایشان را کواکب بیابانی نیز خوا
نند بجهت آنکه مردم بیابان نشین براه و بیراه و بهمه مواضع فرود آمده اند با آنکه
بسبب این کواکب مسافران در بیابانها خود را بمقصد برسانند و آنچه از آنها
برصد در آمده و موقع آنها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو کوکب است
و رصد در اصل جمع راصد است همچنان که خدم جمع خادم است و راصد در لغت
کسی را گویند که نگاهبان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق میکنند بر جمعی
که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر حرکت ایشان باشند در رسیدن ایشان بمواضع
معینه بعد از آن بکثرت استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در او رصد
کواکب میکنند بمجازی که از تسمیه محل گویند باسم حال و مخفی نماند



که این هزار و بیست و دو کوکب مرصوده غیر آن سه کوکب است که از اصغر خوانند
که بطلمیوس از غایت صغر از داخل کواکب مرصوده ندانسته و خواجه
عبدالرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده هزار و بیست و
پنج باشند و اهل نجوم اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را
قدر و شرف و عظیم گویند و هر قدری بر سه مرتبه باشند اعظم و اوسط و اصغر پس
مراتب کواکب هژده بود و فضل هر مرتبه بر مرتبه بعد از او بقدر سدس یک و سط قدر
سادس بود و آنچه از ماورای قدر سادس بود آنرا خفیه و مظلمه گویند و آنها
داخل کواکب مرصوده نیستند و پنج کوکب که ایشان را سحابی گویند که مانند لخته
ابر باشند اگرچه مرصوده اند اما ایشان را قدر نباشد پس اعظم کوکب تا مه
اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و
تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تام و بعضی ناتمام
چنانکه نهصد و هفده کوکب ازین کواکب بر نفس این صورت واقعند یعنی
بر خطوطی که این صور از آن خطوط متوهم میشوند یا در میان آن خطوط و آنها را
کواکب داخل این صور گویند و چون خواهند که ازین کواکب خبر دهند
گویند کوکبی که بر سر فلان صورت است یا بر دست راست او یا بر سینه او

و علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون این صور واقع شده اند و آنها را
کواکب خارج صور گویند و چون ازین کواکب خواهند که خبر دهند گویند کوکبی که نزدیک
بپای راست فلان صورت است یا بقرب ذنب فلان صورت و در برابر فلان
و ازین صور چهل و هشتگانه بیست و یک در جانب شمالیست از منطقة البروج و
پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه و حوالی آنکه صور بروج دوازده
گانه اند و ما اینجا یک یک از صور را بتفصیل بیاوریم و کوکب مشهور هر یک را تعریف
کنیم اگرچه موجب تطویل است و معرفت تقویم دخلی ندارد ولیکن ناظرین سموات
و عارفین کواکب را مفید باشد و بالله التوفیق اما از صورتهای شمالی اول
که بقطب عالم نزدیکتر است بنات النعش صغری است دوم بنات النعش کبری
و هر یک هفت ستاره اند چهار را از ایشان نعش و سه را که بر طول او واقعند
بنات و بعضی این هر دو را به دو خرس تشبیه کرده اند اول را دب اصغر
گویند و او را بسر تصور کرده اند و ستاره که بر سینه او باشد از او فرقدان خوانند
و یکی از دیگری روشن تر باشد و یک ستاره روشن که بر دنب او است از او افقها
جدی و ما و قبله شناسند و منجمان او را تصغیر کنند و جدی گویند تا با برج جدی
اسمی بدان شبه باشد و او نزدیک ترین ستاره ایست بقطب شمالی



ظاهر نگردد و خارج این هفت ستاره ایست کوچک از اسم آهو گویند و دوم
دب اکبر و او تمام اند است از آن سبب او را اکبر خوانند و نزدیک کوکب دوم
از ذنب او ستاره باشد روشن در غایت صغر و نور چشم را باو امتحان کنند و آنها
خوانند و ستارگان داخل این صورت بیست و هفت اند خارج هشت سیم تنین است صورت
اژدهائی را ماند که در گرد قطب شمالی فلک البروج بر آمده و بر سر او چهار کوکب است
بر هیئت منحرف او را عوا خوانند و ستارگان سی و یکند چهارم صورت
قیفاوس است بلغت یونان بمعنی باده و بعضی از عوام گویند معرب کیکاوس است
ملکی را ماند تاجی بر سر نهاده و دست و پای میجنباند برای چیدن از جای او و از
جدی متلثی و اسع متخیل شود و ستارگان او یازده اند خارج و پنجم صورت عوا است
و او را القار و صیاح نیز خوانند مردی را ماند دو دست دراز کرده و گویا بانگ
میکند سر دست چپ بر بالای کوکب آخر از کواکب بنات النعش کبری است
و دست راست او آویخته از پس کواکب صورت فکه که بعد ازین بیان خواهد
شد و با این دست عصائی بر بالای سر گرفته ستارگان او بیست و دو اند خارج
یک که از اسماک رامح خوانند و او را حارث السماء و حارس شمال نیز گویند چه در اکثر مواضع
مرئی میشود و آن ستاره دیگر را که با او است در ساق چپ این صورت است رمح

قیفاووس
Caphee

راع گویند ششم صورت فکه است که عوام انرا کاسه درویشان خوانند و منجمان
اکلیل شمالی دایره را مانند نا تمام ستارگان او هشت اند و نیز ایشان را
لکلکه خوانند هفتم صورت الجاثی علی رکبتیه است و او را راقص نیز خوانند مردی را ماند
بر سر زانو ایستاده از برای پای کوفتن کواکب او بیست و هشت است و
در کتاب نهایة الادراک بیست و نه مذکور است خارج یکی هشتم صورت شلیاق
است و او را سلحفات و مقرفه و چنگ رومی نیز گویند سنگ پشتی را ماند
ستارگان او ده هستند بر یکطرف او شاره ایست روشن با دو ستاره دیگر
تاریک بر مثال مثلثی خورد بدین سبب عوام انرا دیک پایه خوانند و منجمان نسر
واقع بجهت مشابهت او بکرکس که بال فراهم کرده باشد و آن دو ستاره بمنزله دو
بال او نهند نهم صورت دجاجه است مرغی را ماند گردن دراز کرده بسوی
مغرب بجهت دانه چیدن و بالها ده بجهت طیران هفده ستاره است خارج دو
و بر سر او کوکبی است بر نفس مجره در جنوب کوکب نسر واقع بمقدار یک نیزه
انرا منقار الدجاجه خوانند و بر سر دم او کوکبی است روشن در میان مجره او را
ردف گویند و بر پشت ردف چهار کوکب روشن است بر خطی شبیه بعرض
مجره یکی از انها بر بال راست دجاجه است و یکی بر سینه و دو بر چپ بال و این چهار کوکب را

فوارس



فوارس گویند و ذنب دجاجه چون تابع آن چهار است از این جهت او را
ردف گویند دهم صورت ذات الکرسی است زنی را ماند بر کرسی نشسته که
آن قایمه است چون قایمه منبر و پایها فرو کذاشته سیزده کوکب است و در صور
عبد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی در این موضع صورت مشتری تخیل
کرده اند که داخل صور چهل و هشت گانه نیست بلکه کواکب آن بعضی از صورت
ذات الکرسیست و بعضی از مراة المسلسله و بعضی از حامل راس الغول
و بعضی غیر مرصود چنانکه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی بر خطی اند مستقیم
که مجره را قطع کرده است بر عرض و ایشان بر بدن مشتری اند و از طرف جنوبی
این خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله کتف
مشتری بود و آن سطر مقوس بمنزله کردن او و در تحت این کوکب در جنوب مجره دو کوکب
می آید قریب یکدیگر و آن بر دست مشتری است و آن کوکب شمالی که بر نفس مجره است
و در تحت این کوکب بر سر مشتریست عرب این کواکب را الکف الخضیب و الثریا گویند
چه از نزد مشتری با سطری مقوس از کواکب خارج شود و با این کواکب روشنی که بر مجره اند
متصل شود و آن را ید الثریا گویند و این کوکب روشن بمنزله آن دست بود و بر یک کوکب
بمنزله یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم از ان کواکب یکی را بیشتر راهی ندانند را الکف الخضیب گویند و



سنام ناقه نیز خوانند چه بر کوهان شتر است و قطب العلما در نهایة الادراک
آورده که چون کف الخضیب بنصف النهار رسد دعا مستجاب
شود الا دعای ظالم یازدهم صورت حامل راس الغول است و او را
برساوش نیز خوانند مردی را ماند بر پای چپ ایستاده سر سوی شمال و پایها
بسوی جنوب و پای راست بر داشته و بدست چپ سر غولی با خویش گرفته
و دست راست بر بالای سر آورده و آلتی قطعی بدست گرفته کواکب او بیست و شش اند
خارج سه و بر این راس غول کوکبیست سرخ از قدر ثانی انرا راس الغول گویند
دوازدهم صورت ممسک الاعنه است مردی را ماند بر پای ایستاده بیکدست
عنانی و بدست دیگر تازیانه گرفته کواکب او چهارده است و بر جانب جنوب او ستاره
روشن و سرخ و در اکثری از مواضع با ثریا طلوع کنند آن را عیوق خوانند چه رقیب
ثریا است مشتق از عوق بمعنی باز داشتن و نگاهبان باز دارنده بود از امور
و ستاره دیگر از عیوق تاریکتر که با دبران که بعد از ین در باب دوازدهم معلوم
گردد بر مثال مثلثی منفرج الزاویه بود و بزاویه منفرجه با انرا کعب ذو العنان گویند
سیزدهم صورت حوا است مردی را ماند بر پای ایستاده و پایهای او در ازل برج عقرب
و بهر دو دست خود ماری گرفته و سر آن مار در جنوب کواکب فکه است بیست و چهار ستاره

خارج

خارج پنج از انجمله ستاره ایست روشن بر سر او که با نسرین بر مثال مثلث
متساوی الاضلاع است انرا راس الحوا خوانند چهاردهم صورت حیه است
و او را حیة الحوا نیز خوانند ماری را ماند سر و دم بر داشته برابر سر حوا نزدیک کوکبی
از انجمله بر گردن حیه ستاره است از قدر ثالث که با سماک رامح و سر فکه بر
مثال مثلثی است که نیر فکه بر زاویه اعظم آن مثلث است آن را عنق الحیه خوانند
پانزدهم صورت سهم است و او را نبل نیز خوانند تیری را ماند واقع میان منقار
الدجاجه و نسر الطایر و درازی سه گز و نیم پیکانش سوی مشرق و سوفارش بجانب
مغرب پنج ستاره است شانزدهم صورت عقاب است عقابی را ماند دو پر واز
روی بمشرق نه ستاره است خارج شش و کوکبی روشن در ما بین المنکبین او است
با دو کوکب بر طرفین او از و تاریکتر بر مثال خطی مستقیم و عوام انرا شاهین ترازو
گویند و منجمان آن روشن را نسر طایر خوانند چه با آن دو کوکب شبیه بکرکس بال
گشاده بود بر قیاس نسر واقع که بال فراهم کرده است هفدهم صورت
دلفین است و آن حیوانی بود بحری بر شکل خیکی منفوخ آدمی دوست دارد که
اگر غریق را بیند بر پشت خود گیرد و بکنار آورد کواکب او ده هند از انجمله
چهار کوکبست بر عقب نسر طایر بر بعد دو نیزه بر شکل معین عوام انرا صلیب خوانند

و در پس این شکل کوکبی برآید در روشنی نزدیک باین چهار کوکب او را عمود
الصلیب و ذنب الدلفین خوانند هژدهم صورت قطعة الفرس است و او را
راس الفرس نیز خوانند سر اسبی را ماند در پس دلفین و القدر و در گوشش بسوی جنوب
جا کوکب است نوزدهم صورت فرس اعظم است اسبی را ماند با سر و دو دست
که او را کفل و پای نیست کواکب او بیست اند از آن جمله چهار کوکب اند مربعی فراخ که
اضلاع او قریب بیک نیره بود لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و دیگر
آن مربع را دلو خوانند و آن ستاره که بر زاویه شرقی شمالی مربع بود او را سرة
الفرس خوانند و آنکه بر شرقی جنوبیست جناح الفرس و آنکه بر غربی شمالیست
منکب الفرس و دیگر را متن الفرس خوانند بیستم صورة مرئة المسلسلة است
و عوام آن را زن بی شوهر گویند زنی را ماند دستها باز کشیده و در هر یکی از دو دست او و
پای او بر خلاف اقوال زنجیر بسته و کواکب او بیست و سه اند از آن جمله کوکبی بر روی سر
از قدر ثانی بر دنبال سرة الفرس بمقدار هفت گز تخمینا مایل بشمال و بر پهلوی او جنب المرئة
المسلسلة گویند و بطن الحوت نیز خوانند بیست و یکم صورت مثلث است مثلثی را ماند متساوی
جهات ستاره ای که بر راس مثلث بود او را راس المثلث خوانند بر قاعده آن مجموع کواکب او چهار اند و از این بیست و
یک کوکب خارج است و نه اند اما صور منطقة البروج که صور بروج اثنی عشریه اند اول صورت

حمل

٢٧

حمل است کبشی را ماند که مر او را دو شاخ است مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب
و دو پای او بطرف جنوب و ملتفت شده است بطرف مؤخر خود بنوعی که گوئی انتظار میکند کواکب او
سیزده اند خارج پنج دویم صورت ثور است گاوی را ماند که او را کفل و دو پای نیست سر برداشته یاد پیش
انداخته بر اصلاح اول مقدم او بطرف مشرق مؤخر او بطرف مغرب ستارگان او سی و دو اند
خارج یازده سیم جوزا است و او را توامان و دو پیکر نیز گویند دو آدمی را ماند معتنق در
شمال کالمهتضان سر ایشان در طرف شمال و مشرق است و پایها بطرف جنوب و مغرب در نفس
مجره و جوزا را بدین سبب گویند که مر او را این صورت بر میان آسمان است نیز چنانکه جوز کل شیء
وسطه و بعضی گویند که چون جبار را که از صور جنوبیست جوزا گویند بجهت بیاض اکثر کواکب او
که مستعار است از گوسفندی که وسط او سفید بود پس توامان را که هم در جوار او است
بمجاز جوزا گویند کواکب او هژده است خارج هفت چهارم صورت سرطان است
خرچنگی را ماند مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بمغرب و جنوب و ستارگان او نه اند خارج
چهار پنجم صورت اسد است شیر را ماند روی او بطرف مغرب و پشت او بشمال بیست و
هفت ستاره است خارج هشت از جمله کواکب داخله کوکبی است روشن و سرخ که
قلب الاسد است او را قلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله خارجه او کواکب متکاثفه مجتمعه است
که عرب آن را هلبه خوانند و آن سه کوکب که بطلمیوس ضفیره خوانده است از این

کواکب است ششم صورت سنبله است و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن
فرو انداخته و دست چپ او و بجنه و دست راست برداشته و بآن خوشه
گرفته و کوکبی روشن بر کف دست چپ او است او را سماک اعزل خوانند از جهة
ارتفاع او سماک و از جهه آنکه صلاحست اعزل و در برابر سماک رامح است
که نیزه دارد و کواکب او بیست و شش است خارج شش هفتم صورت میزان است ترازوی را
ماند دو کفه او بجانب مغرب و عمود او بجانب مشرق هشت ستاره است خارج نه
هشتم صورت عقرب است کژدمی را ماند سر او بطرف مغرب و دم برداشته بجانب جنوب
و مشرق کواکب او بیست و یک اند و خارج سه نهم صورت قوس است و او را رامی نیز
خوانند دابه را ماند از گردن تا آخر بدن اصل گردن او نصف مردی بیرون آمده تا کمر
عمامه در سر دارد و از او علاقها آویزان و کمانی در دست دارد و به دست دیگر تیری
کشیده سی و یک کوکب است دهم صورت جدی است بزغاله را ماند که دو شاخ
دارد و سر و دست او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از میان پشت تا دم مثل دم
ماهی است کواکب او بیست و شش اند یازدهم صورت دلو است و او را ساکب الماء و والی نیز خوانند
مردی را ماند بر پای ایستاده سر او در شمال و پاهای او در جنوب و میل نموده بطرف مشرق و دستها
دراز کرده و به یکی کوزه گرفته و از آن آب میریزد و بطرف قدم خود آب جاری میکند تا دهن حوت

جنوبی

٢٨

جنوبی کواکب او چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند که او را بدین سبب دلو گویند
که مربعی را که در صورت فرس اعظم کفتیم عرب دلو گویند و آن مجاور این صورت است بر
قیاس جبار و توامان دوازدهم صورت حوت است و او را سمکین نیز خوانند
دو ماهی را سر یکی بطرف مغرب و دنب بطرف مشرق و سر دیگری بطرف
شمال و دنب بطرف جنوب نزدیک دو شاخ حمل و اصل شده دم ایشان بخط مقوس
طویلی که از کواکب صغار متصور شده و آن را خیط الکتان گویند کواکب او
سی و چهار است خارج چهار مجموع کواکب این صور دویست و هشتاد و نه دانه اند
خارج پنجاه و هفت سوای صغیره بعد ما بر ارباب فهم مخفی نماند که صور دوازده گانه
بحرکت فلک ثامن متحرک اند چنانکه سایر صور فلا محاله از موازات اقسامی که
آن را بروج اعتبار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور رود و کواکب ثور به
جوزا و علی هذا القیاس چنانکه درین زمان کواکب اول حمل تا آخر او منتقل شده
و از صورت جوزا الا اقدام او در و نمانده لیکن اهل این فن تغییر الاسماء جایز ندارند
تا نطابق ارصاد آسان باشد چه مدعا شناسند صور و انتقال صور خللی با قسام
نرسند اما صور جنوبی صورتیکه بمنطقة البروج نزدیکست صورت قیطس است حیوانی بحری را ماند
که او را دو پا و دمی چون دم مرغ کواکب او بیست و دو است از آنکه دو کوکب بر دو شعبه دم است

مقدار دو نیزه از یکدیگر دور آنکه بطرف جنوبست ذنب قیطس جنوبی گویند و آن
دیگر را که اصغر است ذنب شمالی دوم صورت جبار است و عوام آن را ترازو خوا
نند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را ماند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و بدست
راست عصائی بر بالای سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده و آستین انداخته
سی و هشت ستاره است و سه ستاره که بر کمر او که بر میان بسته منطقة الجوزا و نطاق الجوزا
و نجم الجوزا و نظم و نظام گویند سیم صورت نهر است جوی آب را ماند که عطفات بسیار
دارد و ابتداء او از زیر قدم چپ جوزا باشد و بعد از عطف باطراف بکوکبی روشن
منتهی شود که آن را آخر النهر گویند سی و چهار ستاره است چهارم صورت ارنب است
خرگوشی را ماند روان بسوی مغرب دوازده ستاره است پنجم صورت کلب اکبر است
سگی را ماند روی بر دنبال صورت جبار از این جهت او را کلب الجبار خوانند هژده کوکبست
خارج یازده از جمله کواکب داخله کوکبیست بر دهن کلب که روشن ترین کواکب ثابتست
او را شعری یمانی خوانند چه مغیب او بجانب یمن است و او را نیز کلب الجبار گویند
و کوکبی خورد است نزدیک بان و مقدار سه گز و نیم از او بر مرزم یمانی خوانند صورت ششم کلب
اصغر است و آن دو ستاره است یکی از آنکه روشن تر است شعری شامی گویند بجهة آنکه مغیب او
بجانب شام است و آن دیگر که بقدر دو گز از او دور است مرزم شامی و سبب تسمیه این

دو



دو ستاره بکلب مشابهت اوست بشعری یمانی و مرزم و عرب شعری یمانی را
عبور و شامی را غمیصا گویند و از خرافات ایشان است که شعریان خواهران
سهیل اند و میان ایشان سهیل و جوزا نزاعی دست داد و او پس سهیل جوزا را بکشت
و بجانب جنوب که رفت شعری یمانی از عقب او از مجره بگذشت از این جهة او را عبور
گفته اند و شعری شامی چندان بر مفارقت بگریست که چشمش پوشیده شد از این جهة غمیصا
گفتند چه غموص در لغة فرو پوشیدن چشم است هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند چهل و
پنج کوکب است از این کواکب سهیل که معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است هشتم صورت شجا
ع است ماری را ماند دراز و باریک کثیرة العطفات بر سر او چهار کوکب متقاربست ما بین
قلب الاسد و شعری شامی و نهایت دم او در جنوب سماک اعزل است ستارگان
او بیست و پنج خارج دو و از جمله کواکب داخله کوکبی سرخ و روشن بر گردن صورت
است و در حوالی او هیچ کوکب دیگر نیست او را فرد الشجاع و عنق الشجاع گویند
نهم صورت باطیه است قدحی را ماند که غرق شده باشد کعب او در پشت شجاع
از جهت اشتراک این دو صورت در دو کوکب هفت ستاره است دهم صورت
غراب است زاغی را ماند سر سوی مغرب بر پشت شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار او
ست که او را منقار الغراب گویند یازدهم صورت قنطورس است حیوانی را ماند از

سر تا پشت بصورت آدمی و از آنجا تا آخر بصورت مؤخر فرس بطریق راکبی سی و هفت
ستاره است و کوکبی روشن از آنها بر دست این دابه است قریب بافق جنوبی او را
بقاع او از سهیل کمتر است او را رجل قنطورس خوانند دوازدهم صورت سبع است
شیری را ماند قنطورس پای او گرفته است نوزده ستاره است سیزدهم صورت مجمره است عود
سوزی را ماند که شعله بر زده باشد هفت ستاره است چهاردهم صورت اکلیل جنوبیست شکل تاجی را
ماند و عرب او را قبه خوانند سیزده ستاره است پانزدهم صورت حوت جنوبی است ماهی
ماند عظیم سر او بجانب مشرق و دم او بمغرب یازده کوکب است خارج شش و از جمله کواکب
داخله کوکبیست روشن از قدر اول بر دهن این صورت آن را فم الحوت جنوبی خوانند
مجموع کواکب نفس این صور سیصد و یک کوکب است و خارج نوزده است تمامی سخن در
معرفت صور کواکب ثابته مشهوره فلنرجع الی ما کنا بصدده فقال المصنف رحمه الله
و ثوابت بر فلک ثامن اند فوق فلک زحل قبل از این مذکور شد که در یک
دو حرکت مختلف متعذر است باین سبب بترتیبی که گفتیم سبعه سیاره چون مختلف
الحرکت بودند هفت فلک مثبت است کردند بعد از آن متطرد قیق در کواکب ثابته حر
بطئی یافتند هم موافق در جهت و مقدار پس احتیاج شد بانکه ثابته را که در ممر ایشان او
قع است بالضروره این فلک را محیط بافلاک سیاره اثبات کرده اند و در سطح این فلک

مما



مماس شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او باقی ثوابت
مرکوز اند در وی و این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب و فلک ثوابت و سماء
دگر سی گویند عبارت از این فلک است و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت فلک تاسع است
که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهد چون کواکب سیاره و ثابته را غیر حرکت
خاصه ایشان که موجب اثبات افلاک ثمانیه شده است حرکت دیگر هست سریع چنانکه
قریب بتمامه روزی یکبار دوری میکنند محتاج شده اند بفلک دیگر که حرکت شبانروزی
مستند باو باشد و بواسطه تحریک افلاک ثمانیه باین حرکت که آن فلک را محیط بکل
اثبات کرده اند چه فطرت سلیم شاهد است باین که تحریک فلک داخل خارج را که در ثخن
و ثخن اضعاف او باشد مینماید و بر آن هیچ کوکب نیست و از این جهة او را غیر
مکوکب و فلک اطلس خوانند و چون محیط است بکل افلاک اعظم و فلک اعلی گویند و
چون محرک سایر افلاک است او را فلک الافلاک گویند و چون منتهی افلاکست
آن را فلک اقصی گویند و چون غایت ابعاد است او را محدد جهات گویند و در عرف
اهل شرع آن را عرش گویند و هر یک از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتی هست از
مغرب بمشرق مخالف حرکت فلک اعظم که آن از مشرق است بمغرب چنانکه نظر
جلیل و دقیق بر آن دالست و چون بروج را ابتداء از مغرب گرفته اند حرکات

بمغرب از مشرق چه بر توالی برج باشند و آن صورت افلاک تسعه با کُل
که بر ترتیب در جوف فلک قمر تند بحسب التسطیح اینست



و باید دانست که از افلاک مذکوره هفت فلک را که متعلق بکواکب سیاره است فلک
کلی آن کوکب خوانند و در ضمن هر یک افلاک دیگر هست که آن را افلاک جزئیه گویند و چون
در این رساله بعضی نکات مندرج است که ادراک آن موقوف بر معرفت افلاک جزئیه
است واجب نمود که در این انتها هیات و کیفیت هر یک بیان کنیم بعون الله و توفیقه بعد
مخفی نماند که فلک کلی هر کوکب را فلک ممثل آن کوکب گویند بجهت آنکه مماثل فلک البروج
است چه مرکز انها با مرکز فلک البروج که آن را مرکز عالم گویند متحد اند و مناطق و اقطاب



انها نیز در محاذات منطقه و اقطاب او است و در حرکات نیز با او موافقند هم در مقدار
و هم در جهت سوی ممثل قمر که مقدار حرکت او نیز خلاف توالی است و زیاده از مقدار
حرکات سایر ممثلات و منطقه هر یک از ممثلات را بمجاز نیز ممثل گویند و چون اجرام
سماوی بسایط اند و حرکاتی که از ایشان مشاهده میشود متشابه نمیستند و مقتضی بسایط
طبیعت است که متشابه باشد باین سبب در ثخن ممثلات افلاک دیگر اثبات کرده اند بعضی
شامل ارض و بعضی غیر شامل چنانکه شمس را دو فلک است یکی ممثل که فلک کلی او است
و آن معلوم است دویم خارج مرکز و آن فلکی متوازی السطحین در داخل ثخن ممثل و مرکز
ش نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقه البروج بود و سطح محدب
او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه مشترک که آن را اوج گویند و مقعرش نیز مماس
مقعر بود بر نقطه مشترک که آن را حضیض گویند و چون فرض کنیم که خارج مرکز از ممثل
منفصل شود هر آینه دو کره مختلف الثخن از ممثل باقی ماند یکی محیط بخارج مرکز و دیگری
محاط او اول را متمم حاوی گویند و دوم را متمم محوی و رقه حاوی از جانب اوج
بود و غلظتش از جانب حضیض و رقه و غلظه محوی بر عکس و متممان باین سبب گویند
که چون بعد از افراز هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام شود و شمس مرکوز
بود کرهای مصمت مغرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو سطح خارج

مرکز بوده شده است بدو نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک دیگر است
اول خارج مرکز و آن در ثخن ممثل است چنانکه در آفتاب گفتیم الا آنکه منطقه
این در سطح منطقه این نیستند بلکه مقاطع اند با ایشان دویم مدیر و آن فلکی بود مصمت
در ثخن خارج مرکز همان نوع که آفتاب در ثخن خارج مرکز خود و کوکب در ثخن او مغرق
است چنانکه سطح مدیر با سطح کوکب بیک نقطه تماس کرده است و فلک خارج مرکز
را در غیر شمس فلک حامل خوانند و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول
مایل و آن فلکی بود متوازی السطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح
مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد و این فلک اگرچه با ممثل متحد
المرکز است اما منطقه هر یک مقاطع آن دیگر است بر دو نقطه که آن را عقده تین گویند
و فلک ممثل را در قمر جوزهر نیز گویند دویم حامل است داخل در ثخن مایل چنانکه حامل سایر
کواکب در ثخن ممثل خود و منطقه این فلک بر منطقه مایل منطبق باشند سیم مدیر و
مغرق باشد در حامل بطریق مدیر باقی کواکب لیکن منطقه این فلک دائما
داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر کواکب و عطارد را نیز بعد از ممثل سه
فلک دیگر بود اول مدیر و آن در ثخن ممثل بود بطریق حوامل در ممثلات خود و
منطقه اش مقاطع منطقه ممثل بود دویم حامل و آن در ثخن مدیر بود چنانکه مدیر





در ثخن ممثل و منطقه اش در سطح منطقه مدیر سیم تدویر بود در ثخن حامل علی الرسم
و هر یک از این دو کوکب نیز علی الرسم مغرق اند در تدویر خود از آنچه گفتیم لازم می آید
که عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک میان ممثل و مدیر و آن را اوج مدیر خوانند
و یکی مشترک میان مدیر و حامل و آن را اوج حامل خوانند و در حضیض همان طریق و نیز
او را چهار متمم باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت افلاک هر کوکب بحسب التسطیح اینگونه
است







اما تقویم کوکب عبارت از بعد موضع او است از راس حمل یعنی قوسیست از منطقه
البروج میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و آن را طول کوکب نیز گویند و
مراد بموضع کوکب در طول طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کواکب گذرد به فلک

اعلی منتهی شود اگر کوکب بر منطقة البروج بود و الا نقطه تقاطع دایرهٔ عرض بود که بطرف
خط مذکور گذرد با منطقة البروج التقاطع که اقرب بود بطرف خط مذکور و این
را در عرف اهل هیأت خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب بآن حرکت این قوس را
کند قطع حرکت طولی و حرکت تقویم و در تقویم تام و شمسی بعد از جدول تواریخ شهور
بجهة تقاویم کواکب سبعهٔ سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا از شمس کنند زیرا
که اشهر کواکب و اضوء و اشرف و اعظم کواکب است پس بقمر چه بعد از شمس او اشهر
و اضوء است و در اختیارات باحوال قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکب است پس خمسهٔ متحیره
ابتدا از زحل بیاورند بر ترتیب افلاک و اسم هر یک از سیاره در مستطیل که بر فوق
جدول ایشانست مصرح می‌نویسند و در جدول هر کوکب موضع آن کوکب از فلک البروج
یعنی منتهی قوس تقویمی کوکب از منطقة البروج در نصف النهار هر روز از ایام ماه
و تواریخ بازاء آن روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف روز تقویم کوکب
چه مقدار است و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بجهة آنست که باعتقاد منجمین ابتدای روز از آن است
چنانکه در باب ششم معلوم گردد بسه رقم اول رقم برج یعنی رقم اول که ایمن ارقام است
موضوع باشد بجهة برج و آن هرگز از یازده تجاوز نکرده چه اگر دوازده شود یا دور حمل
انتقال کند و دوباره مکرر شده شود و رقم صفر در آن مرتبه ثبت شود و در رقم دویم موضوع باشد

بلکه



بجهة درجه و آن هرگز از بیست و نه زیاده نشود چه اگر سی گردد از آن مرتبه ساقط
شود و عوض آن یک برج بر رقم ایمن زیاده کرده‌اند و این را رفع گویند و رقم
سیم موضوع باشد بجهة دقیقه و آن هرگز از پنجاه و نه نگذرد و چه اگر بشصت رسد از آن
مرتبه ساقط گردد و بمرتبهٔ ما قبل خود مرفوع شده یکدرجه اضافه رقم آن مرتبه شود و مراتب
تقویم کوکب در دفتر زیاده از دقیقه نباشد الا نادرا و گاه باشد که در چند روز متوالی
یکی از این رقمها مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب در آن ایام در غیر مرتبهٔ آن
رقم معتد به نشود و در آن حال آن یعنی آن رقم را در آن روزها بجهة تخفیف کتابت
الا در روز اول و آخر ننویسند و جایگاهش خالی گذارند تا مراتب مشتبه نشود
چه اگر خالی نباشد باینکه رقمی از مرتبهٔ دیگر آنجا شود ناظر آن را از این مرتبه اعتقاد
کند و باقی مراتب نیز باین سبب مختل گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در
چند روز متوالی مکرر شود و جایگاه اینها خالی گذارند باب چهارم در مسیرات کواکب
در رجعت و استقامت ایشان مراد از مسیرات اینجا مدت یکدور کواکب است و مدت یکدور
هر برجی و مدتهاء دور کواکب مفارقت او است از نقطه معینه از فلک البروج تا معاودت
باز بهمان نقطه و برصد و امتحان معلوم شده است که دور کواکب سیاره متفاوت است الا
شمس که تفاوت بدور او محسوس نیست پس بواسطهٔ این تفاوت و مدت دور خط وسطی

کوکب فی الحقیقه متشابه الحرکت است و آن را حرکت وسطی گویند کما سنعرف بعد ازین و مدت
دوره حقیقی ازین دوره گاه کمتر است و گاه بیشتر پس میفرماید که آفتاب در مدت
یکسال دوره تمام کند تحقیقا چه سال شمسی چنانکه سبق ذکر یافت عبارت از دوره است
و برجی را در سی روز تمام کند تقریبا قید تقریبا که بجهة اختلاف مدت مکث او است
در برج بجهة سرعت و بطوء حرکت او درین زمان بمحاسبهٔ زیج جدید سلطان الشهید
مکث آفتاب در برج حمل سی روز یازده ساعت است و در ثور سی و یک روز و دو ساعت و
نیم تقریبا و در جوزا سی و یک روز و نه ساعت و در سرطان سی و یک روز و ده ساعت
و در اسد سی و یک روز پنج ساعت و در سنبله سی روز نوزده ساعت و در میزان سی
روز و شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز نوزده ساعت و در قوس بیست و نه روز و
دوازده ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو بیست و نه روز و [illegible]
ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و ماههای شمسی حقیقی عبارت از این مدتها است و تغیر
فاحش درین از منه نشود مگر در مدتهای مدید و مدعا از روز درین مقام شبانروز است
و قمر دوره را او در بیست و هفت روز و ثلث روزی تمام کند تقریبا چه تحقیقا از ثلث
کمتر است بهفده دقیقه ساعتی لیکن چون اندک است قید تقریبا نکرده است و برجی را
بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت و بطوء سیر او و گاه باشد که چون





در حد و غایت سرعت بود در دو روز یا کمتر از دو روز باندکی کمتر از یک ساعت برجی تمام
کند و زحل در قریب سی سال دوره تمام کند قید قریب بسبب آنست که دورهٔ
وسطی او تحقیقا بیست و نه سال و پنجاه و سه روز و شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه
است و مراد از سال درین مباحث سال شمسی است و از ماه سی روز و برجی را در
دو روز و نیم تمام کند تقریبا قید تقریبا اینجا دو وجه دارد یکی آنکه زمان دورهٔ وسطی را
بر عدد بروج بدو قسمت کرده است و حال آنکه مکث او در هر برج بحسب بطوء و سرعت
سیر او متفاوت است دویم آنکه بتقریب تساوی مکث چون مدت دوره تقریبی است
خارج قسمت او بر دوازده هم تقریبی باشد و مشتری دوره را در قریب دوازده
سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دورهٔ وسطی او یازده سال و دو ماه و سیزده روز و
پانزده ساعت و نه دقیقه است و برجی در یکسال تقریبا و وجه تقریب اینجا دو است و
مریخ دوره را در قریب یکسال و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی او
یکسال و دو ماه و بیست و دو روز و بیست و دو ساعت و پنج دقیقه و برجی را در
یکماه و نیم تمام کند تقریبا چون سریع السیر بود و ما استقراء نمودیم در حالت سرعت
سیر او در مدت چهل روز باندکی کمتر برجی را تمام کند و هر یک از سفلیین دوره را در
قریب یک سال تمام کند قید قریب بنظر بدوره حقیقی ایشان باشد و الا در وسطی

احتیاج نیست و چون مستقیم و سریع السیر باشند زهره برجی را در بیست و هفت روز
تقریبا تمام کند و عطارد در شانزده روز تقریبا و قید تقریبا به سبب آنست که هر یک
ازین دو کوکب گاه باشد که در سرعت سیر بیشتر یا کمتر ازین مدت برجی تمام کنند لیکن عطارد
مقدار کمی بیک روز رسد و ما یکسال استقرا نمودیم زهره در حال سرعت سیر در
چهار روز کسری برجی تمام کرد و قید سرعت سیر درین سه کوکب آخر بسبب آنست
که گاه باشد در حالت سرعت سیر در برجی باشند و در حال بطؤ در برجی تفاوت میانه مدت
ایشان درین دو برج بسیار است بخلاف علویین که در مدت قطع کردن برجی هم بطی باشد
و هم سریع و چون چنین باشد تفاوت میان سیر ایشان در دو برج اندکی بود و قید مستقیم در
عطارد نیست فقط چنانکه محقق طوسی در سی فصل ذکر کرده چه او را در جهت سرعت سیر
سیر هست و زمان مکث او در برجی که در آن راجع و سریع گردد متفاوت با زمان
مکث او در برجی که در آن مستقیم و سریع گردد بکثیری بخلاف مریخ و زهره که ایشان را
در جهت سرعت سیر مکث نیست چه سرعت عبارت از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت بطی
چنانکه بعد ازین بیاید و حرکت رجعی ایشان در اوج و وقت بحرکت وسطی نمیرسد پس قید سرعت
بر ایشان کافی باشد و آنکه مصنف زهره را در قید مستقیم و اخل داشته باشد ممکن است که او را داخل
به قید بیانی تعبیر کنیم و در عطارد باحترازی لیکن بر تقدیری که سرعت کواکب اعم باشد از آنکه در

تمام



تمام برج نباید و بعضی که اگر مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب
سفلی بیانی خواهد بود و کواکب ثابته دوره را در بیست و چهار هزار سال
تمام کنند و برجی در دو هزار سال که خارج قسمت بیست و چهار هزار سال است بر
عدد بروج و درجه را در شصت و شش سال که خارج قسمت دو هزار است
بر عدد درجات برجی تقریبا و درجه تقریب ثلثان سالست که کسر برج ثلث خارج قسمت
است و مصنف بجهت سهولت اسقاط آن کرده است بجهت سهولت برادنا
مستقیم مخفی نماند که کمیه حرکات ثوابت را الحسب ارصاد مختلف یافته اند و قدماء مثل ارسطو
و تبع او عقیده آن بوده است که ایشان را غیر حرکت یومیه حرکت دیگر نیست
و لهذا اسناد آن حرکت بفلک ثامن کرده اند و چون نوبت بارخس رسید است
بعضی از ثوابت قریب بمنطقه را رصد کرده و در ایشان حرکتی یافته است از مغرب
بمشرق لیکن از غایت قلت کمیت آن مطلع نشده است بعد از آن بطلمیوس و مانا
لاوس بطریق تدقیق چون بر این امر شدند رای ایشان بر آن قرار گرفت که در
هر صد سال درجه قطع میکنند و جمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق آن
استقصا نموده گفتند که در هفتاد سال درجه قطع میکنند و این مطلوب است بجهه
محقق طوسی و سلطان مغفور در ارصاد خود یافته اند اما اعتقاد جماعتی که در زمان

مامون خلیفه رصد کواکب کرده اند آنست که هر شصت سال درجه قطع میکنند و حکیم
فاضل محیی الدین مغربی که از راصدان مراغه است چند کوکب را مثل عین الثور و قلب العقرب
رصد کرده مطابق یافته است با آنچه در زمان مامون یافته اند و اعتماد مصنف برین قول است و هر
یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشد یعنی بر توالی حرکت کند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی
حرکت کند و گاهی مقیم یعنی ساکن مانند چه اگر مقدار تقویم کوکب در یک نصف النهار سابق بود
مستقیم باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم و اقامت باین نوع که گفتیم در کواکب
علویه و زهره محسوس شده و در عطارد چون سریع السیر است مدت اقامت یکشبانروز
بر سد و اگر احیانا در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه باشد اقامت نه بود بلکه
بعد از نصف النهار اول از آن دقیقه بگذرد و در آن شبانه روز راجع یا مستقیم گردد در نصف النهار ثانی بهمان
دقیقه عود کند و در حوالی بعد ابعد از جهت استقامت یعنی بعد از انتهای ابعد الحالین و قبل از ابتدا
آن دیگر مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر است که در این حرکتین مختلفتین فی الجمله سکونی متحقق است
و پیش از شروع در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع و آنچه بآن متعلق است پس میگوییم
که چون دو خط از مرکز عالم خارج شوند و از جانبین تدویر مماس او شوند منطقه تدویر بآن
دو نقطه مماس بدو قسم مختلف منقسم شوند اعلی و اسفل و لامحاله قسم اعلی اعظم بود از اسفل
و مخفی نماند که قوسهای متساوی از قطعه علیای تدویر آنچه بذروه اقرب است اعظم نماید

از انجه



از آنچه ابعد است و همچنین قوسهای متساوی از قطعه سفلی آنچه اقرب بحضیض
تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است پس حرکت تدویر در قسی اعظم سریع نماید
و در قسی اصغر بطی و مراد بذروه و حضیض تدویر دو نقطه تقاطع محیط تدویر است با
خطی که از مرکز عالم خارج شود و از مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود آنکه دور
تر است ذروه مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی و حرکتی که این خط با آن
متحرک باشد حرکت مرکز معدل خوانند چه مرکز تدویر بر آن خط است و آن حرکت
همیشه بر توالی باشد و چون مرکز اخوات متحیره از مرکز عالم خارجست لامحاله مرکز تدویر
از مرکز عالم در یک قطعه حامل در غایت بعید بود و در قطعه دیگر قریب و نزدیک اوج اول بعید
نقطه حضیض و ازین لازم آید که حرکت مرکز معدل در قطعه بعیده در غایت بطو بود
و در قطعه قریبه سریع و حرکتی که واسطه باشد تقریبا میان این سرعت و بطو
از احرکت وسط گویند فاذا تمهد هذا بدانکه چون افلاک تداویر شامل
ارض نیستند لاجرم اگر اعلی ایشان بر توالی حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی
بود چنانکه در متحیره است و اگر اعلی بر خلاف توالی باشد چنانکه در قمر است و هر یک از کواکب
متحیره چون در اعلی تدویر باشد حرکت ایشان بر توالی سریع نماید چه کوکب درین حال مجموع حرکت مرکز معدل
و حرکت تدویر متحرک باشد و چون باسفل تدویر انتقال کند حرکت کوکب بتوالی بطی نماید بسبب آنکه

درین حال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل بتوالی حرکت کند و بخلاف توالی اگر کند
و بنابر آنچه قبل ازین مذکور شد هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت کند و بخلاف توالی
سریع تر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی تر نماید اما چون بموضعی رسد که حرکت مرکز کوکب مساوی
لیست کوکب را مستقیم گویند تا بجائی رسد که حرکت کند و بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل
بتوالی تفاوت کند و کوکب هر چند گاه چنان نماید که در یکجا ساکن است و درین حال کوکب را
مقیم گویند بعد از آن حرکت کند و بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت بمقدار زیادتی بخلاف
توالی متحرک درین حال کوکب را راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او
در رجعت سریعتر نماید تا کوکب بحضیض مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد در رجعت و وسط
زمان او و چون از حضیض بگذرد و رجعت بطوئی ابتدا کند و هر چند رابد بطئی تر شود تا باز
بموضعی که گفتیم مقیم گردد و بعد از آن مستقیم و تا رود و در استقامت سریعتر شود تا بدو رهر
که غایت سرعت او است در استقامت و وسط زمان آن و بعد از آن بحال اول عود کند و از آنچه
گفتیم لازم می آید که کوکب در یکدوره دو بار مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت
و آن را مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت و پیش از استقامت و آن را مقام ثانی گویند
و قمر را اگرچه تدویر است اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توالیست سریع تر از حرکت وسط
او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطی و در قطعه سفلی سریع نماید و استقامت

بالحوالی

٢٧

تا استقامتی و رجوعی تا رجوعی متفاوت باشند چه هر گاه حرکت مرکز معدل سریع باشد
لکن از حرکتین در آخر استقامت دیرتر شود و در اواخر رجعت زودتر و هر گاه
بطئی باشد در اواخر استقامت دیرتر و در اواخر رجعت دیرتر پس زمان
استقامت در گاه اول بیشتر باشد و در گاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم
زمان استقامت بنا بر استقراء جدا اول کح زحل را هشت ماه و چهارده روز است
و مشتری را نه ماه چهارده روز و مریخ را دو سال و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه
و چهار روز و عطارد را سه ماه و چهار روز و مراد از ماه درین مقام سی روز است و اصغر
زمان استقامت زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و مریخ را یکسال و
ده ماه و هفت روز و زهره را یکسال و یکماه و بیست روز و عطارد را دو ماه و سه روز و اعظم
زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست و یک روز است و مشتری را چهار ماه و سه روز و مریخ را دو
ماه و بیست و یک روز و زهره را یکماه و چهارده روز و عطارد را بیست و سه روز و
اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتری را سه ماه و بیست و هشت روز
و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست و یک روز و در تقویم تام
و رسم علامت مبداء رجعت و استقامت هر کوکبی از متحیره در اثناء تقویم آن کوکب
ثبت کنند بنوعی که فاصله باشد و روز را که در ما بین نصف النهارین آن دو روز

کوکب ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشند چه بجهه تعیین وقت آن بر جا بجا تر
نویسند یعنی در جدول اتصالات کلیه در محاذی روزی که در آن روز یا شب قبل از
آن ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت مبداء استقامت و از مبداء رجعت
و چون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت مبداء استقامت یا رجعت نویسند
ملحق بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس علامت روز که آن مبهم است یا علامت شب که لازم است
پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق
گذشته از اول روز یا شب و در بعضی تقاویم بهمین اکتفا نمایند و در اثناء تقویم کوکب
هیچ نمی نویسند و در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما علامت ساعات و دقایق کمتر
نویسند و در بعضی تقاویم نام و رسم در جدول تقویم هر یک از علویین در وقت مقامات
ایشان لفظ مقیم مصرح نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مقاطع باشند
و ابتداء اقامت در زحل هفت روز است و در مشتری پنج روز و سیر تقویمی کوکب خواه راجع باشد
و خواه مستقیم در شبانه روزی که آن را بهت آن کوکب خوانند اگر مساوی سیر شبانروزی
وسطی آن کوکب باشد آن را سیر اوسط گویند و کوکب را در آن حال متوسط السیر و معتدل السیر
خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط و هر چند بر ایدان زیادتی در تزاید بود آن را سیر زاید
متزاید گویند و اگر در تناقص باشد آن را سیر زاید متناقص گویند و کوکب را درین دو حال

بالحالی

٢٨

سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند بر ایدروی در
تناقص نهند آن را سیر ناقص متناقص گویند و اگر روی در تزاید نهند آن را سیر ناقص
متزاید گویند و کوکب را درین دو حال بطیء السیر خوانند و در تقویم تام گاه باشد که
این احوال را در اثناء تقویم کواکب سبعه و بر سر جدول آن نیز ثبت کنند و علامات
متید انها اینست متوسط السیر اوسط زاید سیر زاید متزاید زاید متناقص سیر زاید متناقص ناقص سیر ناقص متناقص ید نقص
ناقص متزاید سیر ناقص متزاید و حرکت وسط زحل را در هر شبانروزی دو دقیقه است
و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه
و شمس را پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه
و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه باب پنجم در معرفت میل اجزاء فلک البروج و جور بهرات ایشان اول
بباید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح کره قوسی بود از عظیمه که بآن نقطه و بدو
قطب آن دایره گذرد ما بین آن نقطه و محیط آن دایره از جانبی که اقرب از آن
باشد پس بجهه معرفت بعد نقطه مفروضه از منطقه فلک نهم که آن را معدل النهار
گویند دایره فرض کنند که بدو قطب الفلک و آن نقطه گذرد و قوسی که ازین دایره
میان نقطه مفروضه و معدل النهار باشد بشرطی که زیاده از ربع نبود آن را بعد آن نقطه گویند از
معدل النهار و بعد اجزاء منطقه البروج را از معدل النهار میل اول آن جزو گویند ابعاد ستش

میل ثانی آن جزو که آن قوسی باشد از دایرهٔ عرضیه که بجزو مفروض گذرد ما بین منطقة
البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل چون مطلق مذکور شود مراد میل اول
باشد و چون آفتاب دائما بر منطقة البروج است میل الجزو برای که آفتاب در وی بود میل آفتاب گویند
بخلاف کواکب دیگر که چون در اکثر اوقات بر منطقة البروج نیستند بر ایشان میل اطلاق
نکنند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند و دایرهٔ میل که براس سرطان و جدی گذرد
آن را دایرهٔ مارّه باقطاب اربعه گویند بجهة مرور او بقطبین معدل النهار و قطبین فلک
البروج و قوسی که ازین دایره ما بین منطقة البروج و معدل النهار باشد از جانب اقرب
آن را میل کلی و میل اعظم گویند چه اعظم از باقی میول و مقدار میل کلی را اصحاب ارصاد
مختلف یافته اند و بحسب زیج جدید الغ بیک بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه است
اما میل آفتاب یعنی میل اولی او بعد او است از معدل النهار که منطقه فلک نهم است
و او را معدل النهار باین سبب گویند که چون مرکز آفتاب بسطح این دایره رسد
تقریبا شب و روز متساوی شود در جمیع مواضع و فصل مشترک میان سطح دایره و سطح
کره ارض را خط استوا گویند و او را تعینی آفتاب مدار یست مرسوم از مرکز او
بحرکت خاصهٔ او که داخل در سطح منطقه فلک هشتم است که آن را منطقة البروج گویند
از جهة مرور این دایره باوساط بروج و لهذا منطقه اوساط بروج نیز گویند و از جهة ملازمت

آفتاب



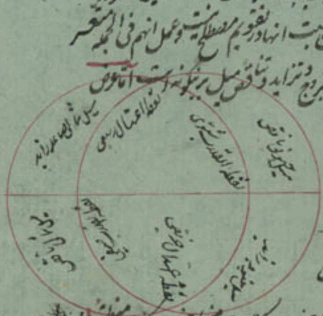
آفتاب مر این دایره را دایرهٔ شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع معدل النهار است
بر دو نقطهٔ متقابل چون معدل النهار و منطقة البروج از دوایر عظام اند و هر دو
یک دو قطب غیر آن دیگر است لازم می آید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو
نقطه متقابل که منتصف باشند میان این دو نقطه نصف هر یک ازین دو دایره
و این در شکل دوازدهم اولی اکر ثاوذوسیوس مبین شده است و از نقطتین مذکورتین
آن نقطه که آفتاب چون بحرکت خاص خود ازان بگذرد در شمال معدل النهار
یعنی در جهت قطب او که نزدیک بکوکب جدی است افتد آن را نقطه اعتدال
ربیعی گویند از جهة تساوی شب و روز و حصول ربیع در وقت حصول آفتاب باین
نقطه در معظم معموره و مبدأ بروج یعنی اول حمل را ازین نقطه گرفته اند و لهذا آن را
نقطه حمل نیز گویند و آن دیگر را که چون آفتاب ازو بگذرد در جنوب معدل النهار
باشد نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب باین نقطه رسد تساوی
شب و روز و حصول خریف باشد در اکثر معموره و این نقطه هر آینه اول برج میزان بود
و در منتصف این دو جهة شمال و جنوب است که نسبی گر ازین دو جهت میرود و موصوف
باین دو ... و از ابتدای که آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی ... او نهایت بعد از معدل النهار
کند مقاطع دایرهٔ مارّه باقطاب اربعه است با منطقة البروج و آن را نقطه انقلاب صیفی گویند بسبب

انقلاب زمان حین وصول آفتاب بآن نقطه از ربیع بصیف در اکثر ربع مسکون میل
شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب وقوع آفتاب ازین مرور در شمال معدل
النهار اما زاید بسبب تزاید درجه منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب
صیفی که اول برج سرطان است اما صاعد بسبب صعود او درین حال بجانب سمت
الراس لیکن مخفی نماند که این حکم مخصوص است به بلادی که آفتاب از سمت الراس
آن بلاد در جمیع وقت بجانب شمال میل نکند که اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب
از سمت الراس آن موضع بجانب شمال متجاوز شود مثل حبشه و زنگبار و ولایت یمن و
مکه معظمه و بعضی از بلاد هند درین حال از وقت گذشتن او از سمت الراس تا
غایت بعد میل شمالی هابط زاید باشد و در آن موضع و از آنجا یعنی از غایت
میل تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی میل شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع
آفتاب در شمال معدل النهار و هبوط او از سمت الراس و تناقص درجه منطقتین در ما بین این
دو نقطه اما اگر آفتاب درین مرور بطرف شمال سمت الراس موضعی گذرد
باین هنگام در آن موضع میل شمالی صاعد ناقص باشد و از ابتدای گذشتن
او از نقطه اعتدال ربیعی تا غایت بعد که محل تقاطع دایرهٔ مارّه باقطاب اربعه با منطقة البروج و از
اول جدی نقطه انقلاب شتوی گویند بسبب انقلاب زمان حین حصول آفتاب بآن نقطه از خریف بشتا در معظم

و میل



و میل جنوبی هابط زاید باشد و از آنجا تا رسیدن باز بنقطه اعتدال ربیعی میل جنوبی
صاعد ناقص باشد و این تا تمام بقیاس ما سبق معلوم است لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در
جمیع معموره یکسان است چه در ربع مسکون آفتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الراس مایل نشود و
دیگر را اگرچه بعد از معدل النهار باشد لیکن تثبیت انها در تقویم مصطلح نیست و عمل انهم فی الجملة متعسر
است و صورت وضع معدل النهار با فلک البروج و تزاید و تناقص میل بر این نمونه است اما عرض




کوکب عبارت از بعد او است از منطقه
یعنی قوسی است از دایرهٔ عرضیه که بر
مرکز کوکب گذرد میان خط تقویم کو
کب و منطقة البروج از جانب اقرب پس شمس را
عرض نباشد چه مرکز او دائما در سطح منطقه خارج مرکز است و منطقه خارج مرکز او در سطح منطقة
ممثل منطقه ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را اندازه در سطح منطقة البروج بود و
مقابل به آنکه مرکز قمر بر منطقه تدویر است و منطقه تدویر مایل بود از قمر باشد و هرگز از ...
و چون این منطقه منقاطع است در سطح منطقه حامل و منطقه حامل در سطح منطقه مایل ...
با منطقه جوزهر که داخل در سطح منطقة البروج است پس مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون
بیست تقاطع بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم از اینجا یعنی ان

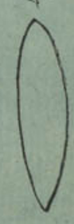
نقطه را از دو نقطه مذکوره که قمر چون بحرکت خاص خود از ان بگذرد عرضش شمالی شود
یعنی بطرف شمالی منطقة البروج آید نقطه راس مجاز و شمالی قمر گویند و آن دیگر را
که چون قمر از ان بگذرد عرضش جنوبی شود نقطه ذنب و مجاز جنوبی قمر گویند و راس
و ذنب به سبب آن گویند که شکلی که حادث شده است در مابین منطقه و فلک مایل و ممثل
تشبیه کرده اند باژدها و منتهی طرفین او را این دو نقطه است و بخصوص مجاز شمالی
بر اس و جنوبی بذنب به سبب سعادت اول و نحوست ثانی است و هر دو را عقدتین و جوزهرین
هرین خوانند اما تسمیه این بعقدتین بسبب انکه تشبیه کرده اند هر یک را بعقده که در میان
دو خیط افتد که انجا عبارت ازین دو دایره است و اما بجوزهرین بعضی گویند بجهة انکه جوزهر
معرب جوزگره است که مراد همان معنی اول باشد و بعضی دیگر گفته اند که معرب گوزهر است
چه بر دو طرف اژدهای مذکور واقعند و صعود و هبوط و زیاده و نقصان در عرض قمر ازیشان
معلوم شود یعنی از وقت گذشتن قمر از عقده راس تا غایت بعد میان این دو منطقه که غایت
عرض قمر است و مقدار ان به سبب اکثر ارصاد پنج درجه است عرض شمالی صاعد و زاید باشد
اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم و الا شمالی هابط
زاید باشد چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض شمالی هابط ناقص
باشد و اگر در طرف شمالی سمت الراس گذرد شمالی صاعد ناقص و از ذنب تا رسیدن بعقده

نجا

شمسی زهرت

صعف کوکب زهرت







نجایت بعد عرض جنوبی هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد
چنانکه در اکثر معموره و الا جنوبی صاعد زاید بوده چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا نقطه
راس عرض جنوبی صاعد ناقص بوده و اگر در طرف شمالی سمت الراس گذرد جنوبی هابط
ناقص و صورت مدار قمر با منطقة البروج در زاید و ناقص عرض او برین نهج است و هر یک
از راس و ذنب برای حرکت معکوس یعنی بر خلاف توالی و اینجا نقطه بعضی اند از فلک
فلک جوزهر که بخلاف توالی است
و مقدار ان حرکت و ارصاد مشهور شود
شش بار در یکساعه دقیقه و ده ثانیه یافته اند
و در تقویم تام و شمسی موضع راس



قمر را در جدولی بعد از جدول تقویم عطارد در نصف نهار هر روزی بازای ان
روز بیاورند برقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب و موضع
ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهمان درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در فلک
برینموجه است پس ایراد موضع یک نقطه کافی باشد و علامت آن در تقویم رس باشد و ا
این صورت بجهة آنست که اگر سین تو بشنید برقم شمس مشتبه شود و علامت ذنب نب و گاه باشد که علامت
راس س نویسند چه بعضی قران با نوع اشتباه است چنانکه بعد ازین شود و بباید دا

در راس



که چنانکه مرکز جرم قمر را اتقدارت متقاطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یک از مدار
خمسه متحیره را مدارات متقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی راس باشد
و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان از ان بگذرد در شمال
منطقة البروج بود و در زهره نقطه که چون مرکز از ان بگذرد باوج متوجه شود و در
عطارد بحضیض و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان
از ان بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و زهره نقطه که چون مرکز تدویر او از ان
متوجه حضیض شود و در عطارد متوجه اوج و تفاوت تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیین
بنا بر نکته ایست که در کتب هیات معلوم شود و بیان آن اینجا لایق نیست و اختیار
مرکز تدویر این کواکب درین امر بجهة عدم دوام ایشان است بر یک مدار چه کاهی
بر مدار مرکز تدویر و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف جنوب آن بخلاف قمر که
با مرکز تدویر خود دایما متحد المدار است و جوزهرات خمسه متحیره را اکثر مستقیم چون هر
نقطه مستحق اند از نمالانکه بحرکت فلک البروج متحرک شد و مقدار ان حرکت بر شمار در
هر سال ثانیه است و در بعضی تقاویم تامه موضع راس هر یک از خمسه متحیره در اول
ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر مساعد طالع بوده باشد و اگر
صفحه یسری بر سر جدول هر کوکب که بجهة نظرات آن کوکب با قمر کشیده



باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و دا
خل ساختن ثانیه بجهة آنست که حرکت جوزهرین کواکب و مدت یکسال بشصت
دقیقه نمیرسد پس تثبیت آن بدون ثانیه در اول ماههای مخرج باشد و موضع ذنب
هر کوکب برج هفتم موضع راس آن کوکب باشد بهمان اجزاء چنانکه موضع
ذنب قمر به نسبت راس او و در تقویم تام مقدار میل آفتاب در جدول بار ثبت
و در پهلوی یسری جدول تقویم او و در نصف نهار هر روزی بازاء ان روز بیاورند
بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول بار ثبت
در پهلوی یسری جدول تقویم او بطریقی که در میل گفتیم بیاورند و در بعضی تقاویم
همین بعرض قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عرض باقی کواکب را در هر روز بازاء
روز یازدهم ثبت کنند و در عطارد در هر پنج روز و در ایام رجوع بنویسند و مقدار
غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیگ بر ان موجب است از زحل
مشتری نو مریخ دن زهره م عطارد دی و علامت شمالی شه است و از جنوبی جه
صاعد صه و از هابط ه و از زاید یه و از ناقص قه و این علامت را متصل یکدیگر در
ابتدای جداول میل و عرض کواکب هرگاه یکی ازین صفات متبدل بدیگری شود ثبت کنند بعد از ا
نکه بر سر جداول تو شسته باشند پس علامت شمالی صاعد زاید چنین باشد شصد و علامت شمالی

هابطه زاید چنین باشد مستقیم و علامت شمالی هابط ناقص چنین شحقص و شمالی صاعد ناقص
چنین شقو و جنوبی صاعد ناقص چنین جصعق و جنوبی هابط ناقص چنین جهقص و کاه باشد
که علامت زاید و ناقص ننویسند بجهت میل و عرض شمالی صاعد و همچنین جنوبی هابط علامت
ناقص لیکن این مخصوص است بمواضعی از معموره که هیچ یک از ستاره از سمت الراس الموضع بطرف
شمال نگذرد زیرا که اگر موضعی باشد که بطرف شمال گذرد باید ایراد علامت زاید و ناقص التزام باید کرد
کما لا یخفی علی المتامل فی ما تقدم **باب ششم در معرفت ساعات و غایت ارتفاع آفتاب و طالع آن در**
اولا باید دانست که دایره عظیمه که بگذرد به قطب افق سمت الراس و دیگری سمت القدم موضعی باشد
آن را دایره افق الموضع گویند پس اگر معدل النهار سمت الراس الموضع گذرد دایره افق آن
را منتصبه مستقیم گویند و اگر قطب معدل النهار سمت الراس موضع باشد آن را افق رحویه گویند منتصفه
و سوی این چنین افق را افق مایله گویند و دو نقطه تقاطع معدل النهار را با جمیع آفاق نقطه مشرق و مغرب
گویند و عظیمه که بدو قطب افق و دو قطب معدل النهار گذرد دایره نصف النهار گویند از جهت
انتساب حصول نصف قوس آفتاب بین دایره فوق الافق و در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بدو قطب افق
و مرکز کوکب گذرد دایره ارتفاع آن کوکب گویند و صغیره که از خط تقویم کوکب مرتسم شود بحرکت
فلک کلی آن را مدار یومی آن کوکب گویند و آن یا معدل النهار است یا موازی با آن متحد پس آن مدار را
افق با تقاطع کند آنچه از آن فوق الافق بود قوس النهار آن کوکب و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل آن

و محل



میان طرف خط تقویمی کوکب و افق شرقی باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس اللیل از دایر
الکوکب گویند اما شبانه روز نزد عامه مجموع یک نوبت روز است و مبداء آن نزد منجمین عرب اول نیت
جرم آفتاب است و نزد رومی و فارس اول طلوع و نزد عرب و روم و مبداء آن اول غروب جرم آفتاب است و نزد و اهل حساب
از رسیدن مرکز آفتاب بتقاطع مدار او با دایره نصف النهار چه بین الاصطلاح در جمیع مساکن مقدار آن در مساوی باشد
بخلاف اصطلاحات دیگر چه بحسب هر بقعه متفاوت است چنانکه بر عالم علم هیئه مخفی نیست معتبر نزد حکما یونانیان
طلوع اعلا است و نزد حکماء هند غروب و تقاطع اسفل است اما مبداء روز در عرف اهل شرع از ابتداء طلوع
صبح صادق است بعد از استیفاء غروب آفتاب و نزد اهل روم و فارس مبداء روز از طلوع جرم
آفتاب و مبداء شب از غروب جرم او و این اصطلاح طبیعت چه وجود نهار از شروق و طلوع شمس است
و وجود لیل مشیر و طالع در آن دور که اجزاء شب و روز آن که مصنف در ضمن الواسع و ما گردد بین الاطلاع
و نزد بعضی از براهمه هند ما بین ابتداء طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب و ما بین غروب آفتاب و غروب شفق
نیز از نصف شب گرفته میان شب و روز داخل مکرده اند است ساعات زمانی که عبارت از مجموع قوس النهار
و قوس اللیل آفتاب بجهت دوازده قسم مساوی کنند چه ساعات زمانیه که مسند که بجهت و هم آن از را که
دارد پس قبول قسمت کند و آن از ساعات مستویه و معتدله گویند از جهت دوام تساوی مقدار او
نسبت با ساعات معوجه و غیر مذکور میشود و مقدار را از معدل النهار که در هر ساعتی از ساعات
معوج با مستوی طلوع کند از اجزاء ساعت خوانند پس اجزای هر ساعت مستوی بیج حدس

دور فلک است تقریبا که پانزده درجه معدل النهار باشد اگر روز و شب هر یکی را از قوس
النهار و قوس اللیل آفتاب را علیحده بدوازده قسم متساوی کنند آن اقسام را ساعات معوجه و زمانیه
گویند چه بطول و قصر شب طول و قصر شوند پس از این حیثیت که زمان این ساعات طول و قصر تابع
زمان شب و روز است از ساعات زمانیه و از این حیثیت که مقدار ساعات شب مختلف است یک اختلاف
طول و قصر ملوین نیز از ساعات معوجه گویند و هر سبب از اقسام آن نیز آلات قیاس رصد یه ساعات
قیاسیه نیز گویند و هر ساعتی را خواه مستوی خواه معوج به شصت دقیقه قسمت کنند و هم چنین هر دقیقه را
به شصت ثانیه و هر ثانیه را به شصت ثالثه و هر ثالثه را به شصت رابعه و یکذا الی عاشره و لا
محاله دقایق و ثوانی ساعات مستوی با دقایق و ثوانی معوج متفاوت بود بحسب اختلاف شب و روز
در اکثر ربع مسکون عدد ساعات مستویه روز و کسور آن و هم چنین اجزاء ساعات
معوجه از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی تا رسیدن با اول سرطان روز بروز
در تزاید باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی در تناقص و ساعات شب
بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه شب از اول جدی
تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیگر در تزاید و از اول حمل تا اول میزان عدد
عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه روز بروز در تزاید باشد بر مستویه و معوجه شب و از
اول میزان تا اول حمل ناقص و سبب این اوضاع آنست که چون منطقه البروج و معدل النهار

دو دایره



دو دایره متقاطعند هر دو جزو از منطقه البروج که بعد ایشان از نقطه انقلاب
متساوی بود بحرکت معدل مداری رسم کند و آفاق استوائیه جمیع این مدارات
تنصیف کنند بشکل سیزدهم از اولا اکرتاذوذوسیوس پس آفتاب در هر مدار
که بود او قوس النهار او با قوس اللیل مساوی بود پس دایما شب و روز آنجا
متساوی بود تقریبا اما در آفاق مائله معموره چون قطب شمالی معدل النهار از افق
مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه افق همین منتصف معدل النهار باشد و پس
و سایر مدارات بتقاطع افق منقسم بدو قسم مختلف شود چنانکه قسم ظاهر از مدارات شمالیه
اعظم از قسم خفی و لهذا این مدارات را عالیه خوانند و اقسام مدارات جنوبیه که ازرا
مدارات منخفضه خوانند بعکس این بود بشکل نوزدهم از ثانیه آن کتاب پس چون آفتاب
در مدارات شمالیه بود یعنی در ما بین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس
اللیل و هم چنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود یعنی ما بین اول میزان
و اول حمل بعکس این باشد و چون در معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان متساوی باشند بشکل
بیستم از مقاله مذکوره هر مدار که از قطب شمالی معدل النهار ابعد است اجزاء قسم ظاهر
اقل است از اجزاء قسم ظاهر آن مداری که اقرب است و اجزای قسم خفی بعکس و هر مدار که بقطب
شمالی معدل النهار اقرب است اجزاء قسم ظاهر او اکثر است از اجزاء قسم ظاهر آن مداری که

العبد است و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی که مدار او اعظم مد
رات اجزای بروج است از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان که مدار او اقرب
آن مدارات باین قطب قوس النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات اللیل
متناقص و از گذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار متناقص
و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و از آنچه گفتیم معلوم شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت
وصول آفتاب است باول سرطان و اقصر ایام و اطول لیالی وقت وصول آفتاب است باول جدی و در تقویم
ساعات و دقایق مستوی هر روزی که از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب آن با زاء او ثبت کنند در جدول
بعد از تقویم رأس و در تقویم قمری بعد از جدول ماه ترکی که بعد ازین بیاورند معلوم گردد و
رقم یکی رقم ساعات و دویم رقم دقیقه و چون خواهند که ساعات و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق
روز را از بیست و چهار ساعت که ساعات شبانروز است نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب باشد
و طریق نقصان کردن چنانکه از بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را
ازان شصت نقصان کنند و ساعات تامه را از بیست و سه آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد
و در بعضی تقاویم که منجمان خود نگاه میدارند باول تقویمی که سوای این از زیج مستخرج میشود ساعات و دقایق نیم روز ثبت کنند
چه بعضی از اعمال نجومی موقوف بر معرفت ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که ساعات و دقایق تمام روز
حاصل کنند آنرا مضاعف کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل آید اما ارتفاع کوکب بعد کوکب است از افق

یعنی قوسی



یعنی قوسی است از دایره ارتفاع میان خط تقویمی کوکب و افق در فوق الارض از خط
که از ربع زیاده نباشد و قید فوق الارض بجهت آنست که اگر قوس مذکور بشرط مذکور در طرف
تحت الارض بود آنرا ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع که اعظم از و نباشد در
انحدار که کوکب بر آن بود از مدارات یومیه آن را غایت ارتفاع آن کوکب گویند در نهار و آن وقتی بود
که کوکب بر تقاطع اعلی مدار و دایره نصف النهار بود و لا محاله دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار
منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت الرأس بود هر آینه غایت ارتفاع ربع دور بود و آن غایت ار
تفاع باشد مطلقا و در تقاویم تامه غایت ارتفاع آفتاب را در هر روزی با زاء او در
در جدولی بعد از جدول ساعات بیاورند و در قسم یکی درجه و یکی دقیقه و غایت ارتفاع کواکب
دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس است که قائم
بر سطح افق باشد در وقتی که آفتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتی که بر دایره نصف النهار باشد
نه بر سمت الرأس بود ازو ظل نصف النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا افق حسی است
نه افق حقیقی که قبل ازین بیان نمودیم و آن صفحه ایست موازی افق حقیقی که مماس سطح ار
ض باشد از جانب فوق و قاعده نصب کردن مقیاس چنان است که اول سطح زمین را هموار
کنند بر وجهی که اگر آب بر و بریزند از همه جانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی اجزای
زمین اخفض از بعضی بود آب بآن جانب اخفض میل کند چنانکه مقتضی طبع و نسبت اوست

برای تسویه زمین آلتی سازند مثلث متساوی الساقین که آنرا گونیا گویند و اکثر
آن بود که آن آلت را از چوب سازند و باید که اندو ساق چوب بوزن برابر بود
والا مقصود حاصل نشود و بعضی زاویه رأس آن را قایمه سازند بجهت امتحان زوایای
عمارات و غیرها و بر منتصف قاعده آن نشانی کنند و از رأس مثلث شاقولی در آویزند
و آن جسمی بود ثقیل شکل مخروط که از طرف حاد آن خطی آویخته باشند و سطح زمین امتحان سازند
که این مثلث بهر طرف که بگردانند شاقول بر آن نشان آید و چون چنین بود دانند که این
سطح داخل در سطح افق حسی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مستدیر مخروطی
الشکل و باید که ثقیل بود تا در موضع خود قایم باشد و بعضی آنرا از چوب سازند و قاعده آنرا
مثقوب ساخته سرب یا ارزیز در آن ریزند پس دایره درین زمین هموار کنند و
مقیاس را برین دایره نصب کنند بنوعی که سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود و بجهت امتحان
در سه موضع مابین محیط دایره و رأس مقیاس اندازه گیرند اگر هر سه برابر باشد نصب عمود
بود بر این سطح مستوی که فی الحقیقه سطح افق است و سایه که در وقت غایت ارتفاع آفتاب
از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و آن را فیء زوال خوانند و آن لا محاله
اقصر ظلی بود که در انحدار از مقیاس بحصول رسد و تقدیر ظل باقسام مقیاس کنند
و مقیاس را گاهی بر دوازده قسم کنند و گاهی بهفت قسم پس اگر مقیاس را به

هفت



هفت بخش کنند آن ظل را که از آن مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند و اقدام
بجهت آن گویند که عادت عوام بآن جاری شده است که تقدیر ظل بقامت خود
کنند و قامت را باقدام تقدیر میکنند و غالب آنست که طول قامت هر کس مساوی
هفت قدم او باشد و بعضی به شش قدم و نیم نیز قسمت کنند چه قامت بعضی مردم باقدام او
شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند آن ظل مأخوذ از آن مقیاس
ظل اصابع خوانند و اصابع بجهت آن گویند که اغلب آن بود که اشیا را بشبر تقدیر
کنند یا بجهت آنکه اکثر مقیاسی که از آن ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس مقدار
دوازده اصبع باشد از اصابع او و هر قدمی را به شصت دقیقه قسمت کنند و هم چنین هر
اصبعی را در تقویم تام در صفحه جدول اضوی فیء زوال هر روز در برابر آن با اصابع یا اقدام
با زاء او ثبت کنند تا اگر کسی را احتیاج بفیء زوال افتد از تسویه زمین و نصب
مقیاس و انتظار رسیدن ظل بغایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد و بدو
رقم یکی رقم اصبع اگر استخراج آن بحسب ظل اصابع کرده باشند یا قدم اگر
بحسب اقدام کرده باشند و دوم دقیقه از اصبع یا قدم و گاه باشد که دو جدول آورند
و در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب اقدام **باب هفتم** در معرفت
نظر و تناظر و مجاسده و اتصالات و تحویل و عکس چون دو کوکب از کواکب

سیاره در یک جزو از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند باین معنی که بیک دایره
که متحد باشند بقطبین بروج بطرف خط تقویم هر دو گذرد و آن را نسبت بحال کواکب
تحتانی قران و نسبت بحال هر دو مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر درین حال
خط تقویم هر دو بر یکدیگر منطبق باشند آن را مقارنه عرضی حقیقی گویند و اگر دو خط که
از بصر خارج شود و بمرکز هر دو بگذرد و در سطح یک نصف دایره متحد به قطبین بروج
باشند آن را مقارنه مرئی خوانند و اگر خطین منطبق باشند آن را مقارنه عرضی مرئی
خوانند لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف نیست و چون
شصت درجه یعنی سدسی از منطقة البروج بعد باشد میان آن یعنی میان موضعین این
دو کوکب آن را تسدیس گویند و لا محاله یکی در برج سیم دیگری بود یا در برج یازدهم و
اگر میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است آن را تربیع گویند
و هر آینه یکی در برج چهارم دیگری بود یا در برج دهم و اگر صد و بیست درجه باشد و البعد
که ثلث منطقة البروج است آن را تثلیث خوانند و لاجرم یکی در برج پنجم دیگری بود
یا در برج نهم و هر یک ازین سه نوع دو صنف باشند ایمن و ایسر چه اگر کوکب تحتانی
درین اوضاع بتوالی بیشتر از فوقانی باشد ایمن بود و اگر فوقانی بتوالی بیشتر باشد
ایسر و اهل احکام گویند اتصال ایمن را بر ایسر در اثر تفوق است و چون صد و هشتاد



درجه که نصف منطقة البروج است بعد باشد آن را مقابله خوانند چه درین وقت موضع
هر یک از کوکبین مقابل موضع آن دیگری باشد یعنی در برج هفتم یکدیگر باشند
و اهل احکام ابعاد دیگری را غیر ازین چهار بعد که این ها را مقادیر انظار گویند بجهت
عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایات و نهایات این ابعاد اگر چه در بروج مختلف آید ابعاد درجه
و اجزاء آن متحد باشند و هر یک ازین پنج نوع را که مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث
و مقابله است نظر و اتصال و مناظره نظری گویند و بعضی مقارنه را اتصال جرمی خوانند
باقی نظرات و اتصال شعاع و موضع قران را مطرح شعاع قران و نهایات ابعاد معتبره را در
سایر نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند و کوکب تحتانی را درین امور ناظر و متصل و دافع تدبیر گویند
و دیگری را منظور الیه و متصل به و قابل تدبیر پس قمر درین احوال دائما متصل باشد و زحل متصل به و سایر
کواکب متصف بهر دو
صفت توانند شد چنانکه
بر خبیر بصیر ظاهر است و صورت
انظار بحسب تقسیم فلک
برین گونه است و نظرات
قمر را با کواکب دیگر مراجعات




و ممازجات گویند بسبب کثرت اتصال قمر با سایر کواکب و آمیزش و ارتباط
ایشان به یکدیگر و قران نیرین را اجتماع خوانند بجهت آنکه احکامیان شمس را مذکر
گیرند و قمر را مونث و این وضع بمنزله ملاقات ایشان بود و شاید که این اصطلاح بنا
بر مناسبت کلام رب العزة باشد که و جمع الشمس و القمر و مقابله ایشان را استقبال
گویند بسبب آنکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع مبادرت نماید یعنی پیشی گیرند و مع هذا
روز بروز در مقدار تابش و نور او شود در مستقبل او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس
این دو وضع مستدیر او بود و بجهت این مبادرت که او را درین حال بدر
و بعضی گویند که بدر ماخوذ است از بدرة عین یعنی بدره که مملو باشد از زر یا چیزی که
مملو باشد از دمع چه درین وقت صفحه قمر از نور پر میشود و ازین جهت است که منجمان
استقبال را امتلا نیز گویند و قران آفتاب را با یکی از خمسه متحیره احتراق آن
کوکب گویند بسبب تشبیه شمس با آتش و اختفاء کوکب تحت شعاع او با محترق و مقارنه
یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر مجاسده آن کوکب با آن عقده گویند به
معنی ملاصقه است و بعضی آن را داخل نظرات دانند و غیر از مقارنه نظر دیگر را
احکامیان با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشان را نور و شعاع نیست و اختیار عقدتین
قمر در مجاسده دون عقدتین کواکب دیگر بجهت آنست که این دو عقده بعالم سفلی





اقرب اند و خسوف که دو امر عظیم اند درین دو عقده حادث میشود و سفلیین را
با آفتاب غیر از احتراق اصلا نظری دیگر نباشد زیرا که مرکز جرم آفتاب و مرکز تدویر
هر یک از سفلیین دائما مسامت یکدیگر اند تقریبا و ازین جهت است که
حرکت وسط ایشان را مثل حرکت وسط شمس گرفته اند تا مسامت مختل نشود
پس لاجرم چون این دو کوکب بذروه و حضیض تدویر خود رسند محترق گردند
و چون از ذروه و حضیض مزایلت نمایند هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب باشند
که آن را طرف صباحی و طرف مسائی گویند و هرگز از آفتاب زیاده از انچه
مقتضی نصف قطر تدویر ایشان است دور نشوند و غایت آن در زهره چهل و هفت
درجه است و در عطارد بیست و هفت درجه پس این دو کوکب را با آفتاب
الا احتراق نظری دیگر صورت نه بندد چه مقدار نظر تسدیس که اقل مقادیر
انظار است شصت درجه است و رابطه سفلیین را با آفتاب است و در باب سیم
اشاره بآن رفته همین است و ایشان را یعنی سفلیین را با یکدیگر غیر از قران
و تسدیس نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر این دو کوکب چنانکه گفتیم
دائما مقارن یکدیگر اند پس هیچ شک نیست که ایشان را با یکدیگر قران متصور است
و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب باشند هر آینه میان آن

ایشان تسدیس نیز ممکن بود چه غایت بعد ایشان درین حال از یکدیگر بقدر مجموع
غایت بعد هر یک از آفتاب که آن از مقدار درجه متجاوز است تواند رسید و ظا
هر است که حد تسدیس شصت درجه بیش نیست لیکن بمقدار نظرات دیگر نرسند
چه حد تربیع که اقل مقادیر است انقطاع بعد از تسدیس نود درجه است اما تناظر
انرا اتصال و مشاکله محلی گویند بر دو نوع است یکی تناظر یومی و آن را تناظر زمانی بودن
و اتفاق ناظر لقب نیز گویند و آن دو کوکب سیاره است در دو طرف اول سرطان یعنی
نقطه انقلاب صیفی بر وجهی که بعد موضع هر یک از ایشان یعنی از این دو کوکب از آنجا
یعنی از سرطان متساوی باشد و لامحاله این بعد در یک کوکب بر توالی بروج باشد
و در دیگری بر خلاف توالی مثلا چون کوکبی در ده درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه جوزا باشد
هر آینه میان ایشان تناظر بود چه بعد هر یک از راس سرطان یک برج و بیست درجه است
اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را اتفاق ناظر لقب به سبب آن گویند که
دو جزو از منطقة البروج که متساوی البعد بود از نقطه انقلاب چنانکه سبق ذکر یافت
در باب ششم یکمدار رسم کند پس هر دو در نگی یکطریق متفق باشند و یومی و زمانی
به سبب آنکه زمان نهار یکجزو و همچنین زمان لیل او با زمان نهار و زمان لیل الجزو
دیگر مساوی بود چه هر دو بر یک مدار اند و تناظر مطلعی یعنی نوع دوم از این دو نوع







تناظر تناظر مطلعیست و آن را اتفاق قوت نیز خوانند و آن بودن دو کوکب است از دو
طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی بر وجهی که بعد موضع ایشان از انجا متساوی
باشد و این بعد نیز در یک کوکب بر توالی و در دیگری بر خلاف توالی بود مثلا چون کو
کبی در پنج درجه دلو بود و دیگری در بیست و پنج درجه ثور هر آینه میان ایشان این تناظر
واقعست چه بعد هر یک از راس حمل یک برج و بیست و پنج درجه بود اول بر توالی و ثانی بر خلاف
توالی و این نوع را مطلعی به سبب آن گویند که چون معدل النهار و منطقة البروج دو
دایره متقاطعند هر آینه قسی منطقة البروج که بحرکت معدل متحرک باشند متفاوة المقدار
طلوع کنند و لامحاله آنکه تقدمت قوسی بود از معدل النهار که با آن قوس از منطقه
البروج طالع شود و آن را مطالع آن قوس منطقه خوانند و در کتب هیئت مبین شده است
که مطالع دو برج یا دو جزو متساوی البعد از اول حمل که تناظر در آن متحقق باشد متسا
وی است و اتفاق قوت به سبب آن گویند که مطالع هر یک از دو جزو مذکور چنانکه تقدیم
مساوی مطالع اندیگر است پس قوت یکی مثل قوت اندیگری باشد در طلوع و غروب
چه حرکت بمقدار قوت است و چون در حرکت متساوی بود در قوت نیز متساوی باشند و چون کو
متوجه نظر یا تناظر کوکب یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین قمر شود و پیش از رسیدن
بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده حرکت یک کوکب از آن دو کوکب مرتبه عین



اتصال یا کوکب مرتب مجاسده احد العقدتین متغیر شود یعنی بعد از استقامت
با رجعت یا سرعت یا بطوء راجع یا مستقیم یا بطی یا سریع شود و به سبب یکی عوارض آن نظر یا تناظر
یا مجاسده باطل شود آن بطلان را انتکاث گویند و این معنی در نظرات میانه
قمر و سایر سیارات متصور نشود و همچنین میانه شمس و هر یک از متحیره چنانکه بر عالم
علم هیئت مخفی نیست و انتکاث در لغت بمعنی عهد شکستن و تاب از ریسمان باز دا
دنست و وجه تسمیه ظاهر است و اهل احکام انتکاث را دلیل عهد شکستن و پشیمانی از کارها
و نامبیدی دانند اما تحویل که آن را حلول نیز گویند عبارت از انتقال نقطه ایست از
آخر برجی با اول برجی بعد از او و اگر انتقال آن نقطه از اول برج با آخر برج مقدم باشد
آن را عکس گویند یعنی عکس تحویل و مراد از نقطه مراکز کوکب و عقدتین قمر و نقطه اوج
یک از سیارات اوج زهره است خمسه متحیره است لیکن تثبیت تحویل اوج و جوزهر است متحیره
در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل کردن کوکب را از موضعی بموضعی دیگر مطلقا تحویل
گویند و تحویل قمر را از برجی به برجی اصطلاحا انتقال گویند و در تقویم نظرات
قمر و خمسه متحیره و تناظرات و انتکاث و مجاسده و تحویل و عکس ایشان که لازم رجوع است عکس از آن
قمر را که عکس ثبت و اوراجه آن مقابله معکوست و در صفحه یمنی که جانبه یعنی در جدول الحالات
لات کلیه ثبت کنند و شب و روز و ساعات گذشته از آن شب در روز که این اوضاع وا





حوال در آن واقع شود تعیین کنند و علامات این احوال که مذکور شده اینست هه علامت مقارنه
س علامت تسدیس ع علامت تربیع ث علامت تثلیث و از اهر کز نقطه بنهند
چه قرینه بر آن است دال ل علامت مقابله است و استقبال و بجهة تمیز حرفها را اعلام مقابله
الحاق کنند و چنین نویسند مع علامت اجتماع دار یعنی تربیع بجای تمیز است ق علامت احتراق
اق مج علامت مجاسده ظر علامت تناظر یل علامت تحویل ل علامت لیل و تمیز او از علامت
استقبال بقر این میسر است م علامت یوم و انتکاث و عکس را مصرح نویسند و گاه باشد
که علامت کا نویسند و آن را همیشه منقوط سازند و همچنین گاه باشد که علامت مجاسده را
باز راس معسد و باذنب معب نویسند و در این زمان این تمیز متعارف و مصطلح است و چون تناظر مطلعی
باشد بجهة تمیز بر بالای این تناظر علامت حرف ع نویسند و اگر یومی باشد حرف م نویسند
و اگر ثبت یکی از این دو حرف التزام کنند هم مقصود حاصل شود و بعضی علامت تناظر زمانی
که همان یومی باشد ظر نویسند و علامت تناظر مطلعی ظع و در نظرات اول علامت نظر یا و در تناظر است
تناظر ثبت کنند پس علامت یک کوکب متصل بنظر یا تناظر که فلک او تحت فلک
آن کوکب دیگر باشد ثبت کنند پس علامت الکوکب دیگر متصل به است پس علامت روز
اگر اتصال در روز باشد یا شب اگر در شب باشد پس علامت یکی از ایام اسبوع ملحق
بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول شب که در آن روز یا شب و در روز یا از اول

انتقال واقع شده باشد وانیها همه متروکست باینکه در محاذی رقم آن زوبنت شود
اگر مسافت صالح بوده باشد والا نزدیک تا آن ودر احتراقات تمسه متحیره علامت شمس
نویسند چه علامت احتراق شعر است باینکه قران کوکب با شمس است ورقم احتراق متصل با
علامت کوکب محترق نویسند ودر مجاسده اوّل رقم مجاسده نویسند وبعد ازان رقم
کوکب مجاسد بعد ازان رسم عقده راس یا ذنب واگر علامت مجاسده محو یا مغرب
باشد اول رقم کوکب نویسند پس رقم مجاسده یعنی مغرب یا مغرب و علامت روز یا شب وایام
وساعات ودقایق بطریق مذکور ثبت نمایند یعنی بترتیبی که در نظرات و مناظرات
مذکور شد ثبت نمایند ودر انکساف بعد از کتابت لفظ انکساف یا علامت آن
کدام احتیاج کرده باشند با علامت نظر اگر انکساف نظری باشد یا مناظر اگر مناظری باشد
یا مجاسده اگر مجاسدگی باشد نویسند پس علامت کوکب تحتانی از دو کوکب که در اتصال ایشان
انکساف واقع شده باشد پس علامتی الکوکب دیگر یا علامت یکی از عقدتین قمر اگر ا
نکساف درمجاسده شده باشد بر انقیاس که در نظرات وغیرها مذکور شد ودر انکساف
ساعت و دقیقه ننویسند الا نادرا زیرا که دریافتن وقت آن معتبر است مخصوص صاحب
علویین ودر تحویلات اوّل علامت تحویل پس علامت کوکب محول پس علامت برج محول الیه
چه برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامت روز یا شب وایام وساعات ودقایق





آن بر قیاس نظرات وغیرها وبعضی تحویل شمس را هر برج بحمرت یا لونی دیگر غیر سواد
نویسند چرا اهتمام بشان آن بیشتر است و برین قیاس یعنی قیاس تحویل عکس
ثبت کنند چنانکه اوّل لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عاکس و برج راسی پس علامت
برج معکوس الیه وبعضی چون خواهند که عکس ثبت کنند بعد از علامت کوکب یا راس
لفظ ع نویسند ظاهرا سبب آن باشد که لفظ عکس که بمعنی رد است در عرف بکا
مالی متعدی میشود و بر خبیر بصیر ظاهر است که ایراد آن بی فایده است واگر نظر
یا مناظر یا غیر آن از تحویلات و مجاسدات و انچه بعد ازین خواهد آمد از رسیدن
کوکب بمواضع متغیره در تیم روز یا در تیم شب واقع باشد بجهة تخفیف کتابت بجای
علامات ساعات ودقایق رقم ف که علامت نصفات است نویسند ودر تقویم قمری ساعات
ودقایق ازینها که مذکور شد متروک باشد و مناظر نیز درین زمان بعضی الا
در تقویم تام ننویسند باب هشتم در معرفت شرف وهبوط کواکب واوجات
وحضیضات ایشان بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام نجوم بالهام وکهانت
وتجربه وقیاس از حلول کواکب در هریک از بروج ، اجزاء آن ادراک تاثیرا
ت سعد ونحس کرده اند وآن را اعتبارات نموده یکی از انجمله اعتبار شرف وهبوط
کواکب است چنانکه هر کوکبی را در برجی ودرجه نوع قوتی یافته اند وانرا شرف

انکوکب نامیده اند یا ضعفی ازا هبوط انکوکب گفته اند پس مصنف بصدد بیان مواضع شرف
وهبوط هریک در آمده میفرماید که شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است و
شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست ویکم درجه میزان وشرف
مشتری در پانزدهم درجه سرطان وشرف مریخ در بیست وهشتم درجه جدی وشرف زهره
در بیست وهفتم درجه حوت وشرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و در عقدتین قمر
نیز اعتبار شرف کرده اند شرف راس در سیم درجه جوزا است وشرف ذنب در ..دکرده اند
سیم درجه قوس وچنانکه اهل عربیه اول تتبع واستقراء کلام عرب کرده اند ودر ثانی
الحال بجهة ضبط قواعد صرف ونحو دلایل استحسانی ایراد نموده اند همچنین اهل احکام
بعد از تجربه وقیاس دلایل ونکات مستحسنه بجهة این معتبرات در مداخل خود پیدا
ساخته اند و اعتبار اشرف از بیوت طالع عالم کنند وگویند سرطان طالع عالم است
وچون او تاد آن را که طالع وعاشر وسابع ورابع است هر آینه بروج منقلبه اند
سزاوار آنست که شرف شمس وکواکب علویه که اعطاء سایر سیاره اند در
این بروج باشد تا مقاومت آن انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب حیوة
بقا است لایق آنست که در سرطان باشد که وتد طالعست چه طالع متعلق بجسد و
نفس است وشرف آفتاب که پادشاه کواکب است مناسب آنست که در حمل باشد که





بیت عاشر است چه عاشر اعلا بیوت است ومتعلق است بحکومت ودولت و
شرف زحل که کوکب دهقنت وفلاحت موافق آنست که در میزان باشد
که بیت رابعست چه رابع خانه ضیاع وعقار است وشرف مریخ که کوکب محاربت
وعداوتست قیاس آنست که در جدی باشد که بیت سابع است چه بیت سابع
ضد اد وخصومت وشرف قمر که خلیفه ومعین آفتابست اصل آنست که جوار شرف
او باشد پس ثور که مجاور حمل است شرف قمر بود وچون زهره سعد است وکوکب
نظافت ونزاهت وبیت نهم متعلق است بدیانت وتقوی وطهارت باید که خانه نهم
برج حوت شرف او باشد وشرف عطارد که کوکب علم وعقل وفراست وکیاست است
سزاوار آنست که در سنبله باشد که برج انسی وبیت ثالث است چه بیت ثالث
متعلق است بتعلم وادب وتعلیم وتعلم وچون موضع شرف هریک ازین کواکب ناظر است بطالع وعقدتین
قمر از کواکب نیستند اولی آنست که شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط
باشد وبیوت دوم وششم وهشتم و دوازدهم است پس ازینها بیت دوازدهم را
بجهة شرف راس اختیار کرده اند که جوزا است بسبب مجاورت او به ثور که شرف
قمر است وچون ذنب مقابل راس است پس باید که شرف او نیز مقابل شرف راس باشد
پس قوس که مقابل جوزا است واز بیوت ساقطه است شرف او باشد ومعرفت

و معرفت طالع و سایر بیوت و منسوبات هر یک بعد ازین بتفصیل معلوم گردد ان شاء الله
تعالی و اهل این فن گویند که بودن کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد در مملکت
خود یا در جای حکومت و سلطنت و موضع هبوط هر یک از اینها یعنی ازین کواکب در درجه
مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه مخفی نماند که در درجه متقابل در
فلک ضد یکدیگرند و همچنین در برج چه اگر یکی از ان فوق الارض بود دیگری تحت الارض
باشد و اگر یکی طالع باشد دیگری غارب بود و اگر یکی در سمت الرأس بود دیگری در
سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع دیگری هابط باشد در احوال ضد
یکدیگرند و چون هبوط در تاثیر نیز ضد شرف است باید که در موضعی باشد که مقابل موضع
شرف بود بنا علی هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزان است و هبوط قمر در سیم در
جه عقرب و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی
و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان و هبوط زهره در بیست و هفتم درجه سنبله
و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب
در درجه جوزا و منجمان هند در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلا و
ملح العلما غیاثا منصورا در موانع النجوم ایراد فرموده اند و میانه جمهور نیز خلاف است در
آنکه اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اوایل برج تا درجه

شرف


شرف اینست که مصنف قصد بیان مذهب مختار در آمده میفرماید که در برج شرف هم شرف باشد
و از ان هبوط نیز هبوط الا آنکه اندر درجه اقوی بود پس چون کوکب به برج شرف یا هبوط
تحویل کند ابتدا قوت هر یک بود و روز بروز متزاید شود تا اندر درجه و اتحاد در کمال
قوت بود و بعد از ان شروع در تناقص کند تا که در حین حلول برج دیگر منتفی شود
و بعضی برین رفته اند که هر کوکبی را بعد از درجه شرف حدیست که شرف انجا
منقطع میشود و آنجه آفتاب را تا بیست و پنجم درجه حمل است و ماه را تا بیست و پنجم ثور
و زحل را با مشتری تا بیست و ششم سرطان و مریخ را تا آخر جدی و زهره را تا بیست و دوا
زدهم حمل و عطارد را تا بیست و یکم سنبله در تخصیص درجات این طایفه دلیل نگفته اند
و اکثری از آن خرافات نیک در خور اطراف قرار نمی یابد حقیقت اینست که در این اعتبار
بلکه در جمیع اعتبارات احکامیات متشبث بتجربه سلف شوند و متعرض دلیل نشوند کما قال
امام هذه الصناعة ابو الحسن کیا کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول و من المتفردین بالعلم
لشنایی الاحکام من یأتی علی جزئیاته الحجج علی سبیل النظر و الجدل و ذلک انهما من
الجهلة بطریقة البرهان فالذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انه مدرک بالتجربة
و القیاس اما اوجات کواکب چون مصنف از تحقیق مواضع شرف و هبوط کواکب فارغ
شده شروع نمود در تحقیق مواضع اوجات و حضیضات ایشان بدانکه اوج در لغت معرب


در بیست و دوم درجه جوزا و موضع اوج عطارد یعنی اوج مدیر او نه اوج حامل او در بیست
عقرب و موضع حضیض هر کدام دائما در مقابل اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان
درجه چه اوج و حضیض دو نقطه متقابل اند از فلک سوی اوج و حضیض عطارد که با یکدیگر
متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از اقرب ابعاد مرکز تدویر اوست بمرکز
عالم بر دو نقطه متشلیث اوج مدیر است چنانکه اهل هیئت باستقرا معلوم کرده اند پس عطارد را
سه حضیض باشد یکی حضیض مدیری که مقابل اوج مدیر باشد و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطه تثلیث
او است و در اول سال پانصد و هژده ملکشاهی که زمان تحریر این شرحست بمجب
زیج جدید الغ بیک اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و دو دقیقه و پنج ثانیه سرطان بود و اوج زحل
در نوزده درجه و یازده دقیقه و سی و هشت ثانیه قوس و اوج مشتری در یک درجه و چهل و هفت
دقیقه و سی و هشت ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه و پنجاه و پنج
ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار درجه و چهل و یک دقیقه و سی و دو ثانیه جوزا و او
ج عطارد در شش درجه و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب و مخفی نماند که آنچه مصنف
از زیج خاقانی نقل کرده با آنچه ما از زیج جدید استخراج کردیم با آنکه حرکت بین الزیجین
ما بین منظور داریم تفاوت بسیار میکند و الله اعلم بحقیقة الحال فی هو خیر الموفقین و
الیه المرجع و المآب و اگر کسی اراده کند که در سالها بعد ازین مواضع اوجات بداند




او گشت و آن کلمه ایست هندی بمعنی علو چه ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز به
بمرکز عالم اما حضیض کلمه ایست عربی الاصل بمعنی پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط
خارج مرکز بمرکز عالم و بلغت یونانی اوج را افجیون و حضیض را افریجیون گویند و چون
دچون تحقیق اوجات کواکب را در ضمن بیان هیئت افلاک جزئیه ایشان مبین ساخته
ایم انجا حاجت به تکرار نیست پس گوییم تقویم اوج که آن را بمی زنیز اوج گویند قو
سی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد بموضع اوج خط
خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطه اوج گذشته بفلک اعلی منتهی شود از نقطه
اوج در سطح منطقة البروج یا چنانکه در شمس است و الا نقطه تقاطع دایره عرضی است
که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج آن تقاطع که اقربست بطرف خط
مذکور چنانکه در سایر کواکب است و چون ممثلات سوای ممثل قمر بقدر حرکت ثوابت
متحرک کند هر آینه اوجات این کواکب که نقاط مشخصه اند از ممثلات نیز بحرکت متحرک باشند
و ازین جهه است که مصنف در تحقیق مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده میفرماید که در
سال اربعمایه ملکشاهی بمجب زیج خاقانی موضع اوج آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور
در دوم درجه سرطان بود و موضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس و موضع اوج مشتر
ی در دوم درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد و موضع اوج زهره



در بیست و دوم درجه جوزا و موضع اوج عطارد ...

بعد و هر سال که ازین تاریخ گذشته باشد پنجاه و دو ثانیه بر موضع اوج هر کوکب افزایند مطلوب
حاصل آید و از مواضع اوجات موضع راس هر یک از خمسه متحیره نیز استنباط توان
کرد چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج و بیست و دو درجه از اوج مشتری و شش برج از اوج عطارد
افزایند باقی یا حاصل موضع راس هر یک ازین کواکب باشد و در تقویم شرف و هبوط افتاب و خمسه
متحیره و راس یعنی وقت وصول هر یک را باول درجه شرف در صفحه تمغی در میان القبالات
کلیه نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط نویسند پس علامت کوکب مانند آن صحیح
علامت شرف یا هبوط پس علامت روز یا شب که در آن شرف و هبوط واقع شده باشد
پس ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و هم چنین رسیدن کوکب مذکور را یعنی
افتاب و متحیره را باوج و حضیض ایشان بمثل این طریقه که مذکور شد در میان القبالات کلیه
ثبت کنند بر طالع سلیم مخفی نماند که اکثری از منجمان مشهور را درین موضع خطا واقع است پس فاحش
و بیان آن چنانکه اهل رصد در شمس و علی بین نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و از او در زیجات
ثبت کرده بنا بر سهو که در عمل ظاهر میشود و بیان آن اینکه الابی بیت و جماعت از بی بضاعتی
چون بتحقیق این امر نرسیده اند وقت رسیدن این کواکب را بآن نقطه بعقیده آنکه اوج است استخراج
کرده در تقاویم ثبت میکنند و حال آنکه کوکب هنوز باوج حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی در شمس متأخر است
از آن نقطه بدو درجه تقریبا و در زحل بهفت درجه و در مشتری بدوازده درجه و آنچه در اوج گفتیم در





حضیض نیز بعینه وارد است کما لا یخفی و بر اولو الالباب بسط ظاهر است که اثر بر اوج و حضیض
حقیقی مترتب است نه بر اوج و حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم ف باشد
و از هبوط ط و از رسیدن کوکب باوج خ و از رسیدن او بحضیض ضه یا حض و در اکثری از
تقاویم علامت شرف بالسبب آنکه مشتبه باحتراق نشود و هم چنین هبوط را به تبعیت
شرف بحمرت یا لونی دیگر غیر سواد نویسند و قمر در هر اجتماع و استقبال در اوج باشد و
در هر تربیعی که او را با آفتاب باشد در حضیض بر صاحب فهم و فطرت پوشیده نماند
که صانع این مصنوعات عالیه بحکمت الهیه چنان ساخته است که خط وسطی دائما یا مقارن مرکز تدویر
قمر و نقطه اوج است یا متوسط است میان ایشان و بیانش آنست که چون این هر سه
یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند هر شبانروز مرکز تدویر قمر که
حامل متحرکست بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کند و اوج
بحرکت مایل و جوزهر بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه برایت
نماید چه این هر دو فلک ظرف حاملند بمقدار نه گو حرکت مرکز تدویر را در کنند پس
بعد مرکز تدویر از خط وسطی شمس سیزده درجه و ده دقیقه ماند و چون خط وسطی شمس نیز بپنجاه و
دقیقه بتوالی حرکت کند لاجرم بهمین مقدار مرکز تدویر نزدیکتر و از اوج دورتر شود و ما
بین اوج و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه شود و ازین جهت که حرکت

حامل را بعد مضاعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر را از خط وسطی شمس چون مضاعف
کنند بعد مرکز تدویر از اوج حاصل آید و از آنچه گفتیم لازم می آید که مرکز تدویر قمر
همیشه در اجتماع و استقبال وسطی در اوج باشد و در هر تربیعی که او را با خط وسطی
شمس افتد در حضیض و ربطی که ماه را با افتاب است در باب سیم موعود بود همین است پس مرکز
تدویر در هر ماهی دو بار باوج و دو بار بحضیض رسد و آنکه مصنف بجای مرکز تدویر ذکر کرده و از
ذکر اجتماع و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و هم چنین از تربیع مراد
او تربیع حقیقی است نه وسطی ظاهر است که قصد تقریب کرده باب نهم در معرفت طالع اجتماع
و استقبال و جزء انسان طالع در اصطلاح قوم جزویست از منطقة البروج که در وقت
معروض بر افق شرقی باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان
ولادت شخصی بود آنرا طالع آن شخص گویند و اگر در اول سال شمسی بود آنرا
طالع سال گویند و اگر وقتی دیگر بود آنرا بآن وقت اضافه کنند و آنچه بر افق غربی
باشد در آن وقت هم از منطقة البروج آنرا سابع گویند و آنچه از منطقة البروج در
آن وقت بر دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض آنرا عاشر گویند و از
طرف تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بود بر توالی آنرا ثانی گویند
و آنچه بعد از ثانی باشد ثالث و هم چنین تا آخر که ثانی عشر است و ثانی عشر





متصل بطالع باشد و تفصیل این اجمال بر وجه کمال آنست که اهل تنجیم فلک
البروج را بدوازده قسم تقسیم کنند و آن را التسویه البیوت خوانند و این تقسیم که بو
سیله شش دایره عظیمه باشد یکی ازین جمله افقست که بر مبدأ قسم اول و هفتم
که طالع و سابع است گذرد و دیگری نصف النهار که مبدأ قسم دهم و چهارم که عاشر و رابع است
گذرد و مراد بمبادی این بیوت اربعه که ازین دو دایره بحصول میرسد اصلا خلافی
نیست و لهذا مصنف بیان اینها علی التعیین نموده اما در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند
آنچه جمهور بر آنند آنست که نصف شرقی قوس النهار جزء طالع و نصف شرقی قوس ا
للیل را بثلثه قسم متساوی کنند و دوایر میول بمبادی آن اقسام بگذرانند و آنچه
مخترع استادی ابی ریحان بیرونی است که آنرا اکثر محققین خوانند آنست که
هر یک از ارباع دایره اول سموات که واقع است میان افق و نصف النهار
بسه قسم متساوی کنند و دایره اول سموت دایره باشد که بسمت الراس و
القدم و دو نقطه مشرق و مغرب گذرد و دوایر عظام بمبادی این اقسام بگذرانند
بشرطی که مار باشند بنقطه شمال و جنوب که دو نقطه تقاطع دایره نصف النهار و
افق است و آنچه معتقد جلیل اینها آنست که هر یک از دو قوس افق زیرا که واقع است
میان جزو طالع و نقطه جنوب شمال بثلثه قسم متساوی کنند و دوایر ارتفاع به

مبادی آن اقسام بگذرانند و این طریق را متحققین تزییف کرده اند چه اگر
منطقة البروج بسمت الرأس گذرد باین طریقه تسویة البیوت متیسر نگردد و آنچه
مستعمل منجمان است آنست که هر یک از دو قوس را از منطقة البروج که واقع است
میان افق و نصف النهار به سه قسم متساوی کنند و بمبادی آن اقسام دوایر عرضیه بگذرا
نند و چون منطقة البروج بدوایر عرضیه یکی ازین طرف بدوازده قسم شود هر قسمی را
بیتی خوانند و ابتداء اقسام را اگر بیوت خوانند و ابتداء از طالع کرده بر توالی بشمرند
و چون شکلی مدور یا مربع بکشند و در آن دوازده خانه رسم کنند و طریق رسم آن بحسب عادات
مختلف است و بالجمله از ابروجی رسم کنند که متصل باشند بعضی ازین خانها به بعضی
دیگر و خانه دوازدهم که اخیر بیوت است متصل بخانه اول باشد و در هر خانه در خط
اول یکی از بیوت دوازده گانه یعنی قوسی از منطقة البروج که واقع باشد میان
اول الحمل و مرکز آن خانه بر توالی ثبت کنند و مواضع کواکب سیاره و عقده نیز
قمر در هر خانه از آن خانها که افتد نیز ثبت نمایند و آن را یعنی آن شکل را زایچه
خوانند که مأخوذ است از زیج معرب زه بارچه و آن خطیست که بنایان را در استوا
عمارات آبان رجوع است و در صحاح مذکور است که اصمعی گفته است که زیج بنا معرب است
که لفظ زیج عربیة الاصل است یا معرب و بعضی گفته اند که زایچه مشتق است از زایش نیز

الی



الکثر استعمال آن در رصد هو الیه است اما جزء اجتماع جزئیست از منطقة البروج که در گذر
اجتماع واقع باشد یعنی جزوی که موضع نیرین در آن متحد باشند و جزء استقبال جز
ویست هم از منطقة البروج که در آن استقبال واقع باشد و در حقیقت استقبال در
دو جزء متقابل محقق میشود لیکن چون احد الجزئین را ثبت نماید الجزو دیگر معلوم
شود پس اگر استقبال در روز بود الجزو یعنی جزو استقبال موضع آفتاب بود بجهة
آنکه درین هنگام آن جزو که موضع آفتابست فوق الارض بود و ایشان جزو فوق الارض را
در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود چه
درین وقت الجزو که موضع قمر است فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال در آخر خط
طرفی حقیقی بهادست دهد درینحال جزو استقبال موضع آن نیر بود که بر افق شرقی
باشد و در تقویم تام و شمسی طالع و عاشر اجتماع و استقبال مقرون با خرما ایشان در جدول
مارک و بهمین جدول القالاشکلیه یاد رند بان طریق که اول علامات اجتماع
و استقبال ثبت کنند پس علامات روز یا شب متصل یکی از ایام اسابیع پس
ایام شهر عربی الهلالی پس اسم آن شهر و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا از اول
شب که در آن اجتماع یا استقبال واقع شده پس طالع اجتماع و استقبال را بسته رقم
وضع کنند اول رقم برج دوم درجه سیم دقیقه و برین قیاس یعنی بر قیاس طالع هر یک از

عاشر و جزو را بسته رقم ثبت کنند و چون طالع و عاشر ثبت شود هر آینه سابع و رابع بمقابله
معلوم گردد چه سابع مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لا یخفی و چون خواهند که از
قام کمیت هر یک از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامات ایشان بنویسند و علامات ایشان
اینست تد ساعات لع طالع شر عاشر و لفظ جزو را مصرح ملحق بالف و لام ثبت کنند پس حرف
من تبعیض پس رقم برج که منعقف است پس رقم درجه و دقیقه که بعض است و گاه باشند که بجهة
تساهل و تخفیف کتابت علامت روز یا شب و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال درین جدول
نیارند چه آن از صفحه یسری معلوم میشود زیرا که مقارنه و مقابله شمس که در صفحه یسری بازاء
هر روز واقع است عبارت از اجتماع و استقبالست کما سیجی و بعضی منجمان در تقاویم تامه چون خواهند
که زیاده تدقیق نمایند جهة هر اجتماعی و استقبالی علیحده زایچه وضع کنند یکی در اول صفحه یمنی
و دیگری در اول صفحه یسری و گاه باشد که هر دو را در اول صفحه یسری وضع کنند و چون نصف
ظاهر و نصف خفی منطقة البروج بدایره نصف النهار در اغلب اوقات بدو قسم مختلف منقسم
میشود لاجرم گاه بود که برجی که بحسب عدد عاشر برج طالع بود بحسب واقع عاشر نباشد بجهة
آنکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی دایره نصف النهار بود و درینحال در اکثر
معموره برج نهم طالع عاشر باشد یا در طرف غربی او بود و در اینحال در اکثر مسکون
برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده فاخره هرات صینت عن الآفات و البلیات هرگاه

طالع



طالع بیست و پنج درجه دلو باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب بود اما بحسب عمل نوزده درجه قوس آید
که برج یازدهم است چه در این وقت آن بر دایره نصف النهار است و برج عقرب در
طرف غربی او و درین هنگام به سبب این اختلافات در بیت دهم زایچه چنین نویسند
من یح ط یعنی عاشر که برج عقربست بحسب عدد از بروج قوس نهم درجه است بحسب عمل و نظایر
در بلده هرات هرگاه سه درجه ثور طالع باشد برج عاشر بحسب عدد دلو بود اما بحسب عمل بیست درجه
جدی افتد که برج نهم است چه درین وقت آن بر دایره نصف النهار است و برج دلو در
طرف شرقی او درین هنگام چنین نویسند یا من ک ح یعنی عاشر که برج دلو است بحسب عدد
از برج جدی بیست درجه است بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف
شود و مثل این اختلافات که گفتیم در خانهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود و چون
در تسویة البیوت منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم هر آینه گاه باشد که مرکز دو بیتی
در برج سیم از بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یک برج افتد و باین سبب بعضی یا اکثر
از بیوت بحسب عدد و عمل بر قیاس عاشر مختلف شود مثلا چون همین بیست و پنج درجه دلو
که مضمثال آورده در بلده مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد قوس است
بحسب عمل سه درجه جدی واقع شود پس او را درین هنگام چنین باید نوشت ح من ط ح و
و بیت ثانی که بحسب عدد حوت است بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس آن را درین حال چنین باید

نوشت ما من ماو بیت ثالث که بحسب عدد جملت بحسب عمل بنج درجه ثور را افتد لیکن آن

چنین باید نوشت ها من اه و بیوت نظایر اینها که خامس و ثامن و تاسع است بر این

قیاس بود و چون نقطهٔ طالع مبداء تقسیم بیوتست در اداء اختلاف نباشند و هم چنین در سابع

چون مقابل اوست باب دهم در معرفت نطاقات کواکب سبعه و ظهور و خفاء خمسه متحیره و ورود

الا بلد او لا باید دانست که در شخن خارج مرکز دایره موهومه را که آفتاب برا گرکت میکند

منطقه خارج مرکز گویند و هم چنین در شخن حامل هر کوکب دایره را که مرکز تدویر بر آن حرکت

منطقه حامل آن کوکب گویند و در شخن تدویر نیز دایره موهومه را که مرکز کوکب بر گرکت تدویر

آنحرکت کند منطقه تدویر آن کوکب و اهل این صناعه منطقه خارج مرکز آفتاب و هم چنین منطقه

حوامل سایر کواکب و منطقه تداویر این ها بچهار قسم کرده اند بر وجهی که دو قسم فوقانی

مساوی اند اعظمست از دو قسم تحتانی که هم متساوی اند و آن اقسام را نطاقات خوانند اینست

معنی قول مص که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج آنست یعنی فلک خارج مرکز

هر یک چهار نطاقست که آن را نطاقات اوجی گویند و هر یک از خمسه متحیره و قمر را که ذو تدویر

اند در فلک تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است و از نطاقات تدویری گویند و نطاق

و منطقه بیک معنی اند و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چه نطاق در لغت بر چیزی

برا گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند متعارف را گویند و علی التقدیرین





اطلاق نطاق برین اقسام از قبیل اطلاق کلست بر جزو و بعد هذا مخفی نماند که بعضی از تقسیم

نطاقات اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف مسیر را معتبر آن ابعاد گویند

که مبداء نطاق اول در هر دو فلک دورترین نقطه بود از منطقهٔ ایشان نسبت بمرکز عالم

و مبداء نطاق سیم نزدیکترین نقطه هم از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و معتبران

مسیر گویند که مبدء نطاق اول در هر دو فلک انجا بود که حرکت هر یک نسبت بمرکز

عالم در کمال بطؤ بود چنانکه در خارج مطلقا و در تدویر قمر هست یا در کمال سرعت

چنانکه در تداویر خمسه متحیره هست و مبدء نطاق سیم انجا که در کمال سرعت بود

چنانکه در خارج مرکز مطلقا تدویر قمر است یا در کمال بطؤ چنانکه در تداویر خمسه متحیره هست

پس بحسب هر دو رای مبدء نطاق اول و سیم در خارج مرکز اوج و حضیض و در تدویر ذروه

و حضیض مرئی بود کما لا یخفی علی من له ید فی العلم الهیئة و مبدء نطاق دوم و چهارم نزد

معتبران ابعاد دو نقطه بعد اوسط باشد بحسب مسافت یعنی بعدی که واسط باشد میان

بعد ابعد و بعد اقرب و آن در خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره

مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه تقاطع محیط اوست

با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد معتبران مسیر دو بعد

اوسط باشند بحسب مسیر یعنی موضعی که انجا حرکت نه سریع باشد و نه بطیء و آن در تدویر دو نقطه

مماس منطقه اوست با دو خط که از مرکز عالم بجانب او آید و در خارج مرکز شمس و عطارد

دو طرف خطی است که از مرکز عالم عمود شود بر خط مار با وج و حضیض و در حوامل علویه

و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز حامل خارج شود بر قطری که با وج و حضیض او گذرد

و در حامل قمر دو طرف عمودیست که خارج شود بر خط مار با وج و حضیض او از نقطه بر جانب

خط که بعد او از مرکز عالم در طرف حضیض بمقدار یازده جزو و ثلثان جزو و بیست تقریبا

با جزء این که نصف قطر فلک مایل و شصت باشد و برهان هندسی بر اینها اقامه کرده اند

لیکن ایراد انجا مناسب نیست و نطاق اول اوجی آن بود که چون آفتاب یا مرکز

تدویر سایر کواکب از اوج گذرد در روباشد و باقی بر توالی حرکت خارج مرکز

و نطاق تدویری آنکه چون مرکز کوکب از ذروه مرئی گذرد و در رو باشد و باقی بر

توالی حرکت تدویر و کوکب در نطاق اول و دوم هابط بود و در نطاق سیم

و چهارم صاعد و در نطاق چهارم و اول مستعلی بود و در نطاق دوم و سیم منخفض

و اهل احکام اینها را از جملهٔ قوت و ضعف کواکب شمرند چنانکه در باب نوزدهم

معلوم گردد انشاء الله تعالی و ازین دو شکل تدویری و حاملی تصور آنکه

مذکور شد توان نمود تامل فیهما و در تقویم تمام نطاقات اوجی و تدویری

کواکب باعتبار ابعاد یا مسیر هر کدام اختیار کرده باشند در صفحه یمینی در











سرجدا اول تقویم ایشان ثبت

کنند تا معلوم شود که در سر هر ماه

از ماههای جلالی مرکز تدویر هر

کوکب در کدام نطاق اوجی و کو

کب خود در کدام نطاق تدویر

یست و علامت اینها یعنی علامت

هر یک از نطاقات اوجی و تدو

یری اینست قاو نطاق اول اوجی

قسح نطاق دوم اوجی قحر نطاق سیم اوجی حیم نطاق چهارم اوجی حاد

نطاق اول تدویری قب نطاق دوم تدویری قحر نطاق سیم تدویری حد نطاق

چهارم تدویری و گاه باشد که چون کوکب یا مرکز تدویر در یک نصف النهار در

اخر نطاقی باشد و در نصف النهار دیگر که بعد از اوست به نطاق دیگر رود

علامت این نطاق را که با او منتقل شده در مابین آن دو نصف النهار در اثناء تقویم

آن کوکب بیارند تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کوکب در کدام شبانه روز بان نطاق

انتقال کرده و چون حرکت افلاک قمر اسرع است از افلاک سایر کواکب گاه

باشد که از جهت نطاقات قمر دو جدول باریک در طرفین جدول تقویم او بیاورند
و در یکی که طرف یمین تقویم او است عدد نطاق اوجی و در دیگری که طرف یسار است
عدد نطاقات تدویری او ثبت کنند چه اگر در اثنای تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر
کواکب ارقام در آن جدول بسیار مغشوش و در هم رفته شود اما ظهور و خفاء خمسه متحیره
مراد از ظهور کوکب اول ظهوریست که او را باشد در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه در تحت
شعاع آفتاب مختفی بوده باشد و مراد از خفاء کوکب اول در آمدن او است در تحت شعاع
آفتاب بر وجهی که اصلا مرئی نشود و در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه او را ظهور
بوده باشد و مخفی نماند که ظهور و خفاء کواکب مختلف میباشد به سبب کثرت و قلت
بعد از زمین و به سبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و به سبب سرعت و بطوء و به سبب
کثرت مطالع و تقارب اجزای بروج و قلت او و اگر چه صفاء و کدورت هوا و حدت
کلال بصر را نیز درین باب دخلیست لیکن اینرا اعتبار نکنند اما کیفیت ظهور و خفاء
آنست که هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق بچند روز در مغرب مختفی شوند
و بعد از آن بچند روز در مشرق ظاهر شوند سبب آن بود که چون شمس از مقابله
کوکب علوی منصرف شود هر آینه بواسطه سرعت در طلوع بر کوکب سبقت گیرد و
روز بروز متقارب باو شود تا که بعد بینهما به شصت درجه آید و کوکب را درین حال





مغربی خوانند به سبب آنکه شبانگاه نزدیک بافق غربی مرئی شود و هر چند بر آید
نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت شعاع آفتاب مختفی شود و درین حال
او را مغمور و تحت الشعاع نامند تا که محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب اسرع است
از و بگذرد و او در طلوع سبقت گیرد بر آفتاب اما از غلبه نور خورشید مرئی
نشود تا چون مقداری از یکدیگر دور شوند کوکب صباح در مشرق بنظر در آید و آن
ظهور بود و بعد از آن او را مشرقی خوانند تا که بعد میان او و آفتاب شصت درجه
شود و چون از آن بگذرد نه مشرقی بود و نه مغربی تا که بعد از مقابله بار دیگر بقرب
رسد که شصت درجه است و حالت اول عود کند و بعضی حد تشریق و تغریب را
در علویه نود درجه دانند و احتراق این یعنی کواکب علویه در اواسط ایام استقامت
باشند بیانش آنست که قادر لم یزل بتقدیر ازلی چنان مقتضی است که دائما بعد کواکب
علویه از ذروه تدویر ایشان نسبت باجزاء تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب
نسبت باجزای فلک البروج و چون چنین بود دائما کوکب علوی را در ذروه تدویر بود
که وسط ایام استقامت است و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعت است
و این هر دو تقریبی است و لهذا اواسط گفته است و ربط علویه با آفتاب در باب
سیم وعده شده بود اینست و هر یک از سفلیین تقریبا در وسط زمان استقامت

که وقت وصول ایشان است بذروه تدویر و وسط زمان رجعت تقریبا که وقت
وصول ایشانست بحضیض تدویر است محترق شوند به بیانی که قبل ازین در باب هفتم
مذکور ساختیم و در اغلب احوال پیش از احتراق وسط استقامت در مشرق مختفی شوند که
آنرا اختفاء صباحی گویند و بعد از آن احتراق در مغرب ظاهر شوند که آنرا ظهور مسائی
گویند و هم چنین در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند
که آنرا اختفاء مسائی گویند و بعد از آن احتراق در مشرق ظاهر شوند که آنرا ظهور
صباحی گویند و سر این اوضاع آنست که هر یک ازین دو کوکب در حال ظهور صباحی
چون باعلی تدویر خود انتقال کنند هر آینه روز بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که
حرکت کوکب درین حال بقدر حرکت اعلی تدویر بر توالی بر حرکت آفتاب زیاده آید
پس در حوالی افق شرقی قریب بطلوع آفتاب مختفی گردد و بعد از آن چون بذروه رسد
که محل وسط ایام استقامت است محترق شود پس بواسطه استقامت و سرعت سیر بر آفتاب
سبقت گیرد و چون مقداری از آفتاب دور شود شبانگاه در مغرب ظاهر شود
و او را درین حال مغربی خوانند و هر چند بر آید کوکب از آفتاب دورتر شود چنانکه
هر شام او را ارفع از شام پیشتر بینند تا بقدر آنچه مقتضی نصف قطر تدویر او باشد
برسد و آنرا رباط اعظم و حد تغریب آنکوکب گویند و چون از آن بگذرد باسافل





تدویر انتقال کند که بر خلاف توالی متحرکست پس روز بروز نزدیک بآفتاب شود چنانکه
هر شام ارتفاع او کمتر بینند تا در حوالی افق غربی بتحت الشعاع آفتاب در آید و در آن حال
تا رود بحضیض که موضع وسط ایام رجعت است و لامحاله آنجا محترق گردد و بعد از آن بقدر
حرکت اسفل تدویر که بر خلاف توالیست بطرف صباحی آفتاب میل کند تا چون مقداری
از آفتاب دور شود بامداد در افق شرقی ظاهر گردد و او را درین حال مشرقی خوانند و هر چند
بر آید از آفتاب دورتر شود چنانکه هر صبح او را ارفع از صبح پیشتر بینند تا باز که برباط اعظم و حد
تشریق رسد پس باعلی تدویر منتقل شود و حالت اول عود کند و اهل احکام تشریق کوکب علوی
و تغریب کوکب سفلی را از جمله قوای ایشان دانند اما قید اغلب بجهت آنست که گاه باشد که
عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگر چه او را در مشرق باید ظاهر شدن ظاهر نشود و هر چند
برباط اعظم رسیده باشد و همچنان مخفی بماند تا احتراق دیگر به سبب آنکه در برج کوتاه مطالع
بود پس او را قبل از احتراق وسط استقامت و از جهت خفاء نیز باشد چه تحقیق خفاء
بعد از ظهور بود و ایضا گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اگر چه او را در مغرب باید
ظاهر شد ظاهر نشود و هر چند اینجا نیز برباط اعظم رسیده باشد و هم چنین مخفی ماند
تا احتراق دیگر بسبب آنکه در برج کوتاه مطالع بود پس او را قبل از احتراق وسط
رجعت در آن جهت خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در اقلیم پنجم در عین احتراق

مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت راجع باشد و عرضش شمالی پس درین حال قبل از
احتراق وسط رجعت مخفی شده باشد در مغرب و بعد از آن احتراق و نه ظاهر در مشرق
و ازین بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفاء وسط استقامت بجهة تخلف احوال عطارد
ست و پس در ظهور و خفاء وسط رجعت بجهة تخلف احوال زهره و عطارد هر دو
در تقویم ظهور و خفاء خمسه متحیره را در میان اتصالات کلی یا راد ر در مفردهٔ کو هایی
شام انگولب الخفاء یا ظهور دست دهد ثبت کنند و علامت ظهور ط باشد خف و از خفاء
خف و علامت کوکب مختفی یا ظاهر را ملحق به علامت خفاء و ظهور نویسند و در بعضی تقاویم
هر دو را مصرح نویسند و علامت کوکب را منفرد پس اگر ظهور یا خفاء مشرق باشد بالای
آن یا در پایش حرف ق نویسند و اگر مغربی باشد حرف ب نویسند و گاه باشد که زیجی
مشرق و مغرب لفظ صباحی و مسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و خفاء بعضی ثوابت
مشهوره بنویسند بجهة آنکه اکثر از طوایف انظهور و خفاء بعضی از ثوابت مشهوره اهتمام
چه اهل اعداد و طلسمات بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت ظهور یا خفاء کوکبی ساخته اند
که در خواص موافق آن عمل باشد و کیمیاگران هم در اعمال اکثر بظهور یکی از ثوابت
مقید باشند و بعضی از دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و غرس نهال
و نشا و قطع اغصان و اثمار ملاحظه وقت ظهور یا خفاء ثابته نمایند که اعمال مذکوره را





در آن وقت انسب و اولی دانند و اطبا نیز در امر و نهی فصد و مسهل و غیر هما از
امور مقید باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعرای یمانی و سهیل را بیشتر تثبت
کنند چه بعضی مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است
و از آن بر حوادث آینده عالم استدلال کنند و بعضی دیگر اول روزی که بعد از
ظهور شعری واقع شود ملاحظه موضع قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام کنند
و تفصیل آن در رساله که معد در علم فلاحت نوشته مذکور است و در بعضی از بلاد بعضی دهاقین
قبل از ظهور شعری به بیست و یک روز یا یکماه از هر تخمی که داعیه زراعت اندازند در موضع
بکارند و در وقت ظهور شعری ملاحظه نمایند هر کدام سبز و خرم باشد گویند آن تخم
در آن سال نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند نیکو نیاید و ظهور سهیل
خود بسیار معتقدند چه بعضی بلاد ابتداء زراعت گندم و ابتداء قطع فضلات تاک
و قطع بعضی از اثمار و افکندن مویز در وقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون
سهیل ظاهر شود از لون او و حرکت که از شعشعه نور او ظاهر میشود بر حوادث
آن سال استدلالات نمایند و بیان ظهور و خفاء درین کواکب طلوع و سقوط ثوابت
نیز اگر ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود و خفاء در حین غروب بخلاف بعضی از سیارات
که گاه باشد که این دو امر در ایشان بعکس یافته شود که عرفت فیما سبق اما



رؤیت هلال بعرف اهل نجوم عبارت است از رؤیت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیت
آن چنانست که قمر جرمیست کثیف صیقلی پس از آفتاب کسب نور کند و بجهة صقالت نور از
او منعکس شده بر سطح ارض افتد و آنرا قمرا گویند و چون هر دو کری الشکل اند بجهة
آنکه در ابعاد و اجرام مبین شده جرم شمس اعظم از جرم قمر هر آینه نصف بیشتر از
کره قمر مستضیء باشد بضیاء آفتاب و نصف کمتر مظلم بر حالت اصلی خود و فصل مشترک
میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطرخس حکیم در کتاب جرمی النیرین
برهن اقامت است و آنرا دایره ضیاء و ظلام خوانند و مخروط شعاع بصر در حین مشاهده
چون محیط کره قمر شود مماس نصف کمتر از قمر شود و آن را نصف مرئی گویند و نصف
بیشتر را که مماس نتواند شد غیر مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی از جرم
قمر دایره بود که آنرا رؤیت خوانند و اینها همه در کتاب مناظر اقلیدس مبرهن
معلوم شده است و این دو دایره بحسب اختلاف ابعاد نیرین بصغر و کبر مختلف
شوند و در وقت اجتماع قطعه ظلمانی ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب آفتاب
و درین حال دایرتین یا منطبق باشند بر یکدیگر یا متوازی تقریباً و چون اجتماع زایل
شود هر آینه هر دو دایره متقاطع یکدیگر شوند و قطعه نورانی بجانب ارض میل کند
و لحظه بلحظه متزاید شود تا بحدی که از یکی نیم ماه که محاذی آفتاب است نمایان





شود و آن هلال باشد و اهل این فن وقت رسیدن قمر را بحد رؤیت هلال موقوف
بود و شرط دانند که یافت شود در و بعد که یکی را بعد معدل گویند و حکم
بلندی و پستی هلال و کثرت و قلت مکث او فوق الارض از آن کنند و دیگری را
بعد سوا و روشنی و تاریکی هلال از آن قیاس کنند لیکن درین دو شرط خلاف کرده اند
آنچه متعارف و متداول است این است که مصنف منجم باید که به تجربه و امتحان معلوم کرده اند
که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض باشد بقدر ثلثان ساعتی که مقدار ده
درجه معدل النهار است و آن را بعد معدل گویند یعنی مقدار مکث قمر را بعد از اجتماع
در فوق الارض اعم از آنکه ده درجه باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند بکسر دال
چه بعد مذکور بحساب جزء معدل النهار است یا بفتح دال بسبب آنکه بعد مذکور بزیادتی
یا به نقصان تعدیل الغروب معدل میشود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست و ایضاً چون
در وقت غروب آفتاب بعد میان تقویم هر دو نیر که آن را بعد سوا گویند ما بین ده
درجه و دوازده درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی شود و باریک پس اگر احد البعدین
فقط یا هر یک از ده درجه کمتر باشند حکم برؤیت هلال نتوان کرد لیکن استادان
گفته اند که اگر مقدار یکی کمتر از نصف درجه باشد ممکن بود که دیده شود خصوصاً که عرض
قمر در آن وقت شمالی باشد اما اگر بعد معدل میان دوازده درجه و چهارده

درجه باشند هلال معدل بینند و اگر ازان بگذرد بلند و ظاهر بینند و بعد بین النقویمین را بعد سوا الجهت آن گویند که بحسب اجزاء منطقة البروج است که آن را همیشه متساوی گرفته اند و اجزاء معدل النهار را بان نسبت کرده کیفیت بالافق و بدانکه رؤیت هلال باختلاف آفاق مختلف میشود چه هر مسکن که مدار قمر در آن مسکن او نسبت بانتقاب رؤیت هلال انحراف عرض و در تقویم بیش از او دراق دوازده گانه جدولی بیاورند و در انگاه بعد معدل و بعد سوا در اول هر ماهی استخراج در تحت اسم آن ماه که در ان جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد از اول ماه وقت غروب آفتاب بود که قریب برؤیت هلال باشد بدو رقم یکدرجه دوم دقیقه و کیفیت هلال از روشنی و تاریکی و رفعت و تحدیث اعتدال که مستفاد است از بعد معدل و بعد سوا در آن جدول بیاورند و در بعضی تقاویم انتهار او در تحت صفحه یمنی بجهت هر ماهی که در الصفحه نوشته شده باشد نویسند و گاه باشد که عرض قمر در آن وقت یعنی در وقت غروب قریب برؤیت هلال ثبت کنند و در جدول که قبل از اوراق دوازده گانه کشیده باشند یا در تحت صفحه یمنی و غرض از ثبت عرض قمر آنست که در بعضی اوقات دائما چنانکه بعضی گمان برده اند چون عرض شمالی بود در شمال مغرب آفتاب غارب شود و چون جنوبی بود در جنوب





آن و چون این امر معلوم کرده ادراک هلال بر مستهل اسهل باشد و مخفی نماند که انچه مصنف فرموده که بعد بین و عرض قمر را در اول هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند رسم بعضی است و انچه درین زمان مشهور و معروف است آنست که در وقت غروب روز بیست و نهم این ماه را استخراج کرده در جدول نمایند پس اگر قمر بحد رؤیت رسیده باشد کیفیت هلال را از روشنی و تاریکی و غیرهما ایراد نمایند و آن شب را غره ماه دانند و اگر بحد رؤیت نرسیده باشد لا یری و آن شب را سلخ دانند و نیز باید دانست که انچه درین زمان در صفحه یمنی تقاویم تامه ثبت مینمایند این است که درین ابواب مذکور شد و چون درین عصر از بی التفاتی اهل روزگار بعلم ریاضی منجمان تساهل را بر تدقیق و تسامح را بر تحقیق ترجیح داده اند مرتکب استخراج تقویم تام کمتر میشوند ما متعلقات صفحه یمنی یکماهه از سال یکهزار و نهصد و نوزده جلالی با فق جنابد قصبه حفظ الله تعالی من البلیات الی الابد استخراج کرده با بعضی از زواید که بعد ازین معلوم خواهد شد باین کتاب نقل کردیم هر کس را ذوق مطالعه این کتاب شود بجهة مثال محتاج بتقویم تام نباشد والله التوفیق و علیه التکلان فی جمیع الاوان و الازمان



| | | | |
|---|---|---|---|
| نوایا الثمانیه | الاول | الثانی | |
| البروجات | ٥ | ١٢ | |
| زاید بحبل ابن شوال | ٤ | ١ | |
| ٢ ٥ ١ و | از سر شب سه شنبه ماه شوال المکرم دلالت است بر هیجان کارد غضب و حصول سحت احوال | | |
| ١ و ٥ / و و ٥ | رزدان و قصه برکار و حرز جلیق دار رانند بر خون دنیا اسمی را بهر دو دیوار و ابند و دما انهار | | |
| طا ٥ ه که | فدیه و بد کشتن هوا در رعایت بانتهن مردم فرومایه و اهل صحرا و عایت ملوک با اکابر و تغیر حال | | |
| | امر داو زنان و خواص ... ارجعت ا٣٣١ قمر ... طبقه | | |

| اوقات | | اردیبهشت ماه جلالی | | | | | | | | القمر قاد | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |



| الثالث | الرابع | الخامس | السادس |
|---|---|---|---|
| ٤٥ | ٩٠ | ١٣٥ | ١٦٨ |
| ٥٠ | ٤٢ | ٥٥ | وو |

وکثرت نق و فجور و میل مردم بعیش و عشرت و ارکشتن خون در ایران و رواج کار اطبا و قوت طایف نقالان و عطاران و بزازان و عموم اهل بازار و بسیاری پیج دواب و عتدال هوا و اتفاق عداوت میان مردم و ظهور خصومت و بروز فتنه ها در ابتدای ملوک و سلاطین بر رعایا و عشرت اهل صلح و فساد کشتیها و نقصان ایشان
والله اعلم بحقایق الامور

| بیان عرض الکواکب | زحل | | مشتری | | مریخ | | الزهره | | عطارد | | الراس | | الذنب | فی الزوال |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | تحرد | | تحرد | | فبج | | فلج | | فبج | | | | | |
| | بدصوصو | | یدصو | | یدمصر | | یدمسد | | وصمصد | | | | | |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

باب یازدهم در معرفت انتقال و ممازجات و حالات او چون مصنف از بیان معرفت
صفحهٔ یمنی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحهٔ یسری پس میفرماید که در صفحهٔ
یسری دو جدول ایام اسابیع و ایام عربی هلالی اعاده کنند بجهة تعیین وقت هر یک از
مثبتات این صفحه از غیر التفات و رجوع بصفحهٔ یمنی و سبب تخصیص بعربیه هلالیه اشتهار
او است و ابتناء او بر دور قمر چه اکثر مرقومات این صفحه اوضاع و احوال قمر است پس جدول
دیگر بیارند و در آنجا انتقال قمر از برجی به برجی بازاء هر روز که در آن روز یا در شب
بعد از آن روز ان انتقال واقع باشد ثبت کنند بچهار رقم یکی برقم برج منتقل الیه است دوم
رقم ساعت سیم رقم دقیقه از آن روز یا شب بعد از آن روز که در آن انتقال دست داد
باشد چهارم رقم آن روز یا آن شب که گاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم
شمسی و دایما در تقویم قمری رقم دقیقه ننویسند و بجهة تسامح و تخفیف کتابت برقم ساعت
اختصار کنند و در بعضی تقاویم بجهة رقم برج علیحده جدولی بیاورند لیکن چون انتقال قبل از
نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل الیه را در ازاء آن روز ثبت کنند و اگر بعد
شود در روز بعد از آن و علامت روز درین صفحه د باشد که عبارت از نهار است و
در شب همان ل که عبارت از علامت لیل است و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول
دیگر بیارند بجهت ممازجات قمر بکواکب دیگر و از اسماء این کواکب را ملحق بحرف

بانی



که بمعنی اولی است در مستطیلی که در فوق جداول مذکوره است بنویسند و ابتداء
به شمس کنند بعد از آن متحیره را بترتیب افلاک ابتدا از زحل بیاورند پس در ازاء هر روزی
نظری که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در
جدول آن کوکب وضع کنند بچهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و باقی برای
انتقال قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دوم علامت ساعت بود و سیم علامت دقیقه چهارم
روز یا شب و اگر دقیقه متروک باشد علامت سیم علامت روز یا شب بود و قمر را با
کواکب دیگر اگرچه تناظر نیز متحقق میشود لیکن بثبت آن در تقویم معروف نیست اما
حالات قمر نزد جمهور شش است می سده با او بار راس و ذنب و رسیدن او بدرجهٔ شرف
و رسیدن بدرجهٔ هبوط و رسیدن باول طریقه نیره و آن چهارده درجه بود که در
مابین درجهٔ شرف آفتاب و درجهٔ شرف قمر است و از این جهت که از طریقه نیره خوانند
و رسیدن باول طریقهٔ محترقه و آن نیز چهارده بود که در مابین درجهٔ هبوط آفتاب
و درجهٔ هبوط قمر است و از این جهت و از جهت آنکه درجهٔ شرف زحل و چهار درجه از
مریخ داخل درین درجات است این درجات را طریقهٔ محترقه خوانند و درجات حدود
کواکب بعد از این در باب سیزدهم معلوم گردد انشاء الله تعالی و بعضی می سده قمر با
کید و ایضا رسیدن قمر بمبداء دخول تحت الشعاع یعنی وقتی که میان تقویم او

و تقویم آفتاب دوازده درجه ماند و آن را مبدء محاق نیز گویند از جمله حالات قمر شمرند
و کید کوکب متوهم است که او را سیر است معکوس یعنی بر خلاف توالی و در صد و
چهل و چهار سال شمسی دوره تمام کند و برجی در دوازده سال و درجه در صد و چهل
شش روز و بعضی گفته اند که کوکب کید موجود است اما مرئی نیست و لهذا امیر الامام
قطب الملة و الدین الشیرازی در تحفة الشاهیه فلک او را تحت فلک شمس و فوق فلک
عطارد اثبات کرده است بجای فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلافا
للجمهور و علی کل التقدیرین اهل احکام او را انحس دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند
و در بعضی تقاویم تام و شمسی بر سر صفحهٔ یسری تقویم او را در اول هر ماهی از ماههای
هلالی بیارند بچهار رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات
که مذکور شد در اثناء ممازجات قمر در محاذی هر روزی که قمر را از این حالات
در آن روز یا شب بعد از آن روز واقع شود در هر جدولی از جدول ممازجات
که خالی باشد بسرخی یا لون دیگر غیر سواد بچهار رقم یا سه رقم بطریقه ممازجات و
ضع کنند و اگر هیچ جدول خالی نباشد در خارج جدول نویسند و بعضی علیحده
جدولی بعد از جدول ممازجات بجهة حالات بیاورند و علامات نظرات و شرف
و هبوط در پیشتر یعنی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامت می سده با راس

هو بما



معسه باشد و با ذنب معب و با کید مکد و بعضی می سده با کید را مقرح نویسند و بعضی
بر این صورت علد و علامات طریقه محترقه فلد باشد و علامت تحت الشعاع تحت و در بعضی
تقویمها رسیدن قمر را بمبداء خروج الشعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی بود که بعد میان
تقویم او و آفتاب بعد از اجتماع به منتهای دوازده درجه رسد و علامتش اینست خع
و نیره را مقرح نویسند و گاه باشد که در بعضی تقویمها علامت می سده با راس مسر نویسند
و با ذنب مذ و علامت تحت الشعاع تحع و علامت نیره ه باب دوازدهم در معرفت منازل
قمر و دست منازل قمر عبارت است از مسافتی که قمر در مدت یکروز از منطقهٔ خود
قطع کند چنانکه در هر شبانه روزی در منزلی باشد تقریبا و چون قمر یکدوره در بیست و
هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط آن ثلث کرده اند و منازل را بیست و هفت
گرفته اند اما عرب و اهل بادیه متمم آن ثلث نمایند و منازل بیست و هشت اعتبار
کنند و علامات منازل کوکبی را اگیرند که در حوالی منطقه بود خواه از صور منطقه باشند
و خواه نباشد و اسم هر یک از العلامات اخذ کنند و چون قمر مقارن یکی از آن
علامات شود پس اگر ساتر العلامات گردد گویند کفه و کافحه این دابه و علیه زبان
تفأل نکنند و اگر ساتر نشود گویند عدل القمر و بآن تفاول کنند و بعضی از جمهور
مفسرین بر آنند که مراد از منازل که آیهٔ کریمهٔ و القمر قدرناه منازل حتی عاد

كالعرجون القديم و قسمت همین منازل است اما اهل حساب دور فلك را يعني منطقة البروج را به بیست و هشت قسم متساوی تقسیم کرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمی باعتقاد ایشان منزلیست از منازل قمر و معتبر در استعمال قرآن باشد و چون بروج دوازده است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشند کما لا یخفی علی المحاسب و اسماء منازل بهمان نهجی که اعراب قرار داده بودند اعتبار کنند بواسطه انتقال کواکب تغییر آن ندهند همچنانکه در بروج و آن بر ترتیب اینست شرطین منزل اول بود و علامت ان دو ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از اوسط قدر ثالث و بعد ایشان از یکدیگر یکذراع بود و بقرب احدهما ستاره ایست باریک و بعضی از اعراب آن را داخل دانند و هر سه را اشراط خوانند و صورت ایشان برین نهج است

و شرط بفتح شین معجمه و فتح راء مهمله در لغه بمعنی علامت است بطین منزل دوم بود و علامت آن سه ستاره است از اوسط قدر رابع بر شکل مثلثی خورد برینصورت و گویند که موقع او بطن حمل است مشابه سه ستاره که بر بطن حوت است لیکن چون اصغر است از بطن الحوت آن را تصغیر کرده بطین نامیده اند ثریا منزل سیم است و آن را اعوام پروین و پرن خوانند و علامت آن شش ستاره است متقارب برینصورت قرار دست کنند که بتعبیر بالعلم انرا الهفت شمرده





اند از انکه چهار مرصود است یکی از قدر رابع و باقی از قدر خامس و سلطان الشهید در زیج جدید تمه از قدر خامس شمرده و موقع این کواکب کوهان ثور است و بعضی که گمان برده اند که دنبه حمل است سهو کرده اند و ان را ثریا بجهه آن گویند که باران که در طلوع او واقع شود بزعم عرب امارات ارزانی و بسیاری گیاه بود و آن تصغیر ثروی است مشتق از ثروة بمعنی کثرت مال و تصغیر ان بجهه صغر کواکب است و ثریا را عرب النجم و نجوم الثریا نیز خوانند دبران منزل چهارم بود و علامت ان ستاره ایست روشن از قدر اول که سرخی گراید با چهار کوکب دیگر از آن تاریکتر همه از قدر ثالث برینصورت و بعضی از تشبیه کرده اند بصورت هفت از ارقام هندسه و ان ستاره بزرگ روشن که بر طرف اول بود بمنزله چشم جنوبی ثور است و ازین جهه او را علین الثور خوانند و انکه بر طرف دیگر است بمنزله چشم شمالی ثور است و انکه بر زاویه آنست بمنزله بینی او و تسمیه او بدبران بجهه دبور و تبعیت او است مر ثریا را و ازین جهه او را تابع النجم و تالی النجم و حادی النجم خوانند و ان را مجدح نیز گویند و مجدح بضم میم و کسر دال در لغت چوبی را گویند که دو شعبه داشته هقعه منزل پنجم بود و علامت او سه کوکب خورد است به یکدیگر متصل مانند

مانند سه نقطه که بر سر شین برینصورت و ازین جهت او را اثافی خوانند و بطلمیوس هر سه یکوکب سحابی گرفته و چون بمنزله سر صورت جبار است انرا راس الجبار و راس الجوزا خوانند و هقعه در لغت صورت دایره صغیره سفید باشد و بر پهلو چپ اسپ یا بر سر او و اصحاب خیل او را علامت شامت دانند هنعه منزل ششم بود صاحب روضة المنجمین گوید علامت اندو ستاره است بر مؤخر صورت جوزا و دوری ایشان از یکدیگر بقدر یکذراع و نیم بود و انرا مقدم بجانب شمال مایلند انکه شمالی تر است از اوسط قدر ثالث است و اندیگری از اوسط قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است و هنعه در لغت داغی را گویند که صورت چوگانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند ذراع منزل هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که بمنزله سر هر یک از توامین باشند برینصورت و هر دو از اوسط قدر ثانی باشند و ان ذراع مبسوط گویند چه مقدم طلوع او بر طلوع ذراع مقبوض که شعری شامی است باهر زم این هر دو را ذراع بجهه ان گویند که بزعم عرب هر دو ساق اسد واقعند و منجمان یکی را از دو ستاره ذراع مبسوط که اول آید راس التوام مقدم و مقدم الذراعین و آن دیگری را راس التوم مؤخر و مؤخر الذراعین خوانند نثره منزل هشتم بود و علامت آن دو ستاره است





از صورت سرطان از اوسط قدر رابع با کوکبی سحابی که در مابین آن دو است و انرا معلف سرطان خوانند برانیصورت و بطلمیوس در مجسطی همان معلف را نثره گفته است اما زعم عرب انست که نثره بر منخر اسد است یعنی سوراخ بینی او و نثره در لغت خلطی را گویند که در حین عطسه از بینی حیوانات بیرون آید و خلط اینجا کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود و صاحب روضة المنجمین گوید آن ستاره است از قدر رابع که بعد میان ان مقدار یک باع بود یکی که شمالی بود در سر اسد بود و دیگری از کواکب خارج سرطان برینصورت اما زعم عرب انست که بمنزله دو چشم اسد اند و ازین جهة طرفه گویند جبهه منزل دهم بود و علامت آن چهار کوکبست بر خط معوج بر گردن و سینه اسد برانیصورت و ازین چهار کوکب انکه بر جنوب همه است اعظم بود چه از اول است و قلب الاسد و ملکی آن بود و انکه در شمال همه است با ان ستاره که در جنب کوکب اعظمست هر دو از قدر ثالث اند و آن دیگری از قدر ثانی و زعم عرب انست که این چهار کوکب بر پیشانی اسد اند و لهذا جبهه گویند زبره منزل یازدهم است و علامت آن دو ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر مؤخر صورت اسد

و بعد بینهما بقدر دو ذراع و نیم تخمیناً برینصورت ••• انکه روشن تر است ا
ز ظهر الاسد خوانند و نزد عرب این دو ستاره بمنزله زبره اسد است یعنی
یعنی میان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم بود و علامت او ستاره ایست روشن
از اوسط قدر اول او را منجمان ذنب الاسد خوانند چه نزد ایشان بمنزله ذنب
اسد بود و نزد عرب بمنزله و عاقضیب او و ازین جهت او را قنب الاسد
خوانند و صرفه باین جهت گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود به برودت
و در وقت سقوط او از برودت بحرارت عوا منزل سیزدهم بود و علامت او پنج ستاره
است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر ضلع چپ عذرا بر شکل لامی
که بطرف لب مکتوب باشد ابتداء او از برابر صرفه بود و بر سطری بسوی
جنوب فرآید و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند تا فرجه مانند زاویه پیدا شود
و آن کوکب که بر زاویه بود آنرا زاویة العوا گویند و صورتش اینست ••••
عرب گویند که آن العوا الکلاب یعوی خلف الاسد و بعضی گویند از جهت عطفی
که بر و است عوا گویند کما یقول عویت الشئ ای عطفته و عوا را البرد نیز
گویند از جهت آنکه چون او طلوع کند هوا میل بسردی کند سماک منزل چهاردهم
بود و علامت او یک ستاره است از اصغر قدر اول بر کف دست چپ





عذرا را از سماک اعزل خوانند وصفت او قبل ازین در صور بروج مذکور شده و اینجا
حاجت بتکرار نیست غفر منزل پانزدهم بود و علامت او سه ستاره است
بر خطی مقوس هم از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس سماک اعزل برین
صورت •• و صاحب روضة المنجمین گوید که او را غفر باین سبب گویند که
نزدیک است بزبانا عقرب پس گویا آن را پوشانیده و در کتاب عجایب المخلوقات
مذکور است که او را باین جهة غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نضارت
اشجار از انظار پنهان و پوشیده گردد زبانا منزل شانزدهم بود و علامت آن دو
ستاره است بر دو کفه میزان هر دو از اکبر قدر ثالث یکی را که در طرف جنوب است
کفة الجنوب خوانند و آن دیگری را کفة الشمال و صورتش این است • •
و عرب گویند که این دو کوکب بر زبانا واقعند یعنی بر دو قرن او اکلیل منزل
هفدهم بود و علامت آن سه ستاره است از جنوب تا شمال کشیده بر خطی فی الجمله معوج
سه از قدر ثالث برینصورت ••• و چون بر پیشانی عقرب واقعست ازین جهة او را
اکلیل خوانند چه اکلیل در لغت عصابه را گویند مزین بجواهر که بر پیشانی بندند
قلب منزل هجدهم بود و علامت آن ستاره ایست رنگش از قدر ثانی با دو ستاره
دیگر که از دو جانب او بود هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت اکلیل

برینصورت • قلب العقرب و آن را قلب بجهة آن گویند که بر محل قلب صورت عقرب واقعست و
آن دو ستاره طرفین او را نیاط خوانند یعنی رگ دل شوله منزل نوزدهم بود
و علامت او دو ستاره است که ما بین ایشان یک شبر بود بر نیش عقرب هر دو
از قدر ثالث برینصورت •• و شوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع شده باشد از
ذوات الاذناب چون دم برداشته باشند و لهذا عقرب را شواله نیز گویند یعنی
دم برداشته نعایم منزل بیستم بود و علامت آن هشت ستاره متفرقه است
بر مجره و حوالی آن از صورت رامی برینصورت •••• و عرب تشبیه کرده اند
مجره را بنهر آب و این هشت کوکب را بهشت شترمرغ که بآب خوردن آمده
باشند و آن چهار را که داخل مجره اند و از قدر ثالث نعایم وارده خوانند
باین معنی که در عین آب خوردن اند و آن چهار دیگر را که از قدر رابع اند نعایم
صادره یعنی آب خورده اند و مراجعت نموده اند بلده منزل بیست و یکم بود و
علامت آن فضائیست مابین نعایم و ذابح که در آن هیچ ستاره نیست و از آن
عرب از این جهة تشبیه کرده اند به بلدة الثعلب یعنی خوابگاه روباه چه
دائما آن موضع را روباه از خشن و حصا خالی میدارد و ذابح منزل بیست و
دوم بود و علامت آن دو ستاره است هر دو از اصغر قدر ثالث بر دو شاخ





جدی و بعد بینهما گزی باشد و در میانه این دو کوکب مایل بفوق ستاره باشد
از اصغر قدر خامس و صورت ایشان برین نهج بود ••• و عرب کوکب
میانین را شاة المذبوح خوانند و آن دو کوکب طرفین او را که گویا ذابح او
اند سعد الذابح گویند بلع منزل بیست و سیم بود علامت آن دو ستاره است بر دست
چپ صورت ساکب الماء که مایل الشمال بود از اکبر قدر رابع است و آن دیگری
از اوسط قدر سادس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در میان ایشان باشد
برین صورت • مبلوع و عرب آن ستاره میانه را مبلوع گویند و آن دو ستاره
که بر دو طرف او در آمده اند که گویا آن را فرو خواهند برد سعد بلع و بعضی گفته اند
که وجه تسمیه این منزل بلع آنست که در وقت قصه یا ارض ابلعی ماءک قمر درین
منزل بوده سعود منزل بیست و چهارم بود و علامت آن دو ستاره است از جنوب
بشمال ارتفاع کشیده از یکدیگر دور یکی که شمالی تر است و از اصغر قدر ثالث
بر منکب چپ ساکب الماء است و آن دیگر که از اوسط قدر خامس است
در زیر بغل او است برینصورت •• و این دو ستاره را عرب سعد السعود
گویند بجهة آنکه بزعم ایشان سعادت آن اکثر است چه در حال طلوع او سیر ملایم
و هوا میل باعتدال کند اخبیه منزل بیست و پنجم بود و علامت آن چهار ستاره است

بر کف دست راست ساکب الماء و انرا تشبیه کرده اند بباء لبط انکه شمالی
تر است از اکبر قدر رابع بود و باقی از اصغر قدر ثالث بر این صورت
•• و عرب ما بین را سعد خوانند و دیگر انرا که بر اطراف او بند جبا
یعنی خرگاه او و مجموع را اسعد الاخبیه و بدانکه جمله سعود نزد عرب ده است
چهار از صورت فرس اعظمست اوّل سعد بهایم بود که بر سر او است دوم سعد
همام که بر گردن او است سیم سعد بارع که بر سینه او است چهارم سعد مطر
که بر دست او است و چهار دیگر این چهار سعد نه از منازل قمر که مذکور شد دری
دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال جدی است و دیگری سعد الملک
که بر دوش راست ساکب الماء است و ازین سعود بر احوال هوا و غیر آن حکمها
کنند مقدم منزل بیست و ششم بود و علامات اند و ستاره منکب الفرس و متن
الفرس با آنکه از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن قبل ازین در صورت فرس ا
عظم مذکور شد موخر منزل بیست و هفتم بود و علامات آن دو ستاره جناح الفرس
و سرّة الفرس باشد که هم از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن هم انجا مذکور
شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم و موخر را فرغ الدلو الموخر خوانند
چه ازین چهار ستاره از آن مربع است که ایشان را دلو خوانند بر این صورة ••





و فرغ در لغة اب موضع باشد از دلو که آب از ان بیرون می آید رشا منزل بیست و هشتم
و علامت ان ستاره است روشن •• و سرخ از قدر ثالث برای بطلمیوس و از
اصغر قدر ثانی برغم ابن صوفی انرا جنب المسلسلة خوانند چه از صورت مرأة المسلسلة
است و آن را بطن الحوت نیز خوانند زیرا که بر شکم ماهی است که حاصل میشود
از بعضی کواکب مرأت المسلسلة و بعضی کواکب سمکتین که بحوت مشهور است و چون
ستارگان خورد با این کوکب حلقه زده اند مانند رسنی باین صورت ازین جهت
عرب ان را رشا خوانند چه رشا در لغة رسن دلو بود و طریق معرفت این منازل
چنان است که ثریا که اشهر و اظهر منازل است اوّل او را باید دید و بعد از ان در جانب شر
قی از مدار ماه دبران را طلب باید کرد بمقدار یک نیزه و از جانب غربی بمقدار دو نیزه
شرطین و بطین میان او ثریا بود و چون این منازل اربعه معلوم گردد بعد از ان هر منزلی را
از طرف شرقی و غربی مدار ماه بهمان بعد معین طلب دارند بدین صورت که مرقوم شده
و چون منازل شناخته شود بروج را در آسمان توان شناخت و چون بروج شناخته
شود سایر صور را به تبعیت بروج ادراک توان کرد و قمر هر منزلی را ازین منازل
بیست و هشت گانه در یک شبانه روز تقریبا قطع کند و وجه تقریب سرعت و بطوء حرکت
قمر است چنانکه عنقریب ظاهر شود و در تقویم بعد از جدول ممازجات قمر جدولی

بیاورند و در انجا باز اء هر روزی مصرح نام منزلی نویسند که در نصف نهار آن
روز قمر در آن منزل باشد اعم از انکه پیش از نصف النهار آن روز بآن منزل
منتقل شده باشد یا شب قبل از ان یا بعد از نصف روز سابق و چون قمر سریع السیر بود
و گاه باشد که در یک نصف النهار در آخر منزلی باشد و در نصف النهار روز دیگر بمنزل
سیم رفته باشد و یک منزل در میانه طی شود و باین سبب اسم آن منزل وسطی در جدول
مکتوب نشود و در بعضی تقویمها انمنزل را بلونی دیگر در میانه منزل اوّل و سیم نویسند
و اگر بطی السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در اول منزلی باشد و در نصف نهار
دیگر هنوز در آخر انمنزل بود باین سبب اسم آن یک منزل در جدول مکرر
شود و در بعضی تقاویم نامه چون خواهند که زیاده تدقیق کنند انتقال قمر از منزل
بمنزلی باز اء هر روزی که در آن روز یا شب بعد از ان روز واقع باشد
بیارند بر طریقه انتقال او از برجی ببرجی یعنی اوّل اسم منزل منتقل الیه نو
یسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و این هنگام منا
زل همه مسطور شود و هیچ مکرر نشود و لیکن گاه باشد که چون سریع السیر بود و در محا
ذی یک روز دو منزل مکتوب گردد بان جهت که در اوایل روز یکی از منازل را در
آید و در اواخر شب بعد از ان روز از ان منزل بر آمده بمنزل دیگر رود و گاه باشد





که چون بطی السیر بود در محاذی یک روز هیچ نوشته نشود و همچنان خالی ماند بسبب انکه
در اواخر شبی یکی از منازل در آید و در اوایل روز دوم بمنزل دیگر نقل کند
و چون آفتاب منزلی را قطع کند و مراد از منزل اینجا علامتست نه اقسام یعنی چون
آفتاب از علامت منزلی مفارقت کند هر آینه از منزلی که همان علامت اجتماعست از طلوع
آفتاب در مشرق ظاهر شود و آن ظهور را چون ظهور باقی کواکب طلوع گویند و طلوع هر
منزل که در موسم مطر بود عرب آنرا نوء گویند و طلوع آن باقی را بارح و با طلوع
هر منزلی سقوط پانزدهم آن منزل باشد که آنرا یعنی منزل پانزدهم هر منزل را
اهل نجوم رقیب انمنزل گویند همچنانکه برج هفتم هر برج را نظیر آن برج لیکن مخفی نماند
که تحقیقا پانزدهم هر منزلی لازم نمی آید که ساقط گردد زیرا که این علامات
بر نفس منطقه نیستند و ایضا مسافت میانه علامات هر دو منزل متراقب متساوی
نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه بود که هفدهم ساقط گردد و ایضا
مخفی نماند که اینجا طلوع اگرچه بمعنی آن ظهور است که قبل ازین مذکور شد اما
سقوط بمعنی از خفا نباشد بلکه سقوط هر منزل عبارتست از غروبی که ادرا
ک آن ممکن باشد در حال رؤیت بشرط انکه در غروب سابق از غلبه نور آفتاب مرئی
نبوده باشد و در تقویم طلوع منازل را در صفحه یمنی در میان اتصالات

کلی ثبت کند چنانکه در محاذی روزی که یکی از منازل را در صباح آن روز
ظهور دست دهد علامت طلوع که عین است ثبت کند پس اسم آن منزل
پس علامت لیل متصل یکی از ایام اسابیع و بعضی علامت صباح که صاد است
بجاء علامت لیل متصل یکی از ایام اسابیع نویسند و از طلوع هر منزلی تا
سیزده روز بود لیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز
باشد و طلوع دیگر منازل همه سیزده سیزده بود و در سال کبیسه بعد از طلوع
شرطین هم چهارده بود اما ساعات نبت چنان است که حکماء هند دور
نهاده اند که بر هفت بخش میگردد و هر بخشی را بکوکبی داده اند و آن را نبت آن
کوکب نامیده اند و مدت هر بخشی دوازده زمانی است پس مدت تمام دور هشتاد و
چهار ساعت زمانی باشد و ابتداء دور از زمان اجتماع حقیقی گیرند و تا دوازده
ساعت زمانی منسوب بافتاب دارند و بعد ازان دوازده ساعت دیگر بزهره و
و همچنین بر ترتیب افلاک دوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده
ساعت بعد ازان منسوب بقمر و چون نوبت قمر آخر شود ابتداء از زحل گیرند
تا باز که نوبت شمس رسد بعد ازان بطریق مذکور میگردد تا اجتماع دیگر و چون
اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل گردد و نوبت شمس ابتدا شود و هر

ساعت





نوبت با فتاب رسد آن را حکماء هند نبت مطلق گویند و نُبت بمعنی بر بود
کما فی القاموس و اعراب ساعات منحرفه خوانند و در اختیارات مذموم است
چنانکه امام فخر الملة والدین رازی در اختیارات علائیه از والیس حکیم نقل
کرده که ضرر تباهی حال قمر که عمده محذورات در اختیارات است کمتر است از
ضرر ساعات نُبت و ثلث اول را ازین دوازده ساعات دلیل نقصان
جثه دانند و ثلث دوم را دلیل نقصان مال و ثلث سیوم دلیل بدحالی
و این ثلث آخر قلیل الضرر باشد زیرا که مجاور است به نُبت زهره و در ثلث
آخر نبت مریخ که چهار ساعت زمانی باشد قبل از ابتداء نبت آفتاب گویند از
جمله مهمات حذر باید کرد زیرا که هم منسوب بکوکب نحسی است و هم مجاور نبت
آفتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی بیاورند و نامزد هر روزی
که در آن روز یا شب بعد ازان ابتداء نبت آفتاب باشد آن را در آن
جدول ثبت کنند بسه رقم یکی از رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت
ابتداء نبت دوم رقم دقیقه سیم رقم روز یا شب و گاه باشد که رقم دقیقه نیز نو
یسند و این ساعات که مذکور شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق زمانی بود
زیرا که استخراج آن اسهل است و گاه باشد که چون خواهند زیاده دقیق

و دقایق

کانید آن را یعنی ابتداء نبت را بساعت مستوی بیاورند و در بعضی تقاویم
نامه دو جدول بیاورند و در یکی ابتداء نبت بساعت زمانی ثبت کنند و در د
یگری بساعت مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول
منازل بیاورند و در هر یک ابتداء نبت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند

**باب سیزدهم** در معرفت اوقات صلوات و معرفت قبله از علم نجوم دانستن
آن واجبست معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله است لیکن مخفی نماند
که مصنف اوقات صلوة را اعتقادا و تقیة بمذهب طایفه سنیه بیان نموده اند ما
بدولت حمایت ظل الهی اعنی نواب همایون شاهی موافق مذهب جلیل القدر
امامیه در اثناء شرح ایراد نمائیم تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق
را مفید باشد ان شاء الله تعالی پس باید دانست هر عاقل بالغ را که اول وقت
نماز بامداد آنگاه است که صبح صادق ابتداء طلوع کند قید صادق بجهة اخراج
صبح کاذبست که آن را صبح اول و فجر مستطیل و ذنب سرحان گویند و آن
اول بیاضی بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از
افق و در آن وقت فرض نماز بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز نباشد
لقوله علیه السلام لا یغرنکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل و بعد ازان چون





نوری عریض و منبسط ظاهر شود بنوعی که افق روشن گردد و بیاض اول
مضمحل شود هر آینه ابتداء طلوع صبح صادق در اول وقت نماز بامداد بود
و آخر وقت نماز بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و افضلیت وقت
نزد فرقه ناجیه امامیه از اول طلوعست تا ظهور سرخی از جانب مشرق
اما افضل در اداء صلوة یومیه اول وقت است لقوله ع اول الوقت رضوا
ن الله و آخر الوقت غفران الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق
آنگاه است که ابتداء زیاده شدن ظل مقیاس باشد بعد از زوال اگر فیء
زوال در ارض موجود باشد یا ابتداء حدوث ظل اگر در آن روز فیء
زوال موجود نباشد و این در موضعی صورت بندد که آفتاب بسمت الراس
آن موضع تواند رسید و اول وقت نماز دیگر آنگاه است که انتهای ظل مقیاس
دو برابر مقیاس شود سوای فیء زوال یعنی وقتی که ظل مقیاس مساوی مجموع
ضعف مقیاس و فیء زوال شود اگر فیء زوال موجود باشد یا وقتی مساوی
ضعف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد و این بر روایتی بر مذهب ابو حنیفه
است و بر مذهب شافعی و هم چنین بر مذهب ابو یوسف و محمد که از تلامذه
ابو حنیفه اند و بروایتی بر مذهب ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد

که ظل مقیاس برابر مقیاس شود سوای فیء زوال اما مذهب قویم امامیه
که هر آینه صراط مستقیم است از ابتداء زوال مخصوص وقت پیشین است
تا آنمقدار که فرض آن گذارده شود بعد از آن اول عصر در آید و درین حا
ل هر دو وقت مشترک بود تا آنزمان که بغروب مقدار ادا شود بعد از آن
اول عصر در آید و درینحال هر دو وقت مشترک بود تا آنزمان که بغروب مقدار ا
داء صلوة فریضه عصر باقی ماند و بعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر باشد چنانکه قا
ل الامام الصادق جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوة و السلام اذا زا
لت الشمس دخلت وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخلت وقت الظهر و
العصر حتی یبقی من غروب الشمس قدر اربع رکعات فیخرج وقت الظهر و یبقی العصر
حتی تغرب الشمس و آخر وقت عصر باتفاق جمیع فرق وقتی است که آفتاب
غروب میکند اما فضیلت وقت پیشین درین مذهب جلیل القدر تا آنزمانیست
که ظل مقیاس مساوی مقیاس شود سوای فیء زوال و فضیلت عصر تا آنمقدار
که دو برابر مقیاس شود سوای فیء زوال و وقت نماز شام بعد از استتار
غروب تمام جرم آفتاب است و وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این در
مذهب طایفه سنیه است اما مذهب جمهور فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از
زمان



زمان ذهاب حمره مشرقیه است تا آنمقدار که فرض مغرب ادا شود و بعد
از این وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک گردد تا آنزمان که بنصف شب
مقدار اداء فریضه خفتن باقی ماند پس از آن وقت تا نصف شب مخصوص
خفتن باشد اما فضیلت وقت نماز شام تا زمان رفتن سرخی آفتاب از جانب
مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا انقضاء یک ثلث و نیم است از شب و بعضی دو
دانگ نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت از رسیدن آفتاب است بار
تفاعی که در آن ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه باشد چون دایره عظیمه
فرض کنند که به سمت الراس مکه و سمت راس بلد مفروض بگذرد تقاطع
این دایره با افق آن بلد آن تقاطع که در جهت مکه بود نقطه سمت قبله بود دانست آن بلد
و فصل مشترک میان سطح افق حسی و سطح این دایره را خط سمت قبله گویند پس
چون آفتاب باین دایره رسد قوسی از این دایره که واقع باشد میان مرکز آ
فتاب و افق بشرطیکه از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله بود و چون در آن وقت
سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره اند لاجرم منتصف ظل
مقیاس نیز داخل در آن سطح بود کما تبین فی حادی عشر الاصول پس خط
سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق باشند و هو المطلوب و در تقدیم

تمام بعد از جدول ساعات ثبت جدولی بیارند و در آنجا بازاء هر روزی ساعات
صبح مقدم بر آن روز و ساعات شفق بعد از آن روز که تقریبا متساوی ا
لمقدار اند ثبت کنند بدو رقم یکی ساعات و دوم دقیقه و مراد بساعات صبح زمان مابین
ابتداء طلوع صبح صادق است و طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعات شفق زمان
مابین غروب مرکز آفتاب است و غروب شفق که آنجا عبارت است از بیاض متعرض
در افق غربی و بعد از آن جدولی دیگر بیارند و در آنجا بازاء هر روزی
ارتفاع آفتاب در اول نماز دیگر بمذهب حنفی آنکه مخالف قول محمد و ابو یو
سف بیارند بدو رقم یکی درجه دیگری دقیقه و ما آن را آخر وقت فضیلت
عصر تعیین کنیم و بعد از آن جدولی بیارند و در آنجا ساعات عصر حنفی یعنی زمان
مابین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب
مرکز آفتاب ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت دوم دقیقه و گاه باشد که
دو جدول دیگر بیارند و در یکی ارتفاع عصر شافعی و در دیگری ساعات عصر
شافعی ثبت کنند آن نیز بدو رقم بطریق ارتفاع و ساعات عصر حنفی
و ما آن را آخر وقت فضیلت پیشین تعبیر کنیم و بعد از آن جدول اول یا
دیگر بیارند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله در آن روز
برند



ثبت کنند بدو رقم یکی درجه و دوم دقیقه و شناختن وقت رسیدن
آفتاب بارتفاع سمت قبله موقوف باسطرلاب باشد چنانکه در هر روزی که
اراده این مقصد کنند اول شظیه ارتفاع بر ارتفاع نهند که در عدد و جهت
موافق ارتفاع سمت قبله بود در آنروز پس علاقه بدست گرفته اسطرلاب
معلق کنند و نگاه میکرده باشند هر گاه شعاع آفتاب از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد
آفتاب بر ارتفاع مطلوب بود و در آن وقت ظل مقیاس مسامت مکه باشد و هو المطلوب
و مخفی نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله واقع در مابین المشرقین یا مابین المغربین
بود آفتاب در بعضی ایام فوق الافق بدایره ارتفاعی مذکور نتواند رسید
بدین سبب در آن جدول بازاء آن روزها هیچ ننویسند و همچنان خالی گذارند پس
در آن روزها بحسب این جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون
معرفت وقت صلوة ظهر و عصر موقوف بر معرفت فیء زوال است و آن در
باب ششم معلوم شده است مصنف تنبیه آن نموده میفرماید و اما فیء زوال و
معرفت آن پیشتر معلوم شد پس این حاجت بتکرار نیست باب چهاردهم در
معرفت تاریخ خطاییان حکمای خطا شبانروزی را بدوازده جاء قسمت کرد
ه اند یعنی همچنانکه منجمان ولایت ما شبانروزی را به بیست و چهار قسم متساوی

کرده اند و هر قسمی را ساعتی نامیده اند هم چنین حکماء خطا و ترکستان شبانه روزی را
به او زده قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را اجاع نام نهاده اند و جاغ بلغت ایشان
بمعنی وقت است و اسامی جاغهای ختائی و ترکی باین ترتیب است ارهاء جیتو ئیم قاو
چن لو طر ودو وجی شن یود شینو خائی و این نامها بفارسی موش
و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزنینه و مرغ و سگ
و خوک است باین ترتیب و درین زمان قسم اول را که بزبان ترکی کسکو است سچقان
گویند و قسم دهم را که داقوق است تخاقوی ئیل و همچنانکه منجمان هر ساعتی را به شصت
دقیقه قسمت کرده اند حکماء ختا هر جاغی را به هشت که قسمت کنند پس شبانه روزی
نود و شش که باشد و هر شبانه روزی را به ده فنک قسمت کنند پس نصیب هر جاغی
از فنکات هشتصد و سی فنک و ثلثی باشد و نصیب هر کهی صد و چهل فنک و سه دانگ
و ایضا نصیب هر جاغی دو ساعت مستوی باشد و نصیب هر کهی پانزده دقیقه که ربع یک
ساعت مستوی است و نصیب هر فنکی هشت ثانیه و سی ثالثه و بیست و چهار رابعه کما لا
یخفی علی من له ید فی الحساب و ابتداء شبانه روز چنانکه سبق ذکر یافت کردیم از
کیرند و در آن وقت از جاغ شاه کسکو یک نیمه گذشته باشد و یک نیمه مانده بعد از آن
بپیوسته یک یک جاغ میگذرد تا چون نصف روز شود نیمه از جاغ دو دیلو



گذشته باشد و نیمه مانده و اول روز در وقت تساوی شب و روز در نیمه
جاغ ماو و تونقان باشد و اول شب در نیمه جاغ تو دو و اوق لیکن
حسب طول و قصر شب و روز پیش و پس افتد بخلاف نیمه شب که هرگز متغیر نشود
و سبب آنکه مبادی شبانه روز را از منتصف جاغ اول که کسکو است گرفته
اند یعنی از که نجم آن جاغ معلوم نیست و مقتضی مناسب است که اول از جاغ اول
گیرند و مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف الحقایق نقل نموده
که در بن اختیار شاید که نظر بر آن بوده باشد که چون شب را به نصف ساخته
بجهة مبداء شبانه روز خواسته اند که جاغ اول هم منصف باشد تا بجهة
همان غرض تا تناسب حاصل شود و سالهاء این تاریخ شمسی طبیعی باشند که آن را
بلغت ایشان سیچو خوانند و آن بحسب ارصاد ایشان سیصد و شصت و پنج روز و
دو جاغ و هفت که فنک و سه دس فنکست و این زیاده است بر سال
شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیکی یک دقیقه و سی و دو ثانیه و مبداء سال
آنگاه گیرند که آفتاب در اواسط دلو باشد و خطائیان مبداء سال منتصف
حقیقی دلو میگرفته لیکن به سبب آنکه اوج آفتاب به حسب ارصاد ایشان ثابت و به
حسب ارصاد مشهور متحرک بمرور دهور و اعوام مبداء سال از آنجا انتقال کرده است

و درین زمان در هفده هم دلو می افتد و لهذا اواسط گفته است و اختیار منتصف دلو
درین امر به سبب آنست که بزعم ایشان وقت وصول آفتاب بمنتصف دلو اول فصل
بهار است چه در آن وقت هوا میل اعتدال کند و نبات شروع در نمو نماید پس
اوایل فصلها سال اواسط فصلهای سال ایشان و بالعکس و بجای آنکه منجمان
ومغرب زمین سال را به دوازده قسم کرده اند هر چند متساوی نیست و هر قسمی را ماهی
گفته اند منجمان خطا و ایغور سال را به بیست و چهار قسم متساوی کنند و هر قسمی را
یک کیجه گویند و طریق این تقسیم چنانست که دایره میلی فرض کرده اند که بوسط دلو
که مبداء است گذشته است و لامحاله این دایره متقاطع دایره معدل النهار باشد بر دو نقطه
متقابل آن نقطه که بوسط دلو اقرب است آن را مبداء تقسیم ساخته اند و از آنجا معدل
النهار را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و یازده دایره میل دیگر بمواضع انقسام
گذرانیده تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی اقسام سال زمان وصول
مرکز آفتاب بود بدین تقاطعات و قوسها منطقة البروج اگر چه درین تقسیم مختلف بود اما
ازمنه قطع آفتاب آنها را به متساوی باشد کذا ذکره المصنف فی شرح الزیج و فیه ما فیه و به
مقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو جاغ و چهار که و صد و یک فنک و نصف فنک
باشند و اسامی این اقسام بلغت ایشان بر ترتیب اینست الیهون بحجنغ ... دونشی



کیجه ... سونند بونده شنک مینک دکورور لیجه سیومن میجن شناجن
دامنشو ... بیجو ... جیو شیو بیو یو شیو خلوع سیو لساکون نطالتیون
سیاوسه ... ولجن سیو ... الجن و سال را اگر چه شمسی
حقیقی گرفته اند اما ماهها را قمری حقیقی گیرند و آن از اجتماع حقیقی است دیگر
پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود آن شب را ترکان اول ماه
دانند و اگر بعد واقع شود شب بعد از آن را اول ماه و درین زمان منجمان در اکثر
تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود
آن روز را ماه نویسند و اگر پس از نصف
روز واقع شود روز بعد از آن را و اسا
می این ماهها بلغت ترکی و خطائی
بر ترتیب اینست ارام ای
اکیندی ای او خونج ای ترتو
نج آی بشنج ای التنج آی ینتنج
سکنج آی طوقوز ای اونونج ای
ان برمنج ای حقشفات باط ای و ایام

اشباد و ش

اجتماع حقیقی

| سنين | الاوتاد | فنك |
| --- | --- | --- |
| ا | [illegible] | [illegible] |
| ب | [illegible] | [illegible] |
| ج | [illegible] | [illegible] |
| د | [illegible] | [illegible] |
| ه | [illegible] | [illegible] |
| و | [illegible] | [illegible] |
| ز | [illegible] | [illegible] |
| ح | [illegible] | [illegible] |
| ط | [illegible] | [illegible] |
| ي | [illegible] | [illegible] |
| يا | [illegible] | [illegible] |
| يب | [illegible] | [illegible] |

این ماهها بعینه مثل ماهها عربی بلیست و نه باشند یای الّا آنکه ترکان زیاده
از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده از دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و وجه این خلاف
ظاهر نیست چه هر دو بوضع معیّن است و اوّل ارام ای که مبداء سال قمری حقیقت
و انرا ترکان کلمش خوانند مشروط است بانکه در مابین مدخل و انجی که قسم اخر است
از سال سابق و مدخل دوشی که قسم دوم است از سال لاحق یعنی در حوالی مبدء
لیجن بود مقدم بر آن یا موخر از ان چه اگر مابین اوّل ارام ای و دوشی از
مدت یک قسم سال زیادت بود مبداء ارام ای مقدم باشد بر مبداء
لیجن و اگر کمتر باشد موخر بود و چون چنین باشد در ایام هر ماهی ازین ماهها
قمری مبداء قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد
انماه باشد مثلا در ماه اوّل مبداء قسم دوم واقع شود و در ماه دوم مبدء قسم
چهارم و در ماه سیم مبداء ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم که در وی مبداء
قسم بیست چهارم واقع شود و اگر در ماهی ازین ماهها چنان اتفاق افتد
که مبداء هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود انماه را از ماههای دوازده گانه
ندانند بلکه انماه را باصطلاح ایشان کبیسه باشد و آن را ترکی شون ای و بخطائی شون
گویند و سبب این کبیس انست که چون مدت دوره آفتاب که عبارتست از سال شمسی

حقیقی



حقیقی زیادت از سال قمریست بده روز کسری هر آینه در هر دو سال یا سه سال
یکماه زیاده آید پس آن را شون ای گفته کبیس کنند تا آن تفاوت مرتفع شود
و همیشه اوّل آرام ای در حوالی مبدء لیجن باشد و شرط ایشان منتفی نشود و
چون شون ای تمام شود بعد از ان ماهی در آید که بواسطه بعد از ماه سابق شون
ای بهمان ترتیب که مذکور شد و لامحاله در انماه و در هر ماه که بعد از ان باشد چنان
شود که مبدء قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد
انماه باشد و هم چنین میگردد تا بار که بعد از دو سال یا سه سال احتیاج به کبیس شود و شون
ای بمیان ماهها در آید بعد هذا بر اذهان اذکیا مخفی نماند که چون زمان را امتداد است
وهمی پس انقسام او ممکن باشد باجزاء و چون جزوی از اجزای زمان را مبدء سازند
و از انجا الی غرض متتالیه متساویه از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از ان
مفروض بعدد معیّن شود باعتبار متساویه آن بعض اهل نجوم هر بعضی از ان را
دور گویند بتوهم انکه انتقال هر بعضی ببعضی شبیه است بعود بعضی اوّل و ا
دواری که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیار است از جمله ادوار معتبر چند دور است
که مخصوص حکماء خطا و ترکستان است و از انجمله ایشان را یکدوره است که به
دوازده میگردد اسامی هر یک همان اسامی اقسام شبانروز باشند

یعنی اسامی جاقها که بخطائی و ترکی ستبو ذکر یافته و انرا اقنجان ماد و را اثنی عشری گو
یند و همچنان که جاقها را بدان میشمارند سالها فردها را هم بدان میشمارند پس هر سالی
یا روزی مسمّی بیکی از ان اسامی باشد هم بلغت خطا و هم بلغت ترک و خطائیان را دو
دیگر است که برده میگردد و همین سالها بدان شمارند و اسامی آن ده لغت خطائی
این است ا کاه ب ج بین د تین ه ر د و کن ز کی ح شن ط زم ی کوی و خطائیان
این دورها و دور اثنی عشری ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت
میگردد و آن را دور ستینی میگویند و سالها و روزها بدان میشمارند و گو
یند این دور در شمردن روزها ایشان برای هفته هاست و مصدر در شرح
زیج آورده که مناسب است که خطائیان دور عشری یا اثنی عشری را
بجای هفته و دور ستینی را بجای ماه و ترکیب این دو دور در تحصیل دور ستینی ترکی
این وجه است فتامل ا کازه ب یا جیو ج بین یم د تین یا و ه دجین و کز
ز کن دو ح شین دی ط زم شن ی کوی لو یا کاشیو یب خای لج برزه ید
تیز جیو یه و دیم یو کسی ما یز کن ص یح شین خر یط زم دو ک کوی وی کا شن
کب بود کج بین شو کد تین خای که دوز کو کین حصو کز کزیم کح شین ما کط زم
ل کوی خو لا کاو ولب پی وی لج بین شن لد تین بو له دو شیو لو کسی خای

کرزه



لز کرزه لح شین جیو لط زم یم م کوی با و ما کا جن مب خر بین و مج تین دی مد
و دشن مه کهی لو مو کن شیو مح سین خای مط زم زه ن کوجیو نا کا یم نب تی ماو
نج بین حن ند تین خر نه دو دو نو کن جی نز کن شن نح شین یو نط زم شیو
س کوی خای و چون خطائیان سالها را بدور ستینی شماره و دورها را مقید کنند
بسه نام دور اوّل را شانکون گویند و دور دوم را جانکون و دور سیم را خاون
و این دورها هر چند متساوی اند اما مصطلح شده است که دور اوّل را دور الاعظم
و ثانی را دور اوسط و ثالث را دور اصغر گویند و در ایام ستین این دورها
اعتبار نکنند پس سالها را مقید کنند باین دورها مثلا گویند که این سال پنجم است
از دور شانکون یا سال دوازدهم است از دور جونکون و علی هذا و ابتداء
دور شانکون در سال هشتصد و سیزدهم یزدجردی بوده و مراد ازین قید
آنست که اگر کسی خواهد که در سال بعد ازین تاریخ بداند که انسال داخل در کدام
دور است و سال چندمست از آن دور هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجرد
دی انسال بیرون رود انچه بماند شصت شصت کند باقی القسمت سالها
شد گذشته از یکی ازین سه دور پس خارج قسمت را سه سه طرح کند اگر هیچ نماند
سالها از دور شانکون باشد و اگر یکی ماند از دور جونکون و اگر دو ماند از دور

خاون مثالش خواستیم که در سال نهصد و شصت و شش یزدجردی که زمان
تحریر این شرح است معلوم کنیم که کدام دور است و چندم سال است از آن
دو تفاوت میان دو تاریخ گرفتیم پانصد و پنجاه و سه بر شصت قسمت کردیم باقی
ماند سی و سه سال و خارج قسمت نبود و پس معلوم شد که سی و سه سال تمام
گذشته از دور خاون و سال مذکور سی و چهارم و اختیار تاریخ یزدجردی
درین قید از سایر تواریخ بنابر عدم کسر است و ایشان یعنی خطائیان را
دوری دیگر است که بر دوازده میگردد و در همین روزها مدار تقویم‌شمار ند
و آن را دور اثنی و دور رابع گویند و در اختیارات بران اعتماد تمام کنند و اسامی
آن دوازده بلغت خطائی است اکس ب حیو ج مس د بین ه تن و
چو ز یوح ح دی ط چن ی شبو یا غای یب و بعضی روزها ازین دور بغایت
نحس گیرند و آن دو روز باشند که آن را بخطائی مون گویند یعنی اغبر که بفارسی
خاک رنگ گویند و آن روز یوو یا باشد و بعضی بغایت سعد گیرند و آن نیز دو
روز بود که آن را بخطائی پنه گویند یعنی سفید و آن روز چن و غای باشند
و بعضی محمود گیرند یعنی اهل سعد و آن چهار روز بود که آن را بخطائی خومک
گویند یعنی زود و آن روز حیو و تن و چه و ده باشد و بعضی مذموم گیرند یعنی





قریب به نحس و آن چهار بود که آن را بخطائی میگویند یعنی سیاه و آن روز
کن و من و ین و شیو باشند و علامات آنها این است ــ علامت سعد ه علامت
نحس ع علامت محمود م علامت مذموم و بعضی منجمان این الفاظ را مصرح در
اوراق تقاویم در ازاء هر روز نویسند و بعضی دیگر بجهه اختصار نقطها
الوان موافق لون هر روز نهند و چون نوبت این دور بمبداء اقسام طاق رسید
از اقسام بیست و چهارگانه سال مانند قسم لیجن که اول است و کنجه که به سمت
و شنک و فنک که نجم است روز مبداء آن قسم در دور مقدم بر آن دیر
دوری نهم مذیعنی آنچه در روز نوبت باو رسیده باشد و روز مبداء از قسم
مکرر شود و باقی بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده روز باشد و یکدوره سیزده
روز معلوم نشده است به یقین که درین تکرار مراد خطائیان چیست و بعضی
گفته اند که سبب نسبت است که تا فرق باشد میان این دو دور دور اثنی عشری و
تغییر این دور اولی دانسته اند چه تغییر دور اثنی عشری مستلزم تغیر دور
ستینی و دور عشر نیست و سبب این که تکرار مخصوص باوایل اقسام طاق
نموده اند آنست که مبدء سال لیجن است و آن اقسام طاق است و فرق
مذکور خواسته اند که در اول سال شود و در باقی اقسام فرد هم به متابعت

لیجن مکرر ساختند و بر اذهان اذکیا مخفی نماند که اهل خطا که سالها را با ادوار
مثلث مقیدی سازند چون خواهند که تقیید زیاده کنند سالها را مقید سازند
با بتداء آفرینش عالم و بزعم ایشان مدت بقاء عالم سیصد هزار و شصت و حکیم
فاضل محی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار آورده که سیصد و شصت هزار است
و نیست و بعضی از براهمه زیادت ازین مقدار گفته اند و اینها همه مذخرفات‌اند و
مستبعدات و بر آن دلیلی نیست و هر دون باصطلاح ایشان ده هزار سال است و دور
سال هشتصد و چهل و نهم یزدجردی که گذشته از آفرینش عالم بزعم ایشان نود
هشت هزار و هشتصد و شصت و سه و نه هزار و نه صد و پنجاه و چهار سال
پس درین سال که نهصد و شصت و ششم یزدجردی است از ابتداء آفرینش عالم
هشت هزار و هشتصد و شصت و چهار دون و هفتاد و یکسال تمام گذشته باشد
اما ترکان در شمردن سالها بر دور اثنی عشری اختصار نمایند و اهل آن بجای ش
گفته اند که ما را مبدء تاریخ ایشان معلوم نیست یعنی معلوم نیست که ایشان چه
حادثه را مبداء ساخته اند و سالها بعد از آن و آنان نسبت میکنند و در میان
عجم نیز این دور مستعملست خصوصا در میان اهل سیاق چه بناء محاسبات ممالک در
دفاتر خود بران نهاده اند و اصلا تاریخ دیگر نزد ایشان منظور نیست و چون





مصنف اسامی اجزاء ادوار اربعه و هم چنین اسامی اقسام سنه و شهور دوازده
گانه قمری که ما در شرح از کتب حمل نقل نمودیم در متن نیاورده الحال اشاره
باین معنی نموده می‌فرماید که هر قسمی از اقسام سال شمسی را بلغت ایشان نامیست
و هم چنین هر ماهی از ماهها قمری و هر روزی و سال از روزها و سالها دور
ستینی و دور اثنی عشری و ایضا هر روزی از دور رابع را نامی بلغت ایشان
و آن در زیجات مسطور است و در تقویم تمام تاریخ خطائی را در اضر جدول
صفحه تیری در شش جدول بیاورند و در جدول اول ایام دور ستینی
و در دوم ارقام ایام اثنی عشری و در سیم ارقام ایام دور رابع و در چهارم
علامات اختیارات بحروف یا نقاط ملونه یا بالفاظ مصرحه و در پنجم ایام ارقام اقسام
سنه و در ششم ارقام ایام ماه قمری بیاورند و اسماء اقسام سال و همچنین
اسامی شهور قمری در حاشیه در محاذی روز مبدء هر یک ثبت کنند
و پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری و دور عشری از دور ستینی بمقابلیه
معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستینی دوازده دوازده
طرح کنند آنچه بماند ایام گذشته باشد از دور عشری و لهذا در بعضی تقاویم
دور اثنی عشری و دور عشری متروک باشد لیکن چون اهتمام ایشان بدور

اثنی عشری بیشتر است از دور عشری و ایضاً طرح ده ده اسکان تر آنکه بیشتر از
طرح دوازده دوازده در اکثری تقاویم موافق آنچه مصنف فرموده دور
عشری را ایراد نمایند و دور عشری را ترک کنند و بعضی منجمان اسماء ایام دور
ستینی و دور اثنی عشری و دور رابع همه را مصرح در جدول بعد از جدول ارقام
هر یک نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم تامه مداخل شهور قمری حقیقی و
مداخل اقسام سنه را در میان یکدیگر به ترتیب مداخل در شش جدول ایراد کنند
در ورق مقدم بر اوراق دوازده کانه و در جدول اول اعداد اقسام
و اعداد شهور هر یک بطولی ثبت کنند بارقام هندسی یا جملی و در جدول دوم
اسماء اقسام اسماء سال و اسماء شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور
تامه و ایام تامه یزدجردی که موافق اول آن قسم یا اول آن ماه باشند و در
جدول چهارم ایام تامه دور ستینی که متصل است بر روز مدخل هر قسم و مدخل
هر ماه و در جدول پنجم فنکات که ایام تامه دور ستینی زاید باشند و در
جدول ششم ایام تامه دور اثنا عشری و در بعضی تقاویم جدولی دیگر بعد از
آن بیارند و در آن ایام ناقصه دور ستینی که مداخل اقسام سال و شهور
باشند ثبت کنند و طریق وضع فنکات چنان است که چون فنکات شصت

شود



شود آن را یکی گیرند و مرفوع مره خوانند و چون مرفوع مره شصت شود آن را یکی
گیرند و مرفوع مرتین خوانند و مرتبه مرفوع مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد
بر مرتبه مرفوع مره و مرتبه مرفوع مره مقدم باشد بر مرتبه فنکات تامه کسور باشند
آن را بعد از فنکات در همان جدول وضع کنند و کسور باعتبار تجزیه هر فنکی باشند
به شصت جزو یعنی هر عددی از کسور شصت و یک فنکی باشند و در بعضی تقاویم فنکات
رفع نکنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و جدولی دیگر بعد از جدول
فنکات بیاورند و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی از آن سدس فنکی
باشد و هم درین ورق یعنی در ورق مقدم بر اوراق دوازده کانه در صفحه یمنی
بر شکل آنچه دوازده خانه رسم کنند و در هر خانه نام سالی از دور اثنی عشری
بلغت ایشان یعنی بلغت ترکان و خطاییان بنویسند و درین زمان بلغت
ترکی و فارسی نویسند و نام آن سال که موافق سال مفروض باشد در خانه
وسط فوقانی از آن زایچه ثبت کنند و هم درین ورق تاریخ سال مفروض
و مدخل آن یعنی مدخل لیچن و احکام آن سال همه را بزعم اهل خطایی بیارند
چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل در کدام دورات از دوار ثلاثه
و چندم سالست از آن دور و ایضاً تشخیص نمایند که مبدء سال در کدام روز از

از دور ستینی و چند جاء و که و فنک گذشته از آن روز تا مبداء و نیز کدام روز است
از دور رابع و اسامی هر یک بنویسند و ایضاً ایراد نمایند که از مدخل حقیقی ماهی
از ماههاء قمری که مدخل لیچن در آن واقع شده تا آن مدخل چند مدت شده
و از آفرینش عالم بزعم اهل خطا تا سال مفروض چند دن و چند سال گذشته و سال
مفروض چندمست و گاه باشد که در ذیل این مذکورات تاریخ سال و مدخل آن از
تواریخ اربعه مشهوره نیز بیاورند و ساعت و دقیقه گذشته از اول آن روز یا آن شب
که مدخل سال در آن روز یا شب بنویسند و بعد از اینها احکام آن سال بزعم حکماء خطا
و ایغور بیاورند و ما تمثیل هر یک را در ورق مقدم بر شال صفحه یسری بیاوریم
تا تصور آن بر متعلم دشوار نباشد **باب یازدهم** در معرفت زوایدی که در تقویم
بیاورند چون مصنف از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ شد شروع نمود در بیان
زوایدی که ایراد آن در تقویم مصطلح و متعارف است پس میفرماید که در صفحه مقدم
بر اوراق دوازده کانه تاریخ سال مفروض که مبداء آن وقت حصول آفتاب است
بنقطه از برج حمل و مدخل آن سال بتواریخ اربعه مشهوره و تاریخ خطاییان بیاورند
چنانکه در تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و اجزاء آن کنند پس تعیین روز یا شب
مدخل بحسب هر یک از تواریخ اربعه به ترتیب و در تاریخ خطا اول تعیین نمایند

که مبداء



که مبداء سال مفروض در کدام فنک و که و جاء است و روز مدخل کدام روز است
از ایام دور ستینی و هم چنین از ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل
حقیقی ماهی از ماههاء قمری که مبداء سال در آن واقع است تا مبداء سال چند مدت
گذشته و هم چنین از مدت قسمی از اقسام سنه که مبداء سال در آن واقع است
و ایضاً تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دورات از دوار ثلاثه
و چندم سالست از آن دور و هم چنین چندم سالست از ابتداء آفرینش عالم
بزعم اهل خطا و گاه باشد که در بعضی تقاویم تامه بعد از این مذکورات طالع
سال یعنی بیان استخراج آن بطریق مختلفه بیان کنند و درین مواضع در جمیع
تقاویم اسم شهری که طالع سال بافق آن شهر استخراج کرده باشند مذکور
سازند و باشد که در بعضی تقاویم تامه درجه طالع سال به آفاق مختلفه استخراج
کرده در همین صفحه نویسند و تمثیل هر یک از اینها مسطور گردد انشاء الله تعالی
و در تقویم غیر تام تعیین مدخل بتاریخ خطا متروک باشند و ایضاً زایچه طالع
وقت تحویل آفتاب باول حمل در تحت الصفحه بیاورند بطریقی که در زایچه
اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت اعاده نباشد و مواضع کوا
کب و هم چنین مواضع عقدتین قمر در وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت

کند باین طریق که هریک از کواکب سبعه و عقدتین در هر برج که باشند آن را
در انخانه ثبت کنند از خانه های دوازده گانه زائچه که نام آن برج مفروض در
انخانه مسطور باشند قید مصرح بجهة آنست که گاه باشد که اسم دو برج در یک
خانه مسطور بود یکی بحسب عمل چنانکه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که
برج بحسب عدد تصریح و برج بحسب عمل بعلامت نویسند و ثبت موضع کوکب به
حسب برج صریح باشد و درجات و دقایق که از اول آن برج کوکب بحرکت توالی
قطع کرده باشد یا درجات و دقایق که عقده قمر بخلاف توالی با آن واصل شده
باشد ابتداء از اول آن برج نیز مثبت کنند و سهام را نیز در آن زائچه
و این سهام دلایل چیزهاست از احوال پادشاهان و رعایا و تغیرات هوا
و تسعیرات و وقوع امن و آشوب و چگونگی حصول ارتفاعات که از مواضع کواکب
و آلت بر آن چیزها و درجه طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج که مناسب امر
مطلوب دیگر بود و بیان استخراج تعلق بکتب عمل دارد و اما طریق وضع سهام در
زائچه بر قیاس وضع کواکب است یعنی هریک از سهام در هر برج که باشند
از درجات و دقایق در انخانه ثبت کنند که اسم آن برج مصرح در انخانه
مثبت باشد و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم

مسطور



مسطور باشند سهم السعادت است و سهم الغیب که یکی از آن دو در مال و جاه
و سعادات است و دیگری در رای و دین و عبادات و استخراج این هر دو از موضع شمس
و قمر و درجه طالع نمایند و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زا
ئچه وضع کنند در صفحه علیحده چنانکه زائچه طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهة احکام
فصل بهار باشد و زائچه طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان بجهة احکام فصل تا
بستان و زائچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهة احکام خزان و زائچه
طالع وقت تحویل آفتاب بجدی بجهت احکام فصل زمستان لیکن جمهور
اهل احکام وقتی این عمل بجای آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل
برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد حکم تمام سال
از زائچه آن طالع کنند و زائچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و اگر برج
ذو جسدین باشد زائچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان استخراج کنند و حکم نیمه
آخر سال از آن و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل
و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات جسدین بعد از این در
باب سیزدهم بیاید انشاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زائچه طالع اجتماع و
استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و از آن در احکام بسیار معتبر دانند

و بعضی از منجمان در تقاویم تامه بجهة طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج در
فوق صفحه یمنی زائچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی حقیقی از آن کنند و از جمله امور کلی
که در اکثر احوال در تقویم تام بیاورند ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره
که در میان اتصالات کلی یا در جدول علیحده قبل از اتصالات کلی بازاء
آن در نویسند چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت
میکنند مصطلح و متعارف اهل این زمان نیست و آنچه متعارف است بسبب شهرت آن
بر بعضی ظاهر نیست واجب نموده که ایام مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را
با آنچه سبب شهرت آن شده درین کتاب بیاریم تا ناظر تقویم را مفید باشد
و بالله التوفیق و علیه التکلان **ذکر ایام مشهوره تاریخ عرب** غره سال غره محرم است
و در ولایت عرب درین روز نوروز کنند و به عیش و طرب و لهو و
نشاط مشغول باشند **ایام معدودات** اصحاب زیجات گویند ده روز اول
محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را بایام رمضان تفسیر کرده
اند و بعضی بایام روزه که در ابتداء اسلام فرض بود و بعد از فرضیت ر
مضان منسوخ شده و آن روز عاشورا است و سه روز در هر ماهی و آنچه
در آیه کریمه و اذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسران آنرا

بایام تشریق



بایام تشریق که بعد از این خواهد آمد تفسیر کرده اند و تسمیه آن بمعدودات
بجهة قلت است **عاشورا** دهم محرم است و آنرا عشور نیز گویند بحذف الف و این
روزیست بس محترم چه در اخبار آمده است که کشتی نوح علیه السلام درین روز
با تمام رسید و نور بصر یعقوب علیه السلام درین روز معاودت نموده
و خلاص حضرت ایوب علیه السلام از کرمان درین روز بود و غرق فرعون
و جنود او و نجات بنی اسرائیل درین روز دست داد و چون شهادت حضرت
مظلوم حسین ابن علی علیه السلام درین روز واقع شده در اکثر بلاد درین
روز ماتم گیرند و شیون نمایند و معه در شرح زیج سلطانی از بعضی علماء نقل کرده
است که عاشورا نهم محرم است و آنرا از عشر شتر گرفته اند و شتر در روزی که
آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و روز نهم آب خورد که آن را عشر
الابل خوانند **قرار و فرق نکار** چهاردهم ربیع الاخر است **لیلة الرغائب** اول جمعه ماه رجب است
**یوم الاستفتاح** پانزدهم رجب است و در اخبار آمده است که هر که درین روز
از خدای تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود شود و ازین جهت است که این
روز باستفتاح مشهور شده است چه استفتاح در لغت طلب فتح و نصرت است
و ارباب تواریخ و سیر آورده اند که درین روز ابابیل بامر ملک جلیل

رفع مضرت اصحاب فیل نمود و تزویج حضرت خیر النساء صلواة الله علیها با
حضرت شاه ولایت پناه علی المرتضی صلوات الله وسلامه علیه لا بعده و لا کلی
هم درین روز بوده **مبعث و معراج پیغمبر آخر الزمان** بیست و هفتم رجب است و حکیم مغربی
آورده است که بیست و ششم رجب بود که جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله نازل شده بود و در آن اقاویل دیگر نیز هست **لیلة
البرات** پانزدهم شعبان است و چنانچه عمله ملوک و سلاطین را قاعده چنان است که
چون هر کس از رعایا خراج خود نماید نوشته باو میدهند مضمون آنکه خراج خود
تمام ادا نموده و آن را برات گویند و همچنان حضرت ملک تعالی میفرماید
تا بجهة خلاص مؤمنان از آتش دوزخ براتی بنویسند و بعضی گفته اند
که وجه تسمیه آنست که درین شب نسخه آجال تسلیم ملک الموت نمایند
پس گویا درین شب جمعی را از حیات بری میسازند **لیلة القدر** بیست و سیم
رمضان است مخفی نماند که حضرت رب الارباب جل و جلاله از شبها دو
شب را بجواهر شرف و منقبت بیاراست یکی شب برات و دیگری شب
قدر برات را گفت انا انزلناه فی لیلة القدر و قدر را گفت انا انزلناه
فی لیلة المبارکة لیکن شب برات را ظاهر ساخته و شب قدر را محجوب

کرده اند



کرده اند و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضان است یا در غیر رمضان
و بر تقدیری که در رمضان باشد اختلاف کرده اند که در دهه اول است یا در دهه اوسط یا
در دهه آخر و بر تقدیری که در دهه آخر باشد اختلاف کرده اند که کدام شب است و مشهور
آنست که مذکور شده است و معنی قدر شرف و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده
است از شبهای دیگر و بعضی گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است چه تعیین امور
در انسان تفویض آن بملکی در شب واقع میشود **عید فطر** غره شوال است و عید نام
خود است از عود بجهة آنکه مردم بآن عود میکنند بر وجهی مخصوص یا بجهة آنکه حضرت
ارحم الراحمین عود میکنند بمغفرت بندگان درین روز **شق القمر** شب پنجم و یا بیستم شوال گذشت
و این معجز حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش باشاره انگشت مبارک
خود در این شب ظاهر نموده اند و قصه این قضیه مشهور است **ایام معلومات** قول اهل لغت
در اکثر فقها آنست که ده روز اول ذو الحجه است و بعضی از فقها گفته اند
که ایام نحر است که عنقریب مذکور میشود **یوم الترویه** هشتم ذو الحجه است و ترویه
در لغت بمعنی آب دادن و فکر کردن و تسمیه این روز به ترویه بعضی گفته اند که
آنست که حجاج درین روز شتر و سایر چهارپایان را آب میدهند و آب بر میدارند
و بعضی گفته اند بجهة آنست که خوابی که حضرت خلیل ع در باب قربان کردن

اسمعیل ع دیده بود و تمام روز متفکر بود که چه کار کند تا آنکه آخر الامر ذبح اسمعیل در روز
عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد **یوم العرفه** نهم ذو الحجه است عرفه و عرفات اسم موضعیست
که در مکه معظمه بوده و آن را عرفه بجهة آن گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا بعد از مفارقت در آن
موضع واقع شد یکدیگر را شناختند یا بجهة آنکه جبرئیل ع آن موضع با براهیم ع بیان کرده بود و چون
حضرت خلیل ع بآن موضع رسید آن را بشناخت و این روز را عرفه بجهت آن گویند که حجاج در این
روز بآن موضع میباید رفت و زمانی آنجا توقف باید کرد و بعضی گویند که چون در این روز حضرت
ابراهیم ع تعبیر خواب خود شناختند باین سبب این روز را عرفه گویند **عید اضحی** دهم ذی الحجه است
و اضحی جمع ضحات است و آن گوسفندی را گویند که در این روز قربان کنند باین جهة این روز را
اضحی گویند **ایام تشریق** روز یازدهم و دوازدهم روز نحر مع التشریق و سیزدهم تشریق
تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آن روز وقت اشراق میگذارند
و باقی ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند که خشک کردن گوشت است
در آفتاب چه مساکین حرم در این روزها گوشت قربانی خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق
مقام کردنست در آفتاب چه حاجیان بجهة ادای مناسک حج در این ایام توقف میکنند در
آفتاب و بعضی گفته اند که تشریق بجانب مشرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از ادای مناسک
حج بجانب مشرق متوجه شوند **غدیر خم** هجدهم ذی الحجه بتواتر ثابت شده است که چون

پیغمبر



پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و السلم از حجة الوداع مراجعت نمود در موضعی که آن را غدیر گویند
نزول فرمود پس بفرمود تا بعوض منبر جهازهای شتر بر بالای یکدیگر انداختند و بالای
آن بر آمد و دست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گرفته آنحضرت را بجهة خود
فرمود و در حضور صحابه آن سرور او را وصی و خلیفه خود ساخت و نزول آیه الیوم اکملت
لکم دینکم و ورود حدیث من کنت مولاه درین روز مشهور است و مشهور **ایام البیض**
روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماهی و معنی آن ایام لیالی بیض است چه در
شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب باشد و از حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علی المرتضی
علیه التحیة و الثنا مرویست که چون آدم ع از بهشت بیرون می آمد هیچ سقفی و دیواری
و پوششی بنور آفتاب را از اعضای مبارک وی اثر کرده سیاه رنگ شد و باین سبب
آنحضرت را دلتنگی روی نمود بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و زاری کرد در حال جبرئیل ع
بفرمان ملک جلیل نزول اجلال فرمود و گفت ای آدم اگر خواهی که این سیاهی بسفیدی
و این شام غم بصبح شادی مبدل گردد سه روز روزه دار پس آدم ع بعد از ادای
شکر باری تعالی در روز اول بیض صوم نمود چون شب در آمد ثلثی از بدن مبارک
وی سفید شد و چون روز دیگر روزه گرفت ثلث دیگر سفید شد و سیم روز تمام
اندام آنحضرت از الظلمت بیرون آمد اینست ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از

منجمان روز ولادت و رحلت سید المرسلین و وقایعی که در زمان حیات آنحضرت روی
نموده و همچنین روز ولادت و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین را از اهل ایام
مشهوره دانسته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا گوییم ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله متردد است میان ششم و دوم و هشتم و سیزدهم و اصح هفدهم ربیع الاول و
انتقال حضرت در دوازدهم ربیع الاول دست داده بعضی گویند در بیست هشتم صفر و
ولادت حضرت امیر المؤمنین ع ۱۳ رجب بوده و در بیست شهادت صبح آدینه ۱۹ رمضان و
انتقال آنحضرت ۲۱ رمضان و ولادت حضرت فاطمه ع ۲۰ جمادی الاخره و انتقال آنحضرت ۳ صفر و ولادت
امام حسن ع ۱۵ رمضان وفات آنحضرت ۳ جمادی الآخره و ولادت حضرت امام حسین ع ۳
شعبان و اصح سلخ ربیع الاول گفته اند انتقال آنحضرت ۱۰ محرم و ولادت حضرت امام زین العابدین
علیه السلام ۵ شعبان و وفات یافتن آنحضرت ۲۲ محرم و ولادت امام محمد باقر ع ۳ صفر شهادت
آنحضرت ۷ ذوالحجه و ولادت امام جعفر الصادق ع ۱۷ ربیع الاول شهادت آنحضرت ۱۵ رجب و
ولادت امام موسی علیه ع ۷ صفر شهادت آنحضرت ۲۵ رجب و ولادت امام رضا علیه السلام ۱۱ ذی قعده
شهادت آنحضرت ۱۷ صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلام ۱۰ رجب و اصح ۱۵ رمضان و فات
آنحضرت نیز غایت رجب ولادت امام علی النقی ۲ رجب و اصح ۱۰ ذی الحجه وفات آنحضرت سیم
رجب ولادت امام حسن عسکری علیه السلام ۴ ربیع الآخر وفات آنحضرت ۵ ربیع الاول و ولادت



امام محمد مهدی علیه السلام ۱۵ شعبان اما ایام مشهوره تاریخ روم بر دو نوع بود یکی آنکه موقوف
باشد بر معرفت اول صوم کبیر که منسوب است بطایفه نصاری دوم آنکه موقوف نیست
ذکر آنچه موقوف است بر معرفت صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیره که روزه فریضه نصاریست هفت هفته است
و حسن بصری و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند که آنچه خدای تعالی بر امت عیسی ع واجب کرده بود
یکماه بود و چون آن ماه در تابستان افتاد از فرط حرارت هوا مشقت تمام باحوال مردم راه یافت
پس علمای ایشان در این باب اندیشه نمودند صوم را بفصل ربیع انداختند و ده روز
زیاده نمودند و هم چنین هر قومی از ایشان زیاده میفرمودند تا چهل و نه روز شد و اول
این صوم همیشه روز دوشنبه باشد مشروط بر آنکه از دوم شباط و بعد از هفتم آذار نباشد
صوم نینوی روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر به سه هفته و این سه روز بود و پنجشنبه فطر
نینوی باشد و در کتب تواریخ مذکور است که درین روز یونس پیغمبر ع از شکم ماهی بیرون
آمده و در که آن را نینوی خوانند حاضر شد و مردم چون آنحضرت را بدیدند شاد
گردیدند و در آن روز و دو روز دیگر بشکرانه آن روزه گرفتند الحال ترسایان در این
سه روز بطریق سنت روزه دارند شعانین روز یکشنبه چهل و دوم صوم کبیر باشد نصاری گویند
که درین روز عیسی ع بر دراز گوشی سوار به بیت المقدس درآمده مردم را بشرف دعوت
مشرف ساخته فصح پنجشنبه چهل و پنجم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاری باشد چه در

این روز بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از حضرت عیسی ع التماس نزول مائده
کند و آن خوانی بود از طلاء احمر بمساحت چهل ذرع که در آنجا ماهی بود بریان با پنج رغیف و قدری
سرکه و نمک و سبزی ارباب تواریخ گفته اند که حواریان گفته دوازده تن بودند که در مبادی
بعثت حضرت مسیح بشرف دین مشرف شده بکمر خدمت آنحضرت بر میان جان بسته بودند و از
کعب الاحبار روایت کرده اند که حواری مشتق است از آن بمعنی سفید چه این جماعت
برانکه پیش از ملاقات حضرت نبوی ع جامهای پشمین سفید میساختند موسوم بحواریین شدند
و اسامی ایشان اینست ا شمعون ب یحیی ج توماس د یوفیا ه مرقوس و فطرس ز یحنس ح
یعقوب ط اندرایس ی قلعی یا یعقوس یب سرجس جمعة الصلوب جمعه چهل و هفتم صوم کبیر باشد
نصاری گویند که عیسی ع را جهودان آخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بردار کردند
و آن را جمعة الصلوب خوانند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهل ده روز از قبر بر آمد
و ترسایان این سخن را دروغ میگویند زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید
که قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و
باز میفرماید که و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و شبه آن بود که چون آنحضرت را
بجای دار آوردند و در اثنای آن حال آفتاب را انکساف و ظلمت چنان مستولی شد که
دیدارها از رؤیت باز ماند در آن حال باری سبحانه و تعالی ملائکه را ارسال نمود تا عیسی را

ازان بند



ازان بند خلاص نمودند و یهودی را که باعث گرفتاری آنحضرت بود بجای او
مقرر کردند و آنحضرت را باسمان بردند چون عالم روشن شد یهودی بصورت
عیسی ع در نظر یهودان بر آمده گفتند که این ساحر میخواست که بسحر از چنگ ما
خلاص یابد نتوانست اکنون او را بجا تعجیل باید گشت تا شعبده دیگر پیش نیارد و قصد
صلب او را کردند هر چند وی فریاد کرد که من یهودیم که شما را به عیسی راه نمودم و او را
فرشتگان بآسمان بردند مرا بجای او در بند کردند هیچ باور نداشتند و از حلقش آویختند
عید قیامت شنبه چهل و هشتم صوم کبیر باشد عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت باشد در این
روز نصاری از صوم فارغ شده عید کنند و در معابد خود رفته بدعا و ذکر
اشتغال نمایند و طعامهای معین خورند سعانین صغیر چهارم آدینه بعد از فطر و آنرا
جمعة الشهدا نیز گویند احد الجدید یکشنبه بعد از فطر باشد و این روز را احد الجدید
باین سبب گویند که اول یکشنبه است بعد از عید فطر و در این روز نیز عبادتها
مخصوص کنند سلاق پنجشنبه باشد چهل روز بعد از فطر و گویند که درین روز بود
که عیسی ع شمعون که مقدم حواریان است خلیفه ساخته گفت که بعد از من
ملائکه ادعیه و حروف بر نور به شما رسانیدند و آن انوار به باطنهای شما
راه یافته هر یک از شما بلغه قومی گردید که بدعوت ایشان مأمور باشید

نیطقسطی یکشنبه بعد از سلاق باشد بده روز نصاری گویند این روزیست که
عیسی روح القدس را بحواریان وعده کرده بود فرستاد پس حواریان هریک بقصد بولایتی
رفتند و بالهام ربانی عبارت آن ولایت را یافته با مردم بلغت ایشان سخن گفتند
صوم السلیخین دوشنبه بعد از نیطقسطی باشد و آن چهل و هشت روز است و گویند در این ایام عیسی علیه
السلام بحقیقة دعوت استغراقیت نموده در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه چهل و نهم
باشد جمعة الذهب اول جمعه باشد از صوم سلیخین صوم الیلیا روز سیزدهم باشد از فطر سلیخین
و دوشنبه بعد از آن و این صوم چهل و هشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم
فطر ایلیا باشد ذکر آنچه موقوف بمعرفت صوم نیست عید جلکه بیست و دوم تشرین الاخر استاد
ابوریحان بیرونی در کتاب تفهیم آورده و هم چنین صاحب روضة المنجمین که
جلکه پادشاهی بود که دختران مردم بزور بکشیدی و ازاله بکارت ایشان بکردی
بعد از آن جفت دادی که بشوهر دهند و در آن زمان هشت برادر بودند یک خواهر
داشتند ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود در لباس
زنان بیاراست و بعوض خواهر بمضجع ملک درآمد چون ملک خواست که دست بر
او رساند برجست و آتش شهوت ملک را باب خنجر فرو نشانید و بیت المقدس را
از شر او پاک ساخت پس مردم شادی ها کرده آن روز را عید ساختند



عید بشارت [illegible] اول کانون الاول باشد نصاری گویند که این
روزی بود که روح القدس بصورت جوانی خوشروی در وقت غسل بر مریم ظاهر
شد و مریم از او مجتنب شد گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس
روح القدس باد در دمیده او را بوجود روح الله بشارت داد و مصنف در شرح زیج
سلطانی از حکیم مغربی نقل کرده که بشارت مریم بوجود عیسی در بطن او بیست و نهم
اذار واقع شده لیلة المیلاد یعنی شبی که ولادت عیسی در آن شب بسمت ظهور پیوست
شب پنجم کانون الاول بوده و مخفی نماند که در شب ولادت حضرت عیسی اختلاف
بسیار است مشهور آنست که مذکور شد صاحب کشف الحقایق گوید بعضی گفته
اند که ششم کانون الاخر بوده در قریه قریب به بیت المقدس که آن را
ناصرة الجلیل گویند و از این جهت ترسایان را نصاری خوانند عید قلنداس اول کا
نون الآخر باشد بعضی قلنداس و بعضی قلقداس گفته اند و چنین گویند که ا
سم یکی از ملوک ایشانست و حکیم مغربی گفته است که این روز اول سال
رومیان است دنح خاج شویان ترسا ششم کانون الآخر باشد دنح بدال مهمله و نون
و حاء مهمله تصحیح کرده اند صاحب کشف الحقایق گفته است که معنی دنح طلوع و مراد
طلوع عیسی از نهر اردن که نزدیک دمشق است و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن

زکریا عیسی را به آن بشست و بعضی دیگر گویند مریم آنحضرت را باب معمودیه
بشست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری بدو پیوست
و استاد ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که زکریا عیسی را باب معمودیه بشست و آن
ابیست که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند بآن آب غسل دهند و چون بی
عیسی در آید او را بآن آب نشویند نصاری نشود عید شمع دوم شباط باشد و آن
روزیست که عیسی در آن روز به هیکل درآمد اول نوبت هیکل نام معبد نصاری است
سقوط جمرهٔ اول هفتم شباط باشد سقوط جمرهٔ دوم چهاردهم شباط باشد سقوط جمرهٔ سیم بیست و یکم شباط
باشد جمار بهمین سه رسم باشند و بعد از آن انکسار سرمای زمستان باشد و جمره
در لغة اخگر آتش باشد و زعم ایشان چنان است که در این ایام سه جمره از جانب
بالا بجانب اسفل نازل شود صاحب حل التقویم و صاحب روضة المنجمین گوید
جمره اول در زمین اثر کند و جمره دوم در آب و مصنف در شرح زیج عکس این
آورده یعنی جمرهٔ اول ابر گرم کند و جمرهٔ دوم زمین را و جمره سیم باتفاق
در اشجار اثر کند و قوت نما بحرکت درآید و استاد ابوریحان گوید
که اومیان گفته اند که باین جمره ها شکم زمین گرم شود و از وی بخار برآید و
استاد الشعراء اوحد الدین انوری که در علم نجوم سرآمد روزگار بوده در



تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق این قول است بیت هم جمره بر او رد فرو برده
نفس را هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را و اعراب گویند که این اثر نا
در این ایام از سقوط بعضی منازل قمر است و در این مصر گوید مبنای سقوط جمرات
بر سیر آفتاب و در هر چند گاهی یک روز میان تاریخ روم و تاریخ جلالی که شمسی حقیقی
است تفاوت پیدا میشود پس ظاهر آنست که در سقوط جمرات این تفاوت
باشد اول ایام العجوز بیست و ششم شباط باشد و آن هفت روز بود و در این روزها
خالی از تغیری نباشد میرخوند در روضة الصفا آورده که ایام عجوزه که
منجمان در آخر زمستان در تقاویم ثبت کنند عبارت از ایامی است که
قوم عاد بدعاء هود علیه السلام هلاک شدند و سبب تسمیه این اوقات بایام عجوزه
آنست که در حال هبوب ریاح پیرزنی از آن قوم بزیر زمین رفته
قرار گرفته و بر مقهوران نوحه میکرد روز هشتم باد صعب در آن بدرید
و را بیاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند که از سرما بمرد لهذا
برد العجوزه نیز گویند در قران مجید مذکور است که آن هفت شب و هشت
روز بود در صحاح جوهری از بعضی اهل لغة نقل کرده که نزد عرب پنج روز از آخر سنت
و استاد ابی ریحان گفته ایام عجوزه نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر

زیرا که این روزها آخر زمستان است و یعقوب بن اسحاق الکندی و
عبد الله بن علی الحاسب که مشهور است بعبید الله فلم گفته اند که تغیر هوا
درین ایام آنست که آفتاب درین وقت به تربیع اوج خویش رسید یعنی
بعد اوسط بحسب مسیر و بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که وقتی درست باشد که
اوج در اواخر جوزا ثابت میلاد یوحنا بیست و پنجم نیسان بود و حکیم مغربی در زیج
آورده که بیست و چهارم حزیرانست ابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی
پیغمبر است و ظاهر آنست که یوحنا بغیر حضرت یحیی ع کسی دیگر بوده است که تقویت
دین عیسی نموده انکه اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی را علیحده ذکر کنند و
مصدق این قولست اول ایام بوارح هجدهم ایار است و آن چهل روز است و
در زیج حکیم مغربی بیستم ایار است بوارح جمع بارحه است و در صحاح آورده که باد
گرم است از ابو زید نقل کرده اند که البوارح الشمال الحارة فی اول الصیف
و صاحب حل التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع جبهه زمان ریاح را
بوارح دانند و التقریب چهل روز است و این ریاح را باین سبب بوارح خوا
نند منازلی که این ریاح را بالطلوع آن منسوب دانند از ربع مشرقی شمالی
طلوع میکنند و طرف شمال را بمجاز بوارح خوانند مولد یحیی بن ذکریا بیست و دیگم

حزیران



حزیران باشد ذکران موتویا نهم تموز بود مصنف در شرح زیج سلطان از صاحب کشف نقل
نموده ذکران یادکردنست و اینچنان بود که شخصی که او را فضیلت تمام بوده باشد
روزی که منسوب باو بود او را در معبد خود در آن روز ذکری کنند و همچنین
در روزهای بعد از آن تا وقتی که نوبت بذکران شخص دیگر رسد مثل او و هر مولودی
که در آن مدت متولد شود نام آن شخص کنند که نوبت ذکران او بود مرتبه ذکر او
فروتر است از مرتبه عید اول ایام باحور نوزدهم تموز بود و آن هشت روز بود که در
آن روز آغاز شکستن گرما بود و بعضی ایام باحوره گویند و بعضی از اصحاب لغت
گفته اند که معنی آن لفظ حرارتست در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی نیز
مفهوم میشود و بعضی گویند باحور الفظیت یونانی یعنی روزگار آزموده و از
احوال این ایام استدلال بر هوای باقی سال کنند و استاد ابوریحان
برونی گوید که ایام باحور هفت روز است و این ایام مأخوذ است از بحران
بمعنی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماهها و این
و زمستان اول روز از اند لیل تشرین الاول است و تشرین الآخر
تا آخر هرچه در هر روزی حادث شود از میغ و باران و باد آن ماهها
نیز همچنان باشد و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسد است

و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوت است و صاحب
حل التقویم آورده که اگر در اول هفت روز باد وافر باشد زمستان آن
سال اول سرد بود و ابر و باد و نم باشد آخر خشک گذرد و اگر در آخر
این هفت روز باد وافر باشد زمستان آن خشک گذرد و آخر سرد و نم بود
و اگر در تمام هفت روز باد وافر بود زمستان همه سرد و نم بود گویند که مصریان
در ایام باحور احکام کنند بر احوال زراعت و چگونگی محصولات صوم مارت مریم
اول آب باشد و آن را صوم استیده نیز گویند چه مارت در لغت ایشان سیده است
و سیده را نیز گویند عید تجلی ششم آب بود گویند که در این روز عیسی ع تجلی کرد بر
حواریان از میان ابر و موسی را با خود ظاهر کرد و در زیج مغربی آورده که
تجلی عیسی ع و حضور موسی و الیاس علیهم السلام با او در طور سینا بود فطر
مارت مریم پانزدهم آب بود و پس مدت صوم مارت مریم چهارده روز بود
اول جشن سموم پانزدهم حزیران عمده آخر وزیدن پنجم آب عمده شکستن
گرما پنجم ایلول مقتل یحیی بن ذکریا بیست و هفتم آب باشد و در زیج خاقانی مذکور است
که بیست و نهم آب بود و سبب آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است
و در کتب تواریخ مذکور عید الصلیب سیزدهم ایلول باشد کوشیار و محی

الدین



الدین مغربی در زیجات خود آورده اند که عید الصلیب چهاردهم ایلول است
و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده آتش طلب چوبی که حضرت مسیح را
بر آن چوب صلب کرده بودند مینمود و بعد از تجسس آن چوب را در این روز
با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام است پس هر
یک آن را برابر شکم مرده می نهادند بر آن یک چوب زنده شد و از اندو
چوب دیگر اثری نیافتند و بواسطه این وجدان عیدی کردند و این محض لیست
پس عظیم زیرا که او نیز حضرت عیسی ع بنا بر نقل قاطع اصلی ندارد و پس چگونه
بر حدیث چوب اعتماد بود ذکر ایام مشهوره تاریخ فرس نوروز عامه اول فروردین ماه
بود مصنف از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که بزعم مجوس این است
که این روز آن روز است که خدای تعالی عالم را آفرید و کواکب را
امر کرد بسیر کردن از اول و آدم ع را در این روز آفرید و از این جهت نوروز
گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید هرب او را شلیخ گویند در جهان
طواف میکرد چون باذربایجان رسید در این روز بر تخت از این نشست
مرصع بجواهر و آن تخت در موضعی بلند بود و روی در مشرق چون آفتاب
از مشرق برآمد در تخت و تاج جمشید افتاد شعاع روشن ظاهر شد مردمان

شادی کردند گفتند این روز نو است که دو آفتاب برآمد یکی از مشرق و دیگری
از مغرب و آن روز جشنی عظیم ساختند و اصل نام او جم بود از این جهت اشاع
جمشید گفتند چه شید بلغت ایشان شعاعست **نوروز خاصه** فروردین ماه گویند در
این روز دیگر باره جم بر تخت نشست خاص و عام او را بدیدند و اسمها نیکو نهادند
و گفت خدای تعالی شما را بیامرزید و فرمود تا غسل کردند به آب پاکیزه و حق سبحانه
و تعالی را شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و باین جهت آن روز را
نوروز ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نو
روز عامه گویند اکابر نوروز اول تا نوروز دوم حاجتهای مردم برآور
دندی و در نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی و مجرمان را
عفو کردندی و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدندی **آبانگاه** روز دهم فر
وردین ماه بود روز دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه قبل ازین مذکور
شد و گویند این نام فرشته ایست که بر آب موکلست پس اگر درین
روز باران بارد آبانگاه مردان باشد پس مردمان بآب درآیند و اگر با
ران نبارد آبانگاه زنان باشد و زنان درآیند این عمل را خود نیکو دا
نند **ابریزان** سیزدهم تیرماه بود وجه تسمیه او آنست که گویند در زمان ملوک عجم





چند سال باران نیامد و درین روز بجماعت دعا کردند در وقت باری سبحانه
و تعالی باران فرستاد و بدان سبب مردمان نشاط و شادی کرده آب
بر یکدیگر ریختندی و شادی کردندی و الحال در بعضی شهرهای عراق و فا
رس این رسم مرعی دارند لیکن در سیزدهم تیرماه جلالی و این روز را
فرسیان تیرگان نیز خوانند و گویند درین روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد
بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بوی دهد پس حکما تیری مجوف
را از ادویه پر کردند و در وقت طلوع آفتاب آرش آن تیر را از جبال
طبرستان رسانید و شاعر درین باب گوید **بیت** از آن خوانند آرش را
کمانگیر که از آمل بمرو انداخت او تیر العهدة علی الراوی و از غایت بعد فضلا
این قضیه را تاویلات کرده اند **مهرگان عامه** شانزدهم مهرماه بود فارسیان این
روز را تعظیم کنند بجهة آنکه ضحاک طاغی بود و فساد بسیار میکرد و خلایق از او
در عذاب بودند درین روز فریدون او را بگرفت و در زمین بابل در بند
کرده بکوه دماوندش فرستاد پس درین روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن
هر سال در آن روز زمزمه میکردند و در وقت طعام بنابر تعظیم یزدان سخن نمی
گفتند و همه روز بشکر حق مشغول بودند **مهرگان خاصه** بیست و یکم مهرماه بود

---

و این روز را تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه و خاصه **رکوب کوسج** اول ماه آذر بود
و صاحب روضة المنجمین و هم چنین صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت
این روز قصه آورده اند بس مضحک و الحاصل آنست که حکایت کنند که پادشاهان
عجم درین روز از دکاکین ولایت خود هر سال بطریق خراج یکدرم سیم می
ستانیده اند چنانکه شخصی کوسه یک چشمی بر چهارپایی نشسته با پنجاه مرد از
غلامان پادشاه که تابع او بودند در آن محل کوسه کلاغی در دست گرفتی
و مروحه در دست گرفته خود را بدان باد زدی و از هر دکانی یکدرم سیم بدین
وضع مقبول ستاندی و چنین رسم بودی که اگر بازاریان در دادن
یکساعت تعلل مینمودند کوسه بغارت دکان ایشان میکرده از صباح
تا نماز پیشین هر چه جمع می شد تعلق بسرکار پادشاه داشت و از آن وقت تا نماز
دیگر حق السعی کوسه و غلامان بحصول میرسیده اما اگر کوسه بعد از نماز
دیگر به بازار درآمدی آنقدر که توانستند زدندی و داوری نبودی و
هیچکس باز خواست نکردی و چون هر سال درین روز این واقع میشد
این روز بر کوب کوسج شهرت یافته است **بهمنجنه** دوم بهمن ماه باشد فارسیان
درین روز سپند با شیر بخورند تا حفظ بیفزاید و در بعضی بلاد مهمانی





کنند بخوردنی که در وی جمیع حیوانات باشد **شب سده** شب دهم بهمن ماه باشد
سده بلغت ایشان آتش ملتهب مشتعل را گویند و چنین آورده اند که چون فریدون
بر ضحاک ظفر یافت مردم را نیز عقوبت و سیاست بهر چه مستوجب آن
بودند میکرد از آنجمله ضحاک را طباخ ارمائیل نام که در زمان او مردم کشتی و مغز
سر ایشان را بجهة ماران ضحاک چنانکه مشهور است بیرون کردی او را فریدو
ن گرفت و خواست که وی را بعقوبتی که بدتر از آن نباشد بکشد طباخ گفت
ای پادشاه جهان بخش در زمان ضحاک هر روز یک کس را از دو کس که بمن
میدادی که بکشتم آزاد میکردم تو باید که بدین نیکی که کرده ام بمن عمل نمائی
و صدق این سخن را آنک آن مردم بکوه دماوند پناه برده اند فریدون با لشکر
سوار شده و متوجه کوه شد تا آن مردم را بشهر باز آرد و چون بمقصد نزدیک
رسیده شب درآمد راه گم کردند پس بفرمود تا آتشها برافروختند و
مردم گریخته چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلقی عظیم از آزاد کردگان
طباخ جمع آمدند فریدون در آن شب شادیها کرد و جشنی فرمود و طباخ را
مهمغان نام کرد یعنی بزرگ گبران و دیگر هر سال فرسیان درین شب آتش
می افروختند و حالا در بعضی بلاد این قاعده مرعی دارند لیکن در دهم

بهمن ماه جلالی و نقل دیگر در این باب آنست که هوشنگ که او را البسر چهارم
آدم صفی دانند در کوه اصطخر فارس ماری را بدید و چون او هرگز مار ندیده بود
متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما اند همانا که این جانور دشمن ماست که سر
از خط اطاعت ما برداشته است سنگی برگرفته قصد آن مار کرد او گریزان
شده در زیر خس نهان شد و چون سنگ بجای او انداخت در حال خطا شده بر سنگی
دیگر آمد و از ملاقات حجرین آتشی جسته در آن خس افتاد و مار بسوخت و چون
آتش علم زد هوشنگ چون آتش هرگز ندیده بود از هوش برفت و بعد از آن
گفت همانا نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن قبسی برداشت
برداشت بر سر کوه اصطخر برافروخت و از آن عصر باز پرستش عنصر نار
در میان فرسیان شیوع یافت و آن شب جشنی فرمود آن شب را سده
نام نهاده و شعر ملک الکلام فردوسی طوسی برین مقام شاهد است
و هو هذا شعر شب آمد برافروخت آتش چو کوه ٭ همان شاه بر گرد شاه آن گروه ٭
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد ٭ سده نام آن جشن فرخنده کرد ٭ ز هوشنگ
ماند این سده یادگار ٭ بسی باد چون او دگر شهریار ٭ و صاحب ملل القوم
گوید که این شب را جهة السده گویند که بنجاه شب و بنجاه روز بنوروز

مانده



مانده باشند باد بره بیست و دوم بهمن ماه باشد گویند در هفت سال در ایران
باد نیامد و در این روز شبانی پیش کسری آمد و گفت که دوش انقدر
باد آمد که موی بر پشت گوسفندان به جنبید در آن روز نشاط و شادی
و خرمی کردند و آن روز باد بره شهرت یافت کهنبار چنانکه در کتب سماوی
مذکور است که خدای تعالی عالم را به شش روز آفرید مجوس در کتاب زند که
منسوب بزردشت حکیم است نقل کنند که خدای تعالی عالم را به شش گاه آفرید
اول گاه اول یازدهم دی بود اول دوم یازدهم اسفندارمذ اول گاه
سیم بیست و ششم اردی بهشت ماه بود اول گاه چهارم بیست و ششم خرداد
ماه و اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم سی و یکم ابانماه که اول
خمسه مسترقه باشند و هرگاه بنجروز باشند زردشت در کتاب خود چنین گفته است
که در کهنبار اول خدای تعالی آسمانها را آفریده و در دوم ابر و در سیم
زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی
از اهل فرس تعظیم این روزها کنند و خانها را آراسته کنند و بلهو و طرب
اشتغال نمایند و مبادی این ایام بر تقدیریست که خمسه مسترقه در آخر
ابانماه باشد و تعیین کهنبار برین وجه از زیج ایلخانی منقول است

و کوشیار جیلی در زیج جامع آورده که اول گاه اول ۱۶ اردی بهشت ماه
و اول گاه دویم ۲۶ تیر ماه و اول گاه سیم ۱۰ شهریور ماه و اول گاه چهارم ۱۵
مهر ماه و اول گاه پنجم ۱۱ دی ماه و اول گاه ششم اول خمسه مسترقه است که در
آخر اسفندارمذ ماه بود اول فروردگان روزی بود که ده روز با اول فروردین ماه
مانده باشد و چنانکه عقیده مسلمانان برین وجهست که روز جمعه زیارت
مقابر اموات خود نمودن بهتر است و همچنین اعتقاد فارسیان چنان بود
که درین ده روز زیارت و ختم ها کردن بهتر است و گویند روان مردگان حضور
یابد و موبدان و برهمنان در این ایام بجهة ارواح مردگان خود زند
خوانند نوشتن رقعه کژدم پنجم اسفندارمذ ماه باشد در کتاب عجایب المخلوقات
مذکور است که درین روز از وقت طلوع تا طلوع آفتاب فرسیان رقعه نو
یسند بجهة دفع مضرت عقرب و هوام و آن را بر سر دیوار خانه چسبانند و
چهارم که صدر خانه بود خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه کژدم
رسم فارسیان نیست بلکه چیزیست محدث که عوام بکار میدارند
و آن براین جهت سح قنه قنه بجری ما قوطا و بعضی گویند فریدون
درین روز طلسمات فرمودی و سموم حیوانات را ببستی و موید این

رقعه

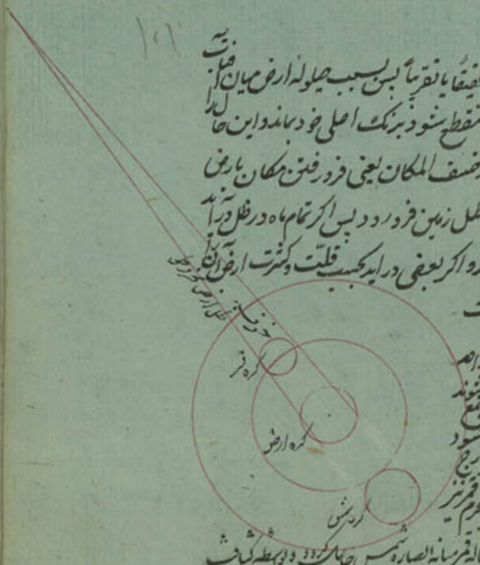


رقعه نوشتن از پیش افریدونست انکه فارسیان درین رقعه می نویسند
که بنام ایزد و بنام بنوافریدون و عرب درین رقعه بنویسند که سلام
علی نوح فی العالمین و جمعی مردم افریدون را نوح خوانند و بعضی اهل فرس
این روز را مردگیران گویند بسبب آنکه زنان در این روز بر شوهران
تسلط می نمودند و مطالبها میکردند ذکر ایام مشهوره که مبنی بر معرفت آفتاب نوروز سلطانی
روزی بود که در نصف آن روز آفتاب بدرجه اول حمل رسد بشرط
آنکه در نصف نهار مقدم در آخر حوت بود نوروز خوارزمشاهی اول آن نوروز بود
که آفتاب در درجه شرف باشد غایت حوت فصل ربیع پانزدهم ثور بود آخر ایام
مطر بیستم ثور بود اغاز گرما پنجم جوزا بود امتزاج فصلین پانزدهم جوزا باشد و هم چنین
پانزدهم سنبله و قوس و حوت اول چله تابستان اول سرطان بود غایت گرما
پانزدهم اسد باشد اعتدال فصل خزان اول میزان بود اول چله زمستان اول جدی بود
شب یلدا آن اول جدی بود غایت سرما پانزدهم دلو بود نوشتن رقعه
کژدم بزعم اهل هند پنجم حوت بود و هندوان درین روز رقعه کژدم نویسند
و گویند درجه پنجم حوت حشرات دارد و اهل عراق اول رسیدن یک تمر
از ثمرات را نیز داخل ایام دانسته و در تقاویم نویسند و دیگر از جمله

اموری که در تقویم بیاورند مواخره کسوف و خسوف است چون حادثهٔ خسوف و کسوف
دو امر غریب اند و همه کس را به تحقیق آن رغبت می افتد واجب نمود
تحقیق هر یک بر سبیل اختصار توضیح اما خسوف چون قمر فی نفسه جرمیست
مکدر و مظلم و چنانکه قبل ازین در باب دهم مذکور شد کسیف و صقیلی است و کسب
نور از آفتاب نماید همچو آینه به سبب شعاع آفتاب که بر وی افتد روشن و چون کرهٔ ارض نیز
کسیف است لامحاله او را ظلی در خلاف جهت آفتاب بر افراشته شود و چون جرم آ
فتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده لاجرم ظل
ارض مخروطی الشکل باشد و برصد و حساب معلوم کرده اند که راس این
ظل با فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را دهنوز تمام باشد دائما
این ظل در مقابل آفتاب متحرک باشد چنانکه اگر آفتاب فوق الارض بود مخروط
ظل تحت الارض باشد و اگر آفتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض
باشد و چون مرکز آفتاب دائما ملازم سطح منطقة البروج باشد چنانکه عقلا
سلیمه بر آن شاهد است و از آنچه گفتیم لازم آید که هر گاه ماه در وقت
استقبال عدیم العرض یا قلیل العرض بود یعنی در احد العقدتین یا حوالی
آن باشد در میان مخروط ظل افتد چه در ینحال آفتاب و ماه و زمین هر سه

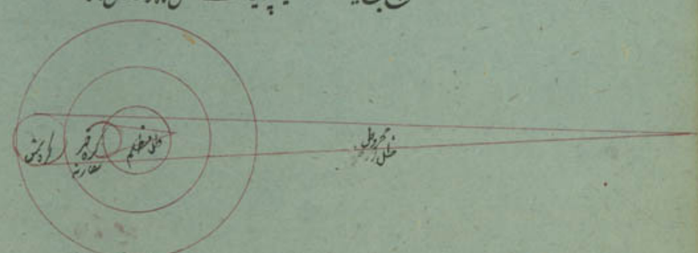


در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا یا تقریبا پس بسبب حیلوله ارض میان آفتاب
و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی خود بماند و این حال را
خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان با زمین
چه درین حال ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه در ظل در آید
آن را خسوف کلی گویند و اگر بعضی در آید بحسب قلت و کثرت ارض آن
خسوف جزئی گویند و اینست




و اما کسوف چون نیرین در احد
العقدتین یا حوالی آن مجتمع شوند
بنوعی که چون خطی از بصر خارج شود
و بجرم شمس واصل گردد بجرم قمر نیز
گذشته باشد درین حال لامحاله قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد و بواسطه کثافت
قطع نور شمس از ابصار کند بعضا او کلا و چون قطعه ظلمانی ماه درین حال بجانب
ارض بود برنگ اصلی خود نماید پس چنانکه مظنون گردد که آفتاب سیاه شده است
و این حال را کسوف گویند که در لغت بمعنی قطع نور باشد و منکسف بحجب احتلاف

تقاطع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود و دون بعضی بخلاف تقدار
منخسف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه اینجا لت نفس ماه را عارض شود کسوف



عادت قوم این جاری شده است که در آخر تقویم مواخره خسوف و کسوف بیاورند
از جهت آنکه ایراد آن در اول تقویم تفال او تیمنا نیک نباشد چه از اب
احکام این دو حادثه را اشارات نموده نویسند و ساعات گذشته از اول
روز یا اول شب در ابتدا و وسط و انتها مکث و ابتدا تمام انجلاء و همچنین ساعات
گذشته از ابتدا خسوف و کسوف تا انتهاء انجلاء و مقدار منکسف و منخسف تعیین نمایند
تفصیل این کلام محتاج است چه احکام آن است که احوال کسوف و خسوف جزوی
با کلی با مکث نه است به در وسط و تمام انجلاء و احوال کسوف و خسوف کلی با مکث بیخ اربعه
بدو ابتدای مکث وسط ابتدای انجلاء و تمام انجلاء و چون اخبار بوقوع خسوف با

کونه کنند



کونه کنند ساعات گذشته از اول روز یا اول شبی که در آن خسوف و کسوف واقع
شود تا زمان هر یک از احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین مقدار منخسف و
منکسف چنانکه اگر کلی باشد قید تمام جرم نمایند و اگر جزوی باشد مقدار آن از اثنی
عشر اصبع و طسوج و شعیر مذکور سازند چه ارباب حساب تمامی جرم هر یک از نیرین را شش
و اثنی فرض کنند و هر و اثنی را اصبع و هر اصبعی را طسوج و هر طسوجی چهار شعیر و مقدار منخسف
و منکسف از این مفردات تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم لون ماه در زمان
وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر عرض قمر در آن زمان کمتر از ده دقیقه باشد
گویند لون ماه نهایت سیاه بود و اگر میانه ده دقیقه با بیست دقیقه باشد گویند
سیاه مایل بسبزی بود و اگر میانه بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بسرخی بود
و اگر میانه سی و چهل باشد لون سیاه مایل بزردی بود و اگر میان چهل و پنجاه بود گویند
اغبر بود و اگر میان پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع و عاشر
زمان وسط خسوف و کسوف را با خیروان بیاورند و ابونصیر قمی که یکی از علمای
احکام است طالع و عاشر هر دو را بجای وسط اشیاء کرده است و در بعضی تقویمها مدیر
طالع و مدیر جزو را که مراد کوکب مستولی باشد بر نهند و موضع ایراد نمایند چه
مدار احکام خسوف و کسوف بر آن است و معنی مستولی به از این در باب هم

معلوم کردد ان‌شاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف را از ذیل آن تعقیبات
که مذکور شد بیاورند و مباهره خسوف و کسوف را که چه جمیع احوالات آن تحت الارض
باشد و در تقویم نبویسند چه جمهور اهل احکام بر آنند که آنرا اثری نیست و احکام طالع
تحویل سال از احوال اصناف الناس و چگونگی حصول ارتفاع و بای احوال از قحط و خصب
و امن و آشوب و صحت و فرض و کیفیت ولایت علی سبیل الاجمال در ورق مقدم
بر اوراق دوازده گانه نویسند و اگر قران علویین در سالی بوقوع آید و احکام آنرا علیحده
در ذیل احکام طالع تحویل سال ایراد کنند و همچنین احکام اجتماع و استقبال و اتصالات کلی در سر
ماهی بر سر ورق آنماه مخلوط به یکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم نامه احکام اتصالات کلی را
در صفحه یمنی و احکام اجتماع و استقبال را در صفحه یسری نویسند و در بعضی دیگر تاریخ ولادت
و رحلت انبیا و ائمه و اولیا و علما و سلاطین با ضعیفه نویسند و همچنین تاریخ جلوس
ایشان و حروب ایشان با یکدیگر غیر از احکام طالع تحویل نویسند و بعضی از منجمان طول و
کواکب سبعه سیاره و خطوط ایشان در بروج اثنی عشری و احکام اختلاجات اعضا و احکام
قوس و قزح و ارباب ساعات و آنچه بر ین باید مثل احکام غالب و مغلوب و معرفت
رجال الغیب و منسر المجره و احکام زلازل و اعود و ذوذوابه و معرفت جهت لشکر و احکام
زجر الفال و اوقات وقوع و شرایط ادعیت الاهله و احکام چگونگی وقوع اهله در بروج




در اوراق مقدم بر اوراق دوازده گانه مؤخر از اوراق احکام طالع تحویل سازند و معرفت
آنها محتاج به بیان نیست و آنچه محتاج باشد و در سر همان صفحه شرح آن داده باشند
و در اکثر از تقاویم اختیارات ایام فرس و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب
سیاره و حالات او و همچنین بودن قمر در بروج اثنی عشریه در اوراق مقدم بر اوراق
دوازده گانه و مؤخر از اوراق مذکوره نویسند این شعب معروف آنچه متداول است در این
زمان از تقاویم نامه و الیف اشتهور در ترتیب جداول این شعب که مذکور شد
و در بعضی تقاویم نامه تسییر درجه طالع تحویل سال و همچنین تسییر درجه مریخ در
وقت تحویل و رسیدن تسییر هر یک بدلایل اصلی و تقاویم سبعه منحوسه و العاد
کواکب از مرکز عالم و تاریخ یهود و غیره ذلک مثل مراکز بحران و سهم الحوادث
و رباطات و طبایع منازل قمر و ارباب حدود و وجوه موضع هر یک از کواکب
سیاره از اموریکه باین احتیاج کلی نیست ایراد کنند و تعرض باینها موجب
تطویل است لیکن بار توضیح و تنقیح در شرح لازم است از اطناب و تطویل
چاره نیست اما تسییر از جمله اعمال احکامیان است و آن تصور کردن حرکت نقطه
از منطقة البروج بر صورت طالع بر توالی بروج چند و بحقیقه آن حرکت
متحرک نباشد و اهل احکام گویند که آن عبارت از رسیدن اثر

دلیل اول بر لیل ثانی یا از امتزاج دو دلیلین استدلال یکی از حوادث مقبله حاصل
شود و نزد ایشان تسییرات پنج نوع است از آن جمله تسییر تحویلیست که درجه
طالع تحویل یا موضع کوکبی را که در صورت طالع باشد هر شبانه روز پنجاه و نه
دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت دهند و بهر دلیلی از دلایل
اصلی که رسد حکم بر شیئی از حوادث نمایند و مراد از دلایل اصلی مراکز
بیوت اثنی عشریه و موضع جرم و شعاعات هر یک از کواکب سیاره
و موضع هر یک از عقدتین قمر و سهام مستعمله است در صورت طالع و تسییر
درجه مریخ را در تقویم خاص بواسطه استدلال بر امن و آشوب عمل کنند چنانکه
در هر وقت که تسییر مریخ بجرم زحل یا بشعاع تربیع و مقابله او که در صورت
طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد طالع حکم کنند بر آنکه در وقت فتنه زدی
نماید خاصه که در صورت طالع یا قرب آن مقابله یا تربیع نحسین واقع شده
باشد و اگر بجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس او رسد حکم بضعف فساد و آشوب
کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی بیاورند و در آنجا تسییر درجه
طالع بازای هر روز ثبت کنند به رقم اول برج و دویم درجه سیم دقیقه و
جدولی دیگر بیاورند و در آنجا هر یک از دلایل اصلی را بازای هر روزیکه تسییر




بابدبیل رسیده باشد ثبت کنند و آنرا مردودات خوانند و گاه باشد که جدولی
دیگر بیاورند بعد از این و صاحب موضع تسییر را در آن جدول ثبت کنند چه آنرا نیز
در احکام مدخل است و بعد از این سه جدول دیگر بجهة تسییر درجه مریخ و دلایل او بر
ترتیب مذکور بیاورند اما سبعه منحوسه هفت کوکب نحسند که اهل احکام آثار آنرا
توهم کرده اند متحرک بحرکت معکوس بطریقی که چه کیه از این جمله است و بعضی
گویند که این کواکب در تحت فلک قمر در کره آتش پیدا شده و ایشان خلفاء و نواب
کواکب سبعه اند و لهذا ایشانرا انواء النجوم خوانند و بطلمیوس هم در کتاب
ثمرة الفلک باین معنی اشاره فرموده و ابن فرخان طبری در مدخل خود تصریح
نموده اسامی هر یک از این کواکب با تقویم ایشان که در بیست و پنجم مرداد ماه
سنه نهصد و شصت و شش یزدجردی استخراج شده اینست ۱ کید ۲ غنطیط ۳ علم
۴ هرموش ۵ کلاب ۶ ذوذوابه ۷ لحیانه و در تقویم این اسامی در اول هر ماهی
در از ماههای جلالی در صفحه یسری در هر موضع که لایق دانند نویسند و در بعضی
تقاویم وقت مقارنه قمر را با این کواکب استخراج کرده بطریق حالات در میان
نظرات نویسند و در اختیارات آنرا از جمله محذورات دانند چنانکه جمهور از این
کید را اعلامات هر یک بر این وجه است ع مع کید لط مع غنطیط یم مع علم مشه

مع سروش ب مع کلاب بر مع ذوذوابه بح مع لحیانی اما ابعاد کواکب از مرکز عالم
چون هریک از سیارات را افلاک متعدد است چنانکه سبق ذکر یافت
مرکز همه نه مرکز عالم لاجرم ابعاد این کواکب از مرکز عالم مختلف شود و سلطان
المغفور در زیج جدید متعرض طریق استخراج ابعاد این از مرکز عالم شده است و پس
ظاهر التعرض ابعاد کواکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس از مرکز
عالم بازای هر روزی در جدولی بعد از جدول میل ایراد نمایند و ابعاد قمر را
در جدولی بعد از جدول عرض او به رقم یکی درجه دویم دقیقه و مخفی نماند که
این درجات در شمس باجزائی است که نصف قطر خارج مرکز او بان اجزا
شصت گیرند و در قمر باجزائی است که نصف قطرهای او شصت باشد و نظر تقویم را
اگر معرفتی بحساب نجوم بوده باشد چون بعد شمس را دو الجم ه ثانیه و همچنین
بعد قمر را انج ه ثانیه ضرب کنند بعد هریک حاصل آید باجزائی که نصف قطر
ارض واحدی باشد از ان اجزا و چون هریک از بند و حاصل الضرب را در مربوع
یکهزار و دویست و پنجاه و دو فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف قطر ارض است و از کانب
کانب لب ضرب کنند و حاصل مرفوعات را از جنس فرسخ سازند بعد هریک
از نیرین از مرکز عالم بفراسخ معلوم گردد اما تاریخ یهود اسامی ماههای ایشان

واخر

۱۰۸ بترتیب این است ا تشری ب مرخشوان ج کسلیو د طیبت ه شفاط و
آذر نیسن ز ایر سیون ح تموز ط آب ی ایلل و سالهای این تاریخ باشتمال
بود بر دوازده ماه قمری که آن را بسیط خوانند یا بر سیزده ماه که آن را عبور
خوانند و در عبور آذر ماه مکرر می شود و آذر ماه اول نماید باشد و آذر ماه
دویم اصلی و سر این اصطلاح آنست که اول تشری مبدء سال ایشان است
مشروط است بآنکه در مابین بیست و هشتم آب و بیست و ششم ایلول ماه آدمی
باشد یعنی در حوالی تحویل میزان بود مقدم بر ان یا موخر از ان و سبب شرط مذکور
آنست که چون حضرت کلیم در روز پنجشنبه پانزدهم شهر نیسن از بحر بسلامت
گذشته فرعون و جنود او بهلاک انجامید آنحضرت باین روز استبشار نموده فرموده که این
روز عید نمودند و در سنین متتالیه تغیر موسم آنجا برانداز زند و چون سال رومی
که شمسی است زیاده است از دوازده ماه قمری به ده روز و کسری هر آینه هر سال
باید سال بسیط مذکور زیاده آید بالضروره آنماه را کبیس کرده ملحق شهور ایشان
سازند و آن سال را که هر آینه عبور باشد سیزده ماه گیرند تا آن تفاوت مرتفع شود
و همیشه اول تشری در حوالی تحویل میزان باشد و شرط ایشان منقضی نشود و این
کبیس بعینه شبیه کبیس خطائیان است و تفاوت نیست الا آنکه چیز اول آنکه شهر

زاید خطائیان متحلل در مابین دو ماه معین نباشد و شهر زاید این طایفه همیشه دوازده
پنجم و ششم باشد دویم آنکه اول ماه خطائیان از اجتماع حقیقی گیرند و قرار
این طایفه از رؤیت هلال اما در زمان معظم یهود این است اول ماه از اجتماع وسطی گیرند
و سالها بمذهب زمان شش نوع باشد زاید آن در بسیط ۳۵۵ روز باشد
و در عبوره ۳۸۵ روز و معتدل آن در بسیط ۳۵۴ روز باشد و در عبور ۳۸۴
و ناقص آن در بسیط ۳۵۳ روز باشد و در عبور ۳۸۳ و سر این عمل
آنست که باعتقاد ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود
که بآفتاب و سفلین منسوبند و چون چنین بود مبدء سالی از سالهای تاریخ از ایام
ثلثه افتد بالضروره روز قبل آن را مبدء سازند آن سال زاید باشد و اگر روز بعد را
مبدء سازند یا روز بعد را مبدء سازند ناقص گاه لا یخفی و اگر مبدء سال
غیر از ایام ثلثه افتد هر آینه آن سال معتدل باشد و هر یک از تشری و شفاط و
نیس و سیون و آب را همیشه سی است و نه اما در سال معتدل اگر بسیط باشد
و اگر باشد و اگر عبور مرخشوان بیست و نه باشد و در سال زاید هر دو سی
باشند و در ناقص هر دو بیست و نه و وجه اینها باندک تاملی ظاهر است و مبدء
این تاریخ از رحلت ابو البشر آدم صفی الله گیرند و بزعم ایشان ۳۴۴۸ سال

تمام

۱۰۶ تمام گذشته از رحلت آدم تا مبدء تاریخ اسکندر بناء علیه اوّل این سال ۸
۱۹ اسکندر است از ابتدای این تاریخ ۵۲۵۵ سال تمام گذشته باشد
و در تقویم جدولی بعد از جدول ایام تاریخ رومی بجهت ایام این تاریخ پیدا و زند و ارقام
بمذهب یکی از این دو طایفه ثبت کنند و شاید که دو جدول پیدا وزند بمذهب
هر دو طایفه اما مراکز بحران چون بر بدن انسان یکی از امراض حاده مانند
حمیات استیلا کرده و اطباء حاذق در مبدء آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است
از اجزاء معدل النهار و ابتدا از ان جزو و دایره معدل النهار بچهار قسم متساوی
کنند و چون دایر سیولی بمبادی اقسام اربعه گذرانند هر آینه آن دوایر بچهار نقطه
از منطقه البروج گذرد و نقاط را مراکز اربعه و مواضع کار بین عظیمه خوانند و هر وقت قمر
بیکی از این مواضع رسد انرا وقت بحران بزرگ گویند بحران مکاوحت طبیعت باشد
با علت پس اگر دران اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد و
علامات آن اسهال یا ادرار یا رعاف یا عرق باشد مر آن مریض را و اگر مغلوب شود
حال بیمار بخیر انجامد و چون قمر دوره را در بیست و هشت روز و کسری تمام کند به بیست روز
رسد هر آینه ربع اول را در روز هفتم تمام کنند و ربع دویم را در روز چهاردهم و تقدم
و تاخیر ساعت بحران دران روزها خارج باشد اما تمام شدن ربع سیم میان بیستم و بیست و یکم

باشد از این سبب بتقدیم در بیستم افتد و بتاخیر در بیست و یکم و رسیدن او باز بموضع
اصلی در بیست و ششم باشد و بعد از آن بار دیگر روز از سر گرفته شود و این ایام را
ایام بحران قوی خوانند و گویند که مکاوحت طبیعت با علت در این ایام بیشتر باشد
چه قمر در عالم کون و فساد است و در آن اوقات بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع
اصلی ناظر باشد و چون بموضع اصلی که در ابتدای مرض قمر در آنجا بوده اقتضای مرض
کرده باشد موضعی که خلاف آن موضع بود اقتضای نقصان و ضعف آن علت کند
و قوت طبیعت در حال مکاوحت در آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را
در حال ضعف آسان تر قهر توان کرد و باز هر ربعی را از ارباع مذکوره بر دو قسم کنند
و دوایر میول مبادی هر یک بگذرانند چنانکه همه فلک بهشت قسم شوند و مبادی این
اقسام را از منطقة البروج زوایای ثمانیه خوانند و هر روز که قمر بمبدای رسد که
ما بین مبدء و ربع متحاذر باشد آن را روز انذار خوانند یعنی انذار کننده بحرانی که
در مبدء ربع مستقبل افتد و آن چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد
چنانکه انذار کننده چهارم بهشتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم تا بیست و یکم و
بیست و چهارم به بیست و ششم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یک از
بکار این استدلال بر امید صحت و خوف و هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در

موضع

۱۰۷

موضع بحران سعدی باشد گویند علت زایل شود و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت نحس
باشد گویند علت قوی گردد مگر وقتی که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که آن مقتضی
صحت شود بشرط آنکه نحس محمود الاحوال بود و اما اهل نجوم را بحران دیگر است که از آن
تغیر هوا می خواهند از حالی بحالی و دقیقه اجتماع را بجای مبدء بیماری گیرند و از آنجا
ابتدا کرده بجهت سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی کنند و زوایای ثمانیه را از
مبادی این اقسام اعتبار کنند و موضعی که شش پس از جزو اجتماع و نظیر او باشد بر وارده
درجه نیز داخل مواضع بحران دانند و اینها را با زوایای ثمانیه که مجموع دوازده باشد
تاسیسات خوانند پس موضع اول از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن نیز درجه
دوازدهم آن پس درجه چهل و پنجم پس نودم پس صد و بیست و پنجم پس صد و شصت و ششم
پس صد و هشتادم پس صد و نود و دوم پس دویست و بیست و پنجم پس دویست و هفتادم
پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و چهل و هشتم پس سیصد و شصتم پس جزو اجتماع در مره ثانیه
و اهل احکام خصوصا عوام میان گویند که چون برج تاسیس در برجی رطب واقع شود و قمر شود
و قمر در آن جزو متصل شود و بکوکب رطب سیما در خانه عطارد ابر و باران گیرد و بحسب
زمان و مکان و اگر در اشکال عطارد مستقیم نیز بوده باشد تاکید امر مذکور کند و معرفت
خانهای کواکب در باب شانزدهم معلوم گردد ان شاء الله تعالی و در تقویم در فوق هر یک از

صفحه یمنی و یسری سه جدول در عرض صفحه بیارند و مجموع را به دوازده قسم کنند شش قسم در
صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری و در جدول فوق اسامی هر یک از زوایای ثمانیه نویسند و در
جدول دوم تاسیسات بارقام هندی و در جدول سیم بارقام جمل یکی درجات در پنج جدول
هر برج رقم کنند بشرط آنکه مبدء آن از اول حمل باشد و اگر چیزی مانده کمتر از سی باشد
در سیار رقم برج نویسند **اما سهم الحوادث** مهره احکام نجوم این سهم را جهت حوادث عالم بیرون
آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم قمر نقصان کنند و ما بقی را بر تقویم زحل
افزایند حاصل سهم الحوادث باشد و لامحاله دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن
زحل باشد و در استقبال مقابل او و گویند یک تحویلات اجتماع و استقبال از این
جهات و هم چنین در وقت تربیع نیرین بر تربیع زحل باشد پس هرگاه این سهم مسعود
بود بجرم یا بشعاع سعود و در بیت سعدی بود دلالت کند که میان خلایق اشتراک و
مودت بود و حصول جهات باسانی و اگر منحوس یا در بیت نحسی بود حکم بر عکس
بود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلیل است بر فرو بستگی کارها و شدت سرما
در وقتش و وزیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از دو بیت مشتری
بود گشادگی هوا باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و رونق دارالقضاء
و اگر در یکی از دو خانه مریخ بود میانه خلایق خصومت افتد و بادهای سخت وزد در

موسم

۱۰۸

موسم گرما گرمی کند و مردم بزرگ جوینده و با عظما اختلاط بسیار کنند و اگر
در یکی از دو خانه زهره بود مردم بلهو و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در
خلایق و وقوع بارندگی در وقت و اگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفتگوی
بود در میان مردم و تهمت و بهتان خاصه در جوزا و بحساب و کتاب و خصومتهای
دیوانی مایل باشند و اگر در خانه قمر باشد در وقتش باران آید و فتح کارهای عوام الناس
بود و خبرها رسد والله اعلم و در تقویم بجهت سهم الحوادث جدولی در یمین جدول
اتصالات بسیار جدول اجتماع و استقبال بیاورند و در آنجا بازای هر روزی موضع
این سهم در نصف النهار آن روز ثبت کنند بتبعیت رقم برج و درجه و دقیقه
**اما رباطات و طبایع منازل قمر** از جمله معتقد هند آن است و از آن بر رطوبت و یبوست
هوا استدلال کنند و گویند حدوث این دو کیفیت بشش رباط قایم است که آن را
بعبارت ایشان حصر گویند و در رباط اول شش منزل است ۱ شرطین ۲ بطین ۳ طرفه
۴ جبهه ۵ قلب ۶ شوله ۷ مقدم و در رباط دوم بعث ۱ بطین ۲ نثره ۳
۳ زبره ۴ اکلیل ۵ نعایم ۶ اخبیه ۷ مؤخر و در رباط سیم پنج ۱ ثریا
۲ ذراع ۳ صرفه ۴ زبانا ۵ بلده و در رباط چهارم شش ۱ دبران ۲ هقعه ۳ عوا
۴ غفره ۵ ذابح ۶ سعود و در رباط پنجم دو است ۱ هنعه ۲ بلع و در رباط ششم

همه دوات ۱ سماک ۲ و رشا گویند این رباطات در منازل بمنزله مثلثات
در بروج چه هر رباطی جمله ایست از منازل چنانکه هر مثلثه جمله ایست از بروج لیکن
جملات بروج متساوی است و جملات منازل متساوی نیست و گویند منازل هر
رباطی ناظر است بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه و ازاین جهت گویند اثر رباط اثر
نظیرست چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه قمر در منزلی بود از رباطی و کوکبی در
منزل دیگر باشد هم ازان رباط بیکدیگر ناظر باشند و از حلول قمر و سایر کواکب در
منزلیکه در یک رباط و یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا کنند از رطوبت و
یبوست چنانکه گویند که چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و شمس در منزل دیگر
رطب هم ازان رباط دلیل باران باشد در وقتش و اگر در منازل یابسه باشند
از یک رباط دلیل هوا و منازل رطب را یازده شمرده اند ۱ دبران ۲ ذراع ۳ جبهه
۴ صرفه ۵ عفر ۶ زبانا ۷ قلب ۸ شوله ۹ ذابح ۱۰ مقدم ۱۱ موخر و منازل
یابسه دو شت ۱ بطین ۲ هنعه ۳ طرفه ۴ اکلیل ۵ بلده ۶ سعود ۷ اخبیه
۸ رشا و منازل متغیرانه ۱ شرطین ۲ ثریا ۳ هقعه ۴ نثره ۵ زبره ۶ عوا
۷ سماک ۸ نعایم ۹ بلع ۱۰ و در تقویمها بعد از جدول منازل جدولی جهت رباطات
ایشان بیاورند و مراتب هر یک از یکی تا شش یا تا تمام جهات باز آغاز هر منزلی که داخل

اگر رباط

١٠٩

آن رباط بود ایراد نمایند و جدولی دیگر بعد ازاین جهت طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست
و میانه بیاورند و علامت رطوبت ط باشد و از یبوست سه و از میانه مه اما
ارباب حدود و وجوه مواضع کواکب حقیقت اینده و امر بعد ازان تفصیل معلوم گردد
و علامت حدود و وجوه مواضع هر کوکب متصلان علامت صاحب این حدود وجه در اسمای
تقویم آن کوکب ثبت کنند و بر سر جدول نیز نویسند علامت حد باشد و علامت وجه
جه باعتبار صورت چه وجه را صورت نیز گویند اینست تمامی کلام در معرفت تقویم
بعد هذا مصنف تنبیه موردات الواب آینده که مقصود اصلی است نموده و می فرماید
که اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در اختیارات و غیرها بکار آید ایراد کرده می شود
و اگر در صحت باخیر و در فرصت تعجیل بوده باشد این باب بحث نیز بقدر امکان
و استعداد در شرح آن سعی و اتمام رسانه ان شاء الله تعالی و مثال مثلثات
ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه و متعلقات صفحه کبری یا بعضی از دوازده
اینست که در اوراق آینده ثبت افتاد و بالله التوفیق و الرشاد

# جدول معرفت رؤیت اهله و تحویل احکام نجومیه [illegible]

| | |
|---|---|
| هلال رمضان المبارک | [illegible] |
| هلال شوال المکرم | [illegible] |
| هلال ذی القعده الحرام | [illegible] |
| هلال ذی الحجه الحرام | [illegible] |
| هلال المحرم الحرام | [illegible] |
| هلال صفر المظفر | [illegible] |




١١٠

# جدول معرفت طالع تحویل سال [illegible]

| | |
|---|---|
| هلال ربیع الاول | [illegible] |
| هلال ربیع الآخر | [illegible] |
| هلال جمادی الاولی | [illegible] |
| هلال جمادی الآخر | [illegible] |
| هلال رجب | [illegible] |
| هلال شعبان المعظم | [illegible] |



| | | | |
|---|---|---|---|
| بقیهٔ بروج الثمانیه | السابع | الثامن | التاسع |
| بقیه مراکز بخارات | ۱۸۰ | ۱۹۰ | ۲۲۵ |
| زائجهٔ طالع استقبال | د ل | ر ے | ی ے |

انتهای استقبال جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک نه وکد الجزء من ... قمر از زهره ...
تسدیس زحل دلالت بر تلخی احوال ادیان و خشکی هوا ... بر دی و وقوع ...
بار نکه در بعضی از مواضع ... ستعده و کوه ... ستعده ...

| | | | |
|---|---|---|---|
| العاشر | الحادی عشر | الثانی عشر | زائجهٔ طالع اجتماع |
| ۲۷۰ | ۳۱۵ | ۳۴۸ | ۳۳۰ |
| ط ل | ا ی | د و | ... |

اجتماع روز جمعه بیست و نهم شهر رمضان نه د ... الجزء من اکد ط قمر ...
برج ... بر ... بذر ... از ... با علت برفی و وقوع ... 
دزدان ... تشکیان و ترکان و زاهدان و عابدان والله اعلم ...



باب شانزدهم در معرفت احوال بروج ارباب مثلثات و احوال کواکب و ارباب ساعات

چون از اوصاف ادوریکه اصول و فروع تقویم در آن اوراق مسطور می‌شود فارغ گشت شروع نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هر یک که محتاج الیه ناظر تقویم است پس ابتدا باحوال بروج حمل کواکب اند نموده میفرماید که حمل و ثور و جوزا بروج بهاری اند زیرا که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان و اسد و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل تابستان بود در اکثر ربع مسکون و این شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل النهار واقعند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهت آنکه مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره و این شش برج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در این کتب مصطلحه بعضی از فصول بفارسی و بعضی بعربی مذکور نموده از جهت مناسبت است و از این بروج دوازده گانه شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر که شتوی و ربیعی اند معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آن عبارت از حمل و سرطان و میزان و جدی باشند منقلب اند از این جهت که چون آفتاب باین بروج تحویل کند از طبیعت هوا





فصل سابق یک کیفیت قلب شود بیک کیفیت دیگر از هوا فصل لاحق و بروج اوساط فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابته اند از این سبب که چون آفتاب در این بروج باشد هوای فصل بطبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و سنبله و قوس و حوت است ذوات جسدین اند زیرا که مادام که آفتاب در نصف اول این بروج بود هوا بطبیعت همان فصل گذرد و چون بنصف آخر اشتعال کند طبیعت هوای فصل متأخر بهوای فصل مخلوط و ممزوج گردد و لهذا آن اوقات را امتزاج الفصلین خوانند و بباید دانست که از بروج اثنی عشریه هر سه برج را که میان اول هر یک از آن سه برج و اول دیگر ثلثی از فلک ما بین باشد مثلثه گویند چه ایشان بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم باشد از خطوط مستقیمه که از اوایل هر یک از این بروج ثلث با ول آن دیگری واصل شده باشد پس تمامی بروج منقسم شود بچهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه و چون از این چهار طبیعت دو کیفیت که حرارت و برودت اند هر یک را فعلیه گویند هر کز با هم نیامیزند زیرا که متضادان اند پس ترتیب برجی را حار گرفته و برجی را بارد تا آخر و ابتدا بحرارت به جهت علو مرتبه او است نسبت به برودت و دو کیفیت دیگر را که یبوست و رطوبت اند هر یک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود

اجتماع اثنان با یکدیگر لیکن اجتماع هر یک با آن دو که قوت فاعله دارند ممکنست
لاجرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعلی با دو کیفیت فاعلی دو برج یابس گرفته اند
و دو برج رطب و ابتدا به یبوست نیز بجهت علو مرتبه اوست نسبت برطوبت و
گویند هر مثلثه را از این مثلثات دو ربّست یعنی دو کوکب از کواکب سیاره که ا
یشان را با آن مثلثه نسبتی بوده باشد از آن حیثیت که بیت اشرف از ایشان در آن
مثلثه بود و در طوالع نهاری از آن دو کوکب هر کدام را که حظ در آن مثلثه بیشتر
بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلی آن کوکبی را که تالی او بوده باشد مقدم دارند
و ثالثی شریک آن دو کوکب کنند خواه در روز و خواه در شب بمناسبتی که فی
الجمله که میان آن دو کوکب بوده باشد پس از این که گفتم ظاهر گردد معنی این مقو
لات که حمل و اسد و قوس گرم و خشک اند این سه برج را مثلثه ناری گویند
چرا که بر طبیعت نارند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در
طوالع نهاریه شمس و مشتری و زحل اند زیرا که شمس را در این مثلثه بیت شر
ف است بمشتری تقدم شمس بجهت زیادتی حظ اوست در این مثلثه بر مشتری
و زحل شریکست با این هر دو بنابر مناسبت تذکیر و در طوالع لیلیه مشتری مقدم
باشد بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب از شمس بیشتر بود و زحل

چون



چون شریکست به شب و روز مؤخر باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی
سرد و خشک اند و این سه برج را مثلثه ارضی گویند چرا که بر طبیعت ار
ض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت سودا و ارباب این مثلثه در طا
لعهای روز زهره و قمر و مریخ اند تقدم زهره بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت
است در این مثلثه و قمر خداوند شرف و حظ بیت اقوی است از حظ شرف
چنانکه در باب هفتم معلوم گردد و شرکت مریخ با این دو باین جهه است که صاحب
شرفست در این مثلثه و در طالعهای شب قمر مقدم باشد از زهره چه تاثیر
او در شب اظهر است و همچنین بسبب تاخیر مریخ از قمر شده است و الا در
حظ برابرند میزان و دلو و جوزا گرم و تر اند این سه برج را مثلثه هوائی گویند
چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون و ارباب این
مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه
هم صاحب بیت است در این مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد بسبب
آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری با این هر دو از جهة تذکیر است
چه عطارد را که ممتزج است بسبب مشارکت زحل در این امر نیز مذکر
اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم باشد بر زحل چه عطارد

در طالعهای روز ثانی زحل است و نیز گاه باشد که عطارد در شب قوی تر
از روز بود به سبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دائما در روز قوت
وی زیاده باشد از شب و سرطان و عقرب و حوت سرد و تر اند این سه برج را
مثلثه مائی گویند چرا که بر طبیعت ماء اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت بلغم و ارباب
این مثلثه در طالعهای روز زهره و مریخ و قمرند مخفی نماند که بر قیاس ما
سبق بایستی که اول مریخ بود که صاحب بیت است در این مثلثه و
گرم و خشک موافق طبیعت روز پس قمر که او نیز صاحب بیت است پس زهره
که صاحب شرفست کوشیار بر این رفته است لیکن جمهور اهل احکام بر آ
نند که مضبوط بوده و صاحب روضة المنجمین گوید که سبب تاخیر مریخ از زهره
بنابر مخالفت طبیعت مریخست با طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ
بسبب انحطاط او است از فلک مریخ چه مقرر این طایفه است که هر
دو کوکب که در قوت برابر باشند علویه را بتفضیل بر سفلی دهند و تفصیل مجموعات
کواکب و همچنین تذکیر و تانیث و روزی و شبی بودن ایشان که این جا
مجملا مذکور شد عنقریب در سطر تقریر و تحریر درآید و در طالعهای شب مریخ
مقدم باشد بر زهره بنابر اظهرا دانچه قبل از این مذکور شد و بمذهب کوشیار

که موافق



که موافق قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر او اظهر است در
شب بطلمیوس شریک را در ارباب مثلثات اعتبار نکرده است
و کوشیار نیز آن را وجهی نه نهاده است و بعضی بر آنند که کوکب اول تنها
رب مثلثه است در روز و کواکب ثانی تنها رب مثلثه است در شب
و کوکب ثالثه همه وقت شریکست و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در
مثلثه خود بود مثل شخصی باشد که در میانه انصار و اعوان خود بود و یکی از
فضلا را در تعیین مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد شده است که
به جهة حفظ بسیار خوب است مصرع اول آن بیت چهار کلمه است و هر
کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول اشاره است بعنصر و حرف دوم
برب اول و حرف سیم برب ثانی و حرف چهارم به شریک و هو
هذا انشید نهجخ بلدی مغرها به شب حرف دوم پیدا بر مر یعنی چون این
مصراع از برای تعیین ارباب مثلثات نهاریست اگر خواهی که
ارباب مثلثات لیلی را بدانی حرف رب دوم که حرف سیم کلمه است
مقدم دار بر حرف رب اول که حرف دوم کلمه است و بروج گرم همه
مذکر و نهاری اند و بروج سرد همه مؤنث و لیلی زیرا که طبیعت نهار حار است

وطبیعت لیل بارد و همچنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت
طبیعت مؤنث کما بینت فی موضعه و مخفی نماند که در تذکیر و تأنیث بروج
خلاف بسیار است چنانکه بعضی از اول عقرب و اول جدی را خنثی دانسته‌اند
لیکن آنچه معتمد است آنست که مصنف ذکر نموده است و جوزا و سنبله و میزان
و دلو و نصف اول قوس خنثی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس
بهمین جایی که قبل ازین در صور بروج به تفصیل مذکور شده است و میزان
را با آنکه صورت او از جمله جمادات است خنثی گفتن بنابر آنست که آلت
قیاس نیست و بعضی او را بر صورت شخصی فرا گرفته اند که ترازو
بدست گرفته باشند پس چون مصنف ازان تعینات فارغ شد شروع نمود
در تعیین بروج کواکب سبعه از بروج اثنی عشر پس منقر باید که جدی
و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت خانه های مشتری اند و حمل و عقرب
خانهای مریخ اند و اسد خانه آفتاب و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا
و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه قمر و بنای این تقسیم بر آنست
که گویند آفتاب که نیر اعظم است و خسرو سیارات و ثوابت و مستقیم الا
حوال و بالطبع گرم و خشک پس جایی که مناسب حال او باشد هر آینه اسد

بود

۱۱۸

بود چه اسد بر جبلت بر صورت پادشاه جانوران و بالطبع گرم و خشک و
ثابت و موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر
بروج در معظم معموره بعد از انکه که نیر اصغر است خلیفه و نظیر و عدیل
آفتابست و سریع الحرکة و متغیر الاحوال و بالطبع سرد و تر پس برجی که لایق
احوال باشد هر آینه سرطان بود و سرطان بر جبلت بر صورت جانوری
سرد و تر و منقلب موافق مزاج و خلق قمر و غایت ارتفاع او ارفع از
سایر بروج در اکثر معموره و باقی بروج را هم بطریق مناصفه بر هر دو
نیر قسمت کرده اند چنانکه شش برج را که از اول اسد است تا آخر
جدی بر توالی ولایت آفتاب گفتند و شش برج دیگر را که آخر
سرطان است تا اول دلو بر خلاف توالی ولایت ماه و ترتیب فلک
هر یک از خمسه متحیره را حرکت ایشان دو نوعست و دو خانه یافتند یکی
در ولایت ماه پس ابتدا به عطارد کردند چه عطارد اسرع متحیرات است و اقرب
بماه و لایزال در خدمت و ملازمت آفتاب پس یکخانه او را در جنب
آفتاب بر توالی یافتند و یک خانه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف توالی
و آن جوزا و سنبله است و بعد از آن زهره را دو خانه دیگر در جنب خانهای

عطارد یافتند که آن ثور و میزان است و مریخ را دو خانه در جنب خانهای
زهره یافتند که حمل و عقرب است و مشتری را دو خانه در جنب خانهای
مریخ یافتند که القوس و حوتست و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری
یافتند که الجدی و دلو است و گویند که چون کواکب در بیت خود بود
مانند شخصی بود که در حصن حصین و مأمنی باشد سالم از جمیع مکاره و فارغ
الاحوال و لهذا بیت او را اقوی گویند و برج مقابل خانه را یعنی برج هفتم
او را وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است پس
برج مقابل بیت موضع وبال و نکبت باشد چه قبل ازین مذکور شد
که دو برج متقابل ضد یکدیگر اند و گویند هر کوکب که در وبال بود چون
شخصی بود که در زندان و جای مکروه باشد و از آنچه گفتیم لازم آید
که خانه های نیرین وبال زحل باشد و خانه های او وبال نیرین و
خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای او وبال عطارد و خانهای
زهره وبال مریخ و خانه های او وبال زهره و در کتاب کفایة التعلیم مذ
کور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند بعد هذا مخفی نماند که اهل احکام
بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای ایشان

در مقابل

۱۱۹

در مقابل یکدیگر باشند اتصال واقع شود حدوث یکی از کائنات بود این قسم
اتصال را فتح الباب خوانند پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد در زمستان برف و سرما
بود و در تابستان شکستن گرما و اعتدال هوا و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری بود
تموج هوا پس اگر مریخ در این حال یکی از این دو متصل شود بادهای تند وزد و اگر فتح
الباب از زهره و مریخ بوده باشد باران قوی آید و رعد و برق بود خصوصا که عطارد
با ایشان متصل بود بجرم یا بشعاع و چون تمامی بروج را در این تقسیم کواکب متصرف
شده راس و ذنب را که از کواکب نیستند نه بیت باشند و نه وبال انتهت تمامی
سخن در احوال بروج اما کواکب از انجمله سعادت و نحوست ایشان است باستدلا احوال
ل بر آن بعد از تجربه و امتحان از نظر مودت و عداوت بیان بیوت ا
یشان و خانهای نیرین کنند چنانکه گویند زحل نحس اکبر است چه میانه
خانهای نیرین و خانهای زحل نظر مقابله است که آن را نظر تمام دشمنی گو
یند و مریخ نحس اصغر است بجهة آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای
نظر تربیع است که آن را نظر نیم دشمنی گویند پس ازین حیثیت و ایضا
از محل حیثیت جرم نسبت به زحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبر است
به سبب آنکه میانه خانهای مشتری نظر تثلیث است که آن را نظر تمام

دوستی گویند و زهره سعد اصغر است بواسطهٔ آنکه میانهٔ خانهای نیرین و خانه
های زهره نظر تسدیس است که آن را نظر نیم دوستی گویند پس ازین جهت و
نیز از حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و نیرین از تثلیث و تسدیس سعد اند
زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث و تسدیس خانه های سعدین است و از مقابله و
تربیع و مقارنه نحس اما از مقابله و تربیع بجهة وقوع خانه های ایشان بر تربیع و مقابله
خانهای نحسین است اما مقارنه بسبب آنکه جرم ایشان بالذات قاطع و
قاهر است و معرفت احوال انظار از مودت و عداوت و غیرها در باب
نوزده هم معلوم گردد انشاء الله تعالی و رأس سعد است و ذنب و کید نحس اما سعادت
رأس بجهة آنست که قمر در حال سعود و عرض تجاوز کند در معظم معموره
اما نحوست ذنب بجهة آنست که قمر در حال هبوط عرض از عقدهٔ ذنب
مجاورت نماید در اکثر ربع مسکون و بعضی گفته اند که رأس چون سعدی محاسداد
و باشد سعد بود و چون نحس محاسداد باشد نحس بود و ذنب بالعکس
این یعنی چون سعدی محاسداد باشد نحس بود و چون نحس محاسداد و باشد
سعد و بعضی دیگر گفته اند که فعل رأس افزودن است و فعل ذنب کم کردن
یعنی هر کوکب که ممازج رأس بود قوت او زیاده شود و هر کوکب که

ممازج

117 ممازج ذنب بود قوت او کم شود و کید چون کوکبیست متوهم پس کاست او نیز
متوهم باشد و بر آن دلیل نه بود و عطارد تابع متصلست یعنی متصل به است
نه نحس باشد و نه سعد چه میانهٔ خانهای نیرین و خانهای او نظری واقع
نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر پس تابع کوکبی باشد که متصل یا متصل به او
باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر نحس باشد نحس بعد هذا
ابراد نمان از کیا مخفی نماند که آثاری که بر عالم کون و فساد واقع میشود هر
آینه بوجود مؤثری و متأثری و شرطی باشد مؤثر را فاعل خوانند و متأثر را
قابل و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است و احکامیان اوضاع کواکب را
شرط دانند و گویند که تجدد هر متجدد بر حصول الشرط است چه تا سبب
حصول الشرط تجدد تا وقتی حاصل شده است دون وقت دیگر و قابل
اجسام این عالم باشند و آنچه متعلق با جسمانیات مانند صور و نفوس و اعراض
و آثاری که بر این قوابل فایض میشود بتجربه مختلف یافته اند و گویند
این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کواکب باشد و از بروج یا به حسب
اختلاف اماکن در زمان یا به سبب حالاتی که کوکب را در جهات
واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله در کتب مبسوط احکام مثبت است

و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حلول کواکب در بروج مانند اختلاف
بدن سقیم و سلیم در حال انحراف و استقامت مزاج چه مشهور است که
نسبت کواکب به بروج همچنانست که نسبت ارواح با شباه و اما آثار مجرد
کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض شود بسبب بروج یا غیر آن به تفصیل
میگوید باید که زحل سرد و خشکست و بعضی باین سبب او را نحس اکبر گرفته
اند چه این دو کیفیت که سبب فنای حیوانات است و ردی باد و افراط بسیار
نحوست ها و رای این تواند بود و مریخ و آفتاب گرم و خشک اند لیکن گرمی
آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر است از آفتاب و
بعضی باین سبب که خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر گرفته اند
چه افراط خشکی یکی از اسباب مرگست مشتری و زهره گرم و تر اند و این
دو کیفیت در مشتری در حد اعتدال است و بعضی باین سبب او را
سعد اکبر گویند چه سبب حیات حیوانات اند و کیفیت است اما رطوبت
زهره در حد اعتدال است و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور
برآنند که در طبیعت او حرارت نیست لهذا گویند سرد و تر است کیفیت حیات که رطوبت است
در او موجود باشد و بعضی ازین جهة او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و تر است

بالذات

118 بالذات لیکن تجربه یافته اند که در حال ازدیاد نور او رطوبت در تزاید بود
و در حال انتقاص در تناقص و این معنی به اطبا و اهل زراعت ظاهر است
و طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع او تابع طبیعت محل او باشد از بروج
اثنی عشریه و طبیعت رأس را گرم و تر یافته اند باعتدال مانند مشتری و
طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه که مریخ و مشتری
و زحل باشند مذکر اند به سبب ذکورت شمس و زحل افراط یبوست مزاج هر
است و به سبب ذکورت زحل افراط یبوست او و به سبب ذکورت مشتری اعتدال
حرارت و رطوبت مزاج اوست و قمر و زهره مؤنث اند بجهة برودت و رطوبت که در مزاج
ایشانست و عطارد همچنانکه تابع کواکب متصل به است و اگر متصل به هیچ کوکب نباشد
تابع محل خود باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مؤنث
و هر کوکب که مذکر نهاریست مگر مریخ و هر مؤنث لیلی زیرا که طبیعت حرارت را موافق
طبیعت نهار و طبیعت مؤنث باید موافق طبیعت لیل و چون جوهر نحسین بالطبع
فاسد است زحل را با وجود برودت روزی گرفته اند و مریخ را با وجود حرارت
شبی تا افراط برودت اول با حرارت روز و افراط یبوست ثانی با رطوبت
شب ممزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد در این امر نیز تابع کوکب

[illegible]

متصلست و گویند در نصف روزی روزی بود و در نصف شبی اما ارباب
ساعات چون مصرا از تحقیق احوال بروج کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب
ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات هفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب
این ساعات هر ساعت معوجه را ازین جمله بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند
و او را رب آن ساعت نامند و ابتدا از ساعت معوجه اول روز یکشنبه که اول
هفته است کرده اند از انکه منسوب به شمس سازند بجهت وجود شمس بسبب وجود روز و
ساعت دوم را از آن زهره دهند و ساعت سیم بعطارد و علی هذا بر ترتیب
افلاک تا قمر و چون نوبت بقمر رسد از زحل گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات منتسب میسازند
کواکب مذکوره تا ساعت آخر از ین جمله که ان ساعت دوازدهم شب
شنبه است از هفته دیگر و آن هم آن است باین اعتبار منسوب بمریخ باشد و بعد از
اندور از سر گرفته شود و بحالت اول عود کند و از انچه گفتیم واضح و لایح
گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که ان ساعت اول بود از جمله ساعات
یکصد و شصت و هشت گانه شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اولی
که ان ساعت بیست و پنجم بود از الجمله قمر در روز سه شنبه رب ساعت اولی از جمله یکصد
بود و مریخ در روز چهارشنبه رب ساعت اولی که ان ساعت هفتاد و سیم

بود.



بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اولی که ان ساعت نود و هفتم بود مشتری و در
روز جمعه رب ساعت اولی که ان ساعت صد و بیست و یکم بود زهره و روز شنبه
رب ساعت اولی که ان ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و ایضا ظاهر گردد که رب
ساعت اولی از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره
عطارد است و رب ساعت اولی از شب دوشنبه که ان ساعت سیزدهم بود از
الجمله مشتری و رب ساعت اولی از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اولی از شب
اولی از شب چهارشنبه که ان ساعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اولی از شب
پنجشنبه که ان ساعت هشتاد و پنجم بود شمس و رب ساعت اولی از شب جمعه که ان ساعت
صد و نهم بود قمر و رب ساعت اولی از شب شنبه که ان ساعت صد و سی و سیم بود مریخ
رب ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب
رب ساعت دوم بوده علی هذا القیاس و این از بیانی که قبل ازین مذکور
کردیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه
قبل ازین گفتیم و مراد ازین ساعات ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر آینه
بحسب طول و قصر ایام و لیالی و بعضی از ارباب ساعات روز ارباب بعضی
از ساعات شب شود و بالعکس ایضا بنابر انکه عنقریب مذکور شود رب

روز و هر شب دائما بکوکب نباشد بلکه بحسب تفاوت شب و روز تبدیل یابد
بکوکبی و رب هر روز رب ساعت اولی از روز باشد بسبب تقدم او بر سایر
ارباب ساعات آن روز علی هذا القیاس رب روز یکشنبه شمس باشد و رب روز
دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد و رب
روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر
شبی رب ساعت اولی از شب باشد بسبب انکه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد
بود و رب شب دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب شب چهار
شنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر و رب شب شنبه
مریخ و اهل هند رب شب را اعتبار نکنند و تمام شب را در رب روز
نسبت دهند و بر تقدیر ساعت مستوی نزد ایشان معتبر بودنه معوج و این
بقیاس اقربست باب هفدهم در معرفت حظوظ کواکب از انچه مراد بحدود دوازده
اهل احکام نجوم هر برجی را از بروج اثنی عشریه و علی حده به پنج قسم مختلف تقسیم
کرده اند چنانکه هر قسمی از دوازده درجه بیشتر و از ده درجه کمتر نیست و معلوم
نیست که بنای این تقسیم بر چه چیز است و هر قسمی ازین اقسام پنجگانه نصیب یکی از متحیره
است و نیرین را درین باب نصیبی نیافته اند و ان را یعنی هر یک ازین اقسام را حد



آن کوکب و اهل احکام را در کمیت تقسیم حدود اختلافست چنانکه هر قومی این تقسیم را
بنوعی کنند چه اهل مصر را حدود دیگرست و اهل بابل را حدود دیگرست و همچنین هندوان و
کلدانیان را و از بطلمیوس نیز حدودی مغایر این حدود منقول است اما اقطع و اشهر
که متفق علیه جمهور است حدود مصریانست که درین جدول موضوع است چه آن ارجح و ترینی
بیشتیست که بدون جدول مذکور شود و گویند وضع حدود مصریان از بخش عزیز مصر
بنوت یعنی یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام و در جدول اول ازین جدول
طولی ارقام ثبت است و در جدول عرضیه بازاء هر برجی درجات آن برج منقسم به برج
پنج قسم مختلف مرقوم است بسواد و صاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن
مرقوم است بحمرت جدول حدود مصریان اینست

| | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

کوینده چون کوکب در حد خود بود چون شخصی باشد که در میان عشیرت و اقارب خود بود و چون هر برج را به نه قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی را سه درجه و بیست دقیقه باشد و قسم
اول حمل را نهبهر مریخ دهند که صاحب مثلثه است و قسم دوم را به آفتاب و قسم سیم را
بزهره و قسم چهارم که اول برج ثور است بعطارد و همچنین بر ترتیب ارقام سی و
شش گانه بشمارند و بکواکب به ترتیب افلاک نسبت کنند و چون نوبت بقمر رسید باز
از زحل گیرند تا قسم آخر که درجه حوتست و آن هر آینه بحسب این ترتیب از آن
مریخ باشد پس آن را دو قسم متتالی بود یکی قسم آخر حوت دیگری قسم اول حمل و بر برجی را
ازین اقسام وجه و صورت گویند چنین منقولست که سبب آنست که حکمای یونان
در حین طلوع یکی از اقسام ذکر یکی از صور چهل و هشت گانه که واقع باشد در
آن قسم می نموده اند و حکمای هند در این تقسیم قسم اول را در هر برجی بصاحب آن برج دهند
و قسم دوم و سیم را بصاحب برجی که بعد از او باشد از مثلثه او قسم دیگر بصاحب برج دیگر هم از آن
مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب او است و قسم دوم به شمس که
صاحب برج دوم است از آن مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بمشتری که صاحب برج سیم
است هم از آن مثلثه یعنی قوس و از برج ثور قسم اول زهره را بود و قسم
دوم عطارد را و قسم سیم زحل را و قس علی هذا فی سایر البروج و آن را یعنی هر یک

از ان



از ان اقسام را باین اعتبار دریجان خوانند معرب دریکان که لفظ
هندیست و بعضی دیگر از هندیان در این تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند و قسم
دوم به مشتری و همچنین به ترتیب تا قسم آخر و آن از آن مریخ باشد و آن را اوریجان
و اروجان و اردجان خوانند و این اصطلاح بعینه اصطلاح وجوه است الا آنکه به ترتیب
صاحبان درجه از افق بجانب تحت و در اردجان از تحت بجانب فوق پس در
این ترتیب چون نوبت بزحل رسید باز از قمر باید گرفت و چون هر برجی بدو
قسم متساوی کنند و قسم اول از برج مذکر به شمس دهند و قسم آخر بقمر و قسم اول از
برج مؤنث بقمر دهند و قسم آخر بشمس آن را نیم بهر خوانند و چون هر برجی هفت
قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه و سی و
چهار ثالثه بوده باشند و قسم اول هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم به
کوکبی دهند که فلک آن تحت فلک صاحب برج بوده باشد و قسم سیم بکوکبی
که فلک او تحت فلک قسم دوم بود علی هذا تا قسم هفتم آن را هفت بهر خوانند
و چون هر برجی به نه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده
باشند هر قسمی سه درجه و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل
است و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است و قسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است

وعلی هذا بر ترتیب اقسام صد و هشت گانه بشمارند و صاحبان بروج بر ایشان نسبت کنند
و چون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که هر
نیه متعلق باشد به صاحب حوت که مشتریست و این را یعنی اقسام را نه بهر خوانند
و این ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهرهای موافق در عدد از سه برج که
مثلثه باشند یک کوکب را بود و همچنین برجی را بدوازده قسم متساوی کنند و لامحاله
هر قسمی دو درجه و نیم باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم
بصاحب برجی که بعد از آن برج باشد و علی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است از هر
برج و این اقسام را اثنی عشریه و دوازده بهر خوانند پس چون کوکبی با دلیلی
دیگر در هر برجی باشد و از آن برج درجه و دقیقه چند قطع کرده باشند دو درجه و
نیم از آن مقدار حصه همان برج اعتبار کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه برج دیگر
که بعد از او است و بهمین دستور به ترتیب تا آنجا که کمتر از حصه برج ماند
از آن باقی هر درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه را درجه و هر دقیقه را دوازده
دقیقه گیرند از برجی که نوبت باو رسیده باشد آنجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب
یا آن دلیل باشد و صاحب آن برج بهر اثنی عشریه صاحب اثنی عشریه باشد و این اعمال را
احکامیان بسیار معتبر دارند و از جمله مصطلحات اهل این فن آنست که بعضی درجات

[illegible]

از بروج



از بروج را درجات نیره خوانند و بعضی را مظلمه قتمه یعنی غبار رنگ و بعضی را
خالیه یعنی خالی از عوارض مذکوره و همچنین بعضی از درجات را درجات سعادت

١٢٣

جدول نیم بهر کواکب

جدول اثنی عشریات کواکب سبعه سیاره

جدول وجوه کواکب

جدول حدود کواکب

جدول اوجات کواکب

جدول نیم بهر

جدول هفت بهر کواکب

درجات مظلمه ونیره وقتمه وخالیه

درجات سعادت

درجات آبار

١٢٤

وچون کوکب نهاری یعنی زحل ومشتری وشمس وعطارد وقتی که دلالت نهاری بر زیت
در روز فوق الارض باشند ودر شب تحت الارض با و کوکب لیلی یعنی مریخ وزهره
وقمر وعطارد وقتی که دلالت کند بر لیلیت یعنی عکس در روز تحت الارض باشد ودر شب
فوق الارض آنرا حیز گویند واگر برین احوال برج مذکور در تصرف کوکب لیلی بود آنرا حلب
گویند وبعضی فضلا بجای برج مذکر ومؤنث بیت مذکر ومؤنث گفته اند پس در ضمیر حیز حلب
حیز بود وبعکس وحیز در لغت بمعنی مکان بود وحلب بمعنی [illegible] بودن وبدست آوردن و
اهل این صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود که در میان اشخاص با خود
بود وچون کوکب نهاری در روز تحت الارض بود ودر شب فوق الارض وکوکب لیلی بر
عکس آن آنرا خلاف حیز گویند واز جمله احکامیان در خطوط کواکب یکی افراح فرح وترح
بیان [illegible] تفصیل آن اشاره کرده میشود باید که فرح عطارد در بیت اول وفرح شمس در بیت
تاسع وفرح مشتری در بیت حادی عشر وفرح زحل در بیت ثانی عشر وفرح قمر در بیت ثالث
وفرح زهره در بیت خامس وفرح مریخ در بیت سادس واکثر اشتباه کیفیت این اقسام
از هشت خانه طالع که سوای اوتاد اربعه است کنند وگویند از این هشت خانه دو خانه قوی اند
که آنرا مایل ناظر خوانند وآن بیت یازدهم ونهم بود ودو خانه ضعیف اند که آنرا
زایل ساقط خوانند که آن بیت یازدهم وششم بود ودو خانه از دهی قوی اند [illegible]

ضعیف که آن را از این ناظر خوانند و آن بیت نهم و ششم [و] اینها هم در باب آینده
به تفصیل معلوم گردد و چون احوال این خانها معلوم گشت گویند چون اکثر کواکب
کب سیاره الا عطارد دو کوکب نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری
و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانه
ضعیف را از روی مناسبت به نحسین دادند اضعف را با نحس یعنی دوازدهم به زحل و ششم
را به مریخ و دو خانه قوی را به سعدین دادند اقوی را با سعد یعنی یازدهم را به مشتری و پنجم
را به زهره و اندو خانه را که از وجهی قوی بودند و از وجهی ضعیف باشند دو کوکب دادند
که در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی را با اعظم یعنی نهم را
به آفتاب و سیم را به ماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط
خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی اقوی اند و از وجهی ضعیف زیرا که ساقط
بیت از طالع احسن است از زوال و ناظر بودن او بطالع احسن است از مایل بود
و چون عطارد در اسعاد و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزج است و در جانب طالع
نیز ممتزج است چه میان نور و ظلمت است پس طالع را در این قسمت با و نسبت کردند
و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که موضع نزهت و نشاط بود
و در حین تحریر بجهت حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر فاتر رسیده





و هو بذا النظم فرح ها[ی] کواکب اوسط آیند یا داری بیت پنج سطا مند و خانه مقابل فرح یعنی
خانه هفتم او بیت ترح و آفت باشد چه در خانه مقابل از بیوت اثنی عشر
چنانکه دو برج متقابل ضد یکدیگرند پس ترح عطارد در سابع است و ترح شمس در
ثالث و ترح مشتری در خامس و ترح زحل در سادس و ترح قمر در تاسع و
ترح زهره در حادی عشر و ترح مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله معتبر آنست بیت
قوت و ضعف کواکب و آن چنانست که گویند قوت شمس عاشر است و قو[ت]
ماه در رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در
ثالث و قوت زهره در سابع و قوت عطارد در تاسع و خانه مقابل بیت
قوت ضعف باشد و چون کوکبی در خانه یا در شرف خود باشد و در وتد کوکبی دیگر
یکی از انواع خمسه ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز در خانه
یا شرف خود باشد و در وتد بود آن را یعنی آن وضع را دستوریه گویند و این معتمد
ترین انواع دستوریه است و نزد خیره و بصیره واضح و لائح است که سفلیین را
با آفتاب این نوع دستوریه بحسب بر حسب صورت نه بندد و از جمله انواع دیگر
یکی آنست که کوکبی در خانه خود بود و دو دیگر او از یک نیر چون در حالی خانه
او باشند از خانه آن نیر مانند آنکه مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا در حمل دو م انکه



کوکبی در حال تشریق و تغریب محمود بود و آن کوکب علوی را مقدار درجه
بعد باشد از آفتاب و سفلیین را او آخر سرعت سیر بود که آن بار با طالع
عظیم گویند سیم آنکه صاحب طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه
دلیل خیر و سعادت عظیم است و مستولی بر جزوی از فلک البروج یعنی منطقة
البروج و اندر اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکز یکی از بیوت اثنی عشر
با عتبارات از کوکبی است که حظ او از جمله حظوظ خمسه است که آن بیت و شرف
و حد و مثلثه و وجه است او در الجزء بیش از حظوظ کواکب دیگر باشد در همان جزو و نیز آنکه
آن کوکب ناظر باشد با آن جزو بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از دو نوع تناظر لیکن در اتصا
ل بنظر بر جهت کاملیت و تناظر جزو بدرجه نشاید و اهل احکام هر حظی را
در مرتبه اعتبار کرده اند و آنمراتب را شهادات گویند و لهذا کوکب محظوظ را
شاهد و مزاعم خوانند مثلا صاحب بیت را پنج شهادت گیرند و صاحب شرف را
سه و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب مثلثه دوم را یکی و این قول کو
شیار است اما ایوب طبری که یکی از علماء احکام است میگوید که صاحب
بیت را هفت شهادت است و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج و
صاحب مثلثه ثانی را سه و شریک را دو و صاحب وجه را یکی و همچنانکه حظوظ گوکب





را مراتب تعیین کرده اند همچنین هر یک از حد و وجوه و دریجان و غیر ذلک را
مثل حیز و جلب و حفت بهره و نه بهره و اثنی عشریه و فرح و سایر قوی کواکب که در میان
ایشان متعارفست مرتبه تعیین کرده اند لیکن در مستولی زیاده از حظوظ خمسه
مشهوره را اعتبار نکنند و مراتب باقی کواکب نامند نه حظوط چنانکه مصنف خود در شرح
ایراد نموده و تفاصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوی کواکب از کتب احکام طلب باید
کرد و ما این مراتب را بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد نمائیم با رجوع بکتب
احکام باید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب حظی بحرم خود در آن حظ با مرتبه
او در حظ ضعیف گیرند چه در این حال قوت او مضاعف گردد و اگر شهادت دو کوکب
مساوی با هر دو کوکب را مستولی گیرند و اگر کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی
باشد آن کوکب را شریک مستولی گردانند مثلا خواستیم که بجدرجه نور را مستولی بدانیم
کوکب ناظر بجزو زهره و زحل و قمر و مشتری را یافتیم و شهادت زهره در این جزو
بقول ابو ایوب طبری شانزده است زیرا هم صاحب بیت است و هم صاحب
حد و هم صاحب مثلثه اولی شهادت قمر نه چرا که هم صاحب شرف است و هم صاحب
مثلثه ثانیه اند و کوکب دیگر را در این جزو از سقوط خمسه هیچ نصیبی نیست پس
مستولی زهره بود و شریک قمر اما اگر احیانا هیچ یک از ارباب حظوظ ناظر

بجز و مفروض با کوکب قریب را مستولی باید گرفت هر چند که در آن جزو ضعف دنا مقبول
بود لیکن بشرط النظر اما اگر کواکب همه از وی ساقط باشند آن جزو مستولی شود و اصحاب
احکام آن را از روی تشبیه بدن بروج گویند و این طالع را در طوالع مدار بر کوکب
مستولی بیت

## باب چهارم در معرفت بروج دوازده گانه و منسوبات ایشان

قبل ازین
مذکور شد که منطقة البروج را از ابتدای نقطه بدوازده قسم کنند و هر قسمی را بیتی
خوانند و ازین بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانه اول را که هر آینه بر افق شرقی
واقعست وتد طالع خوانند و خانه هفتم را که بر افق غربی واقعست وتد غارب و خانه
دهم را که بر نصف اعلی دایره نصف النهار است وتد السماء و خانه چهارم را که بر
اسفل دایره نصف النهار است وتد الارض و این چهار را از آن جهة اوتاد گویند که
مدار احکام بر آنهاست چه اقوی بیوت اند لهذا هر یک را بیت اقبال و مبدا کون
خوانند و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهة
میلان هر یک بوتد مجاور خود و ازین حیثیت این چهار خانه را در قوت اوسط
خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند
بر سبب زوال هر یک از وتد مجاور خود و ازین حیثیت این چهار خانه را اضعف
بیوت خوانند لهذا هر یک را بیت ادبار و مبدا زوال گویند و وجه تقدیم

ذل



دیگر تاسع بر سادس که معهد جایز داشته و شاید که به حیثیت نظر اوتاد طالع بوده
باشند و بیت سادس و ثانی و ثامن و ثانی عشر ساقط اند از طالع زیرا که هیچ یک در
نظرات خمسه میانه این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم دیگر سادس بر ثانی
ازین جا نیز معلوم نیست و باقی بیوت عشر اوتاد اربعه که آن ثالث و خامس و تاسع و
حادی عشر است ناظر بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و
طالع نظر تسدیس است و میانه هر یک ازین دو خانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث و ظاهر است که بیوت
ناظر اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیت زایل ناظر
زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل ازین در شرح فرح کواکب باین معنی اشاره شده
است و از افراد هر یک ازین انواع هر کدام متوالی اقربند در قوت مقدم باشند بر آنکه ابعد
الا افراد بیوت ساقطه که بعکس این معنی است یعنی هر کدام متوالی ابعدند از طالع در قوت
مقدم باشند بر آنکه اقربند و ازین که گفتیم لازم آید که اقوی بیوت طالع پس عاشر پس سابع پس
رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع
بیت ثانی عشر است که هم زایل ساقط است از طالع و هم اقرب است و بعضی بیت سادس
و ثانی فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد آن خانه را مذکر دانند و هر چه عدد
آن زوج مؤنث دانند و دوازده خانه را بچهار ربع منقسم سازند و ازین جمله آن ربع را



که میانه مرکز عاشر و طالع است و هم چنین آن را که میانه مرکز رابع و سابع است ربع مستقبل و ربع مذکر
و آن ربع را که میانه طالع و رابع است و همچنین آن را که میانه سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤ
نث گویند و آن نصف که میانه مرکز عاشر و رابع است از طرف مشرق نصف صاعد باشند
و آن نصف دیگر که میانه مرکز رابع و عاشر است از غرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر
بحسب عدد برج یازدهم طالع بود اوتاد از طالع را اوتاد مایله گویند چه هر یک در این حال به بیت
مایل خود انتقال نماید و اگر عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد اوتاد از طالع را اوتاد زایله گو
یند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایل انتقال کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد طالع را
اوتاد قائمه خوانند و قسم ثالث فصل است از قسم اول و قسم اول از ثانی و حد هر خانه بطلیمیوس
از مبدا آن خانه باشد تا پنج درجه قبل از مبدا بیت ثانی آن خانه پس اگر درجه تقویم
کوکبی مثلا پیش از مبدا آن خانه باشد بپنج درجه خانه مقدم او را محل آن کوکب دانند بلکه همان
خانه را محل آن اعتبار کنند هر چند فی الحقیقه در آن خانه نباشد و این اعتبار بسبب آنست که تا ممکن باشد
شمس در شب بسابع و روز بطالع در آید اینست بیان بیوت اثنی عشر اکنون در مدلولات
هر یک شروع نموده میفرماید اما مدلولات بیوت اولا چون طالع مبدا ظهور وجود است دلیل
بقای آن امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا طلوع آن دالست بر تکون هر متکون و موثر در آن
خصوصا در نوع انسانی که اشرف و اکرم انواع مکونات است ازین سبب گفته که بیت طالع

بحال اکر

دجه

حیات است و نفس و ابتداء کارها و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیاء
و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا منسوبست بسر و روی و بیت دوم مایل طالع
است و دلالت کند بر حالت ثانی موجود که آن هر آینه کیفیت اسباب آن است یا معنی که دارا تعیشست
و اقرب آن اسباب غذا است و اوسط آنها خیر اموال و بعد از ان اعوان و انصار از این جهة گفته که
بیت ثانی خانه مال و معاش و اعوان و انصار و حوادث مستقبله و ایضا دلالت کند بر دخل و خرج و نقول
نفعی بر اکل و شرب و از اعضا منسوبست بگردن و بیت سیم که زایل طالعست دالست بر حالت ثالث
موجود و آن هر آینه کیفیت توابع اسباب معیشت است و چون حرکت بسبب ستم از غذا است برادر و خواهر
شریک و معین باشند و دلیل بیانند دوام خصومت ایشان است به سبب جلب اموال از پس
جهة گفته که بیت ثالث خانه برادر و اخوات و اقرباست و سفرهای نزدیک و تحویل از جایی بجایی و ایضا
دلالت کند بر علم انساب و اسرار و از اعضا منسوبست بر دست و دوش و بیت چهارم چون در
غایت خفا است علامت عواقب امور بود و امری که ماده موجود باشد منتهی شود بدان و موضع
محل قرار و بنا چون مسکن و املاک ازین حیثیت گفته که بیت رابع خانه پدر و املاک
و ضیاع و عقار و عواقب امور است و ایضا دالست بر مدفن اموال و اعضا منسوبست
بسینه و پهلو و معده و شکم که مایل رابع است هر آینه دلیل دوم پدر بود که از فرزندان است و اکل و
شرب و هدایا که نتیجه املاک و ارتفاعات است ازین واسطه گفته که بیت خامس خانه فرزندان

ورسولان و ایام و اخبار و اکل و شرب است و ایضا دال است بر عشق بازی و ملبوسات و شادی
و سورها و ضیافتها و از اعضا منسوب است بشکم و دل و شکم که زایل البعث دلیل باشد بر حالات
ثالث او از عبید و خادم و ستور که از جمله اسباب مسکنت و بیماری که به سبب خلل حیات است
بحکم سقوط از طالع از این علت گفته که بیت سادس خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها
و آفتها و دد اصغر است و ایضا دال است بر گریخته و گم شده و تهمت و از اعضا منسوب است بناف
و شکم و هفتم که وتد غارب است هر آینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال باشد بر ازواج و شرکا
و هلاک و فنا چون اضداد و خصوم از این جهت گفت که بیت سابع خانه شرکا و ازواج و عورات
و ایضا دال است بر اضداد و خصوم و مسافران و گرانی و ارزانی و از اعضا منسوب است بسرین
و زیر ناف و هشتم که مایل و سابع حالت دوم از ازواج بود چون مقابل و ضد ثانیست و دلیل بطلان
اسباب بقا و معیشت بود از این جهت گفته که بیت ثامن خانه خوف و مرگ و میراث و اموال
عورات و غم و اندوه و مصیبت و ایضا دال است بر اموال خصوم و اضداد و قهر و قتل و از اعضا منسوب
بآلات شهوت و مقعد و رحم و نهم که تالی الموت است دلالت کند بر حالات ثانی از حیثیت زمان
مثل امور اخروی و از حیثیت قرعیت مثل خواب چه گفته النوم اخ الموت و مشهور و معروف و نیز
چون بنظر تثلیث است و اقوی از او دال بود بر علم انبیا و سفر دور از این دلایل گفت که بیت
تاسع خانه سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خواب است و ایضا دال است بر

داری

داری و تدبیر و کیفیت احوال عافیان و از اعضا منسوب است به مخدین و دهم چون
ارفع و اعلی و اقوی بیوت است و نظیر بیت الاب از این جهت گفت بیت عاشر خانه
سلطان و مادران و اشتغال و اعمال سلطانیست و ایضا دال است بر صنعت و
رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا منسوب است بر کتفین و یازدهم
چون تالی دهم است و اقوی و اسعد بیوت مایله از این دلالت گفت که بیت حادی
عشر خانه دوستان و امیدها و سعادتها است و ایضا دال است بر وزرا و خلفا
و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوب است بساقین و
دوازدهم چون اضعف و انحس بیوت و نظیر ششم از این علامت گفت که بیت
ثانی عشر خانه اعدا و شقاوتها و دد و نان و چهارپایان بزرگ است و ایضا
دال است بر گرفتاری و بند و زندان و حزن و دین و نکبت و غرامت
و امراض مزمنه و از اعضا منسوب است بقدمین اینست تمامی سخن در دلالا
ت بیوت اما منسوبات کواکب اولا زحل چون نحس اکبر است و بطئ السیر هر آ
ینه منسوب بود با شیاء خسیسه و اموریکه متعلق باشند به بطوء از این جهت
گفت که زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب فلاحت و خانهای قدیم و
غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله و خسیسین و زاهدان و اهل علم و از



اخلاق کبر و کینه و حمق و جهل و تحمل و وقار و تیره کاری و کاهلی و مشتری چون
سعد اکبر است و بطئ السیر دلالت کند بر ثانی و رفعت و ثبات و عزت و اشیاء
شریف از این سبب گفت که مشتری کوکب اشراف است و علما و قضاة و امرای
با عدل و انصاف و وزرای جلیل القدر رفیع المنزله و اهل مناصب و زهاد و عباد و از
اخلاق حلم و سخا و علو همت و حیا و خیر و تواضع و صدق و دها و مریخ چون
نحس اصغر است و سریع السیر دلیل بود بر اشیاء مخرب و امور سریع البعث و الفساد
باین واسطه گفت که مریخ کوکب لشکریان است و امرای ظالم و اترا
ک و دزدان و عوانان و مفسدان و آتش کاران و هیمه کشان و از اخلاق قهر و
مکابره و شجاعت و جسارت و سفاهت و دروغ و تهمت و ابراء مردم و ریبت و زنا او لجاج
و خیانت و شمس چون نیر اعظم است و خسرو سیارات و دلواد و مراعی اشیاء
و عین فیض و دال باشد بر سلطنت و امور عظیمه از این حقیقت گفت که شمس کوکب
سلاطین است و اصحاب امر و نهی و اکابر و اهل رای و تدبیر و از اخلاق
تکبر و عجب و الفت و کرم و ترفع و بها و بهجت و زهره چون سعد اصغر است سریع
السیر و مونث دال باشد بر انوثت و خشونت و حسن و صفا و فرح و شادی از این
جهت گفت که زهره کوکب اهل طرب و زنان و امردان و مخنثان و خادمان و ظرفا

واصحاب

واصحاب زینت و تجمل و از اخلاق لهو و طرب و عشق و ظرافت و سخریت و
سوگند دروغ عطارد چون ممتزج است و سریع السیر و تابع متصل دال باشد
بر تتبع نمودن و زیرکی از این سبب گفت عطارد کوکب حکما است و کاتبان و
منجمان و شعرا و اذکیا و دیوانیان و نقاشان و تجار و اهل بازار و از اخلاق
دین و علم و پاکی و نطق و ادب و صنایع دقیقه و قمر چون اسرع کواکب است و دال
باشد بر حرکت و انتقال و استحاله و انقلاب از این جهت گفت که قمر کوکب
رسولان است و پیاده روان و ایلچیان و عوام الناس و از اخلاق عفت و جمال و
سلیم الطبع و فراخ عیشی و بسیار گفتن و حرکت و سخن چینی باب نوزدهم
در معرفت انظار کواکب و قوای کواکب و آنچه بدان تعلق دارد پیش از این مذکور شد که اعتبار
کواکب بلا تکرار نحست از این جمله کواکب که غیر مقارنه است بحسب موافقت و مخالفت
کیفیات و اوضاع اماکن ایشان از بروج حکمی خاص دارند چنانکه گویند که تثلیث و تسدیس
دو نظر مودت و مسعود زیرا که تحقیق هر یک از این دو نظر در دو برج متفق الطبیعه
است خواه که اتفاق در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت کما
فی التسدیس و از این جهت گفت که تثلیث اقوی از تسدیس است و لهذا اول را نظر تمام
دوستی گویند و ثانی را نیم دوستی و بعضی علت اقوائیت اول را از این دانسته که

بعد اول و ضعف قوس بعد ثانی است و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند و نحوس
اما مقابله بجهة آنکه در دو برج متقابل متحقق شود که متضاد اند چنانکه شمس ذکر یافت
اما تربیع بجهة تحقق او در دو برج مختلفة الطبیعة بالکیفیتین او بالکیفیة الواحدة
و مقابله اقوی است از تربیع بجهة قوس بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیع است
اما اقوی نظرات مطلقا در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث
پس تسدیس چنانکه تجربه بر آن دال است و هر یک از این نظرات بحسب سعادت
و نحوست کواکب متناظره تاثیرات یافته اند چنانکه منفهم باید که نظر دوستی
بکواکب سعد محمود التاثیرات است و نظر دشمنی با نهایت یعنی بکواکب سعد مذموم نیست
یعنی محمود است یا متوسط است میانه محمود و ذم علی الاختلاف و نظر دشمنی بکواکب
نحس مذموم التاثیرات و نظر دوستی با نهایت یعنی بکواکب نحس در اکثر تجربه نیست
بلکه قلیل الذم است و شاید که در بعضی مواد محمود باشند بنا بر مناسبت
مقارنه و می شد با کواکب سعود و عقده و سعود سعادت بیفزایند و با کوا
کب نحوس و عقده نحوست و از آنچه قبل ازین در احوال کواکب مذکور شد معلوم در نحوست
و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله با نیرین مذموم است و تثلیث و تسدیس
محمود و هم چنین مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب



متصل به است و نیز باید دانست که هر یک ازین نظرات که حکم آن مذکور شد
عام است از آنکه میانه دو کوکب باشد یا میانه جزوی از فلک و کوکبی بعد هذا
بر فطرت سلیمه مخفی نماند که چنانکه نظر متنوع با نواع است تناظر نیز بروجی یا مطلعی بحسب نوع
منقسم است و هر یک ازین انواع که بعد ازین تفصیل موضع گردد تقریبی باشد یا تحقیقی
تقریبی آن بود که چون میانه دو کوکب متحقق شود قریب با آن نظر از نظرات مشهوره غیر
مقارنه بنیها دست دهد و تحقیقی آنکه وقوع نظر و تناظر در یک آن باشد پس مجمل نقشه در بیان
این نحو در آمد منفهم باید که تناظر نیز انواع است از آنجمله یکنوع تسدیسی است و آن
در یومی مثل آنکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان یا یکی
در اول قوس باشد و دیگری در آخر جدی و در مطلعی مثل آنکه کوکب در اول ثور
باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان
و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمین نهج باشد لیکن تحقق آن مشروط است باآنکه در غیر
اول و آخر این برج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تربیعی است و نوع
دیگری استقبالی و آن بقیاس بر تسدیس معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در یومی مثل
آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب باشد
و دیگر در منتصف حقیقی دلو و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در منتصف حقیقی دلو باشد



و دیگر در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگر در منتصف حقیقی عقرب
و تناظر تقریبی در این نوع نیز بهمین نهج است لیکن تحقق آن مشروط است با
آنکه در نیمه ازین بروج دست دهد که آن نیمه عقرب باشد بنقطه انقلاب یا
اعتدال عقرب از آن نیمه در منتصف حقیقی و آنچه در نیمه دیگر واقع شود تناظر
تثلیث تقریبی خواهد بود بشرط آنکه در اول و آخر بروج باشد و تناظر استقبالی
در یومی مثل آنکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در
اول میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلعی مثل آنکه یکی در اول جدی باشد
و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان بود و دیگر در آخر قوس و تناظر
تقریبی در این نوع بهمین نهج باشد الا آنکه حصول او مشروط است با آنکه در غیر
اول و آخر این بروج دست دهد و حکم انواع تناظر مطلقا در تاثیر حکم انواع
نظرات است کل النظرة و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم صاحب
سی فصل بصیریه و صاحب اشجار الاثمار و بقیاس هر تناظر تسدیس باید
که واقع باشد چه هر گاه قوس تناظر تسدیسی از طرفین متزاید شود
بر سبیل تساوی تا بحدی که مضاعف گردد تناظر تثلیثی بحصول رسید و اندر
یومی مثل آنکه یک یوم در اول ثور باشد و دیگری در آخر اسد یا یکی



در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در
اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در
آخر عقرب پس ادعا عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح باشد غایتش آنکه موضع کو
کبین متناظرین از بروج درین نوع و نوع تربیعی مشترک میشود بخلاف انواع
دیگر که در آن این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر
تثلیثی نتواند شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کوکب از بروج در دو نوع تناظر شرط
کرده باشد و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند و مراد ایشان
تناظر تربیعی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کواکب در انواع غیر تربیعی در فصل مشتر
ک میباشد و در برج دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است پس موضع کواکب متناظر
از بروج در غیر این دو نوع متحقق و معین نباشد و در احکام نظرات و تناظرات
موضع کواکب را دخلی تمام است و در بعضی تقاویم گاه باشد که چون در انواع احد
میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود و تناظر تحقیقی اتفاق افتد
از برای اختصار و ترک تکرار رقم آن را از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه جامع نظر
تسدیس و تناظر یومی چنین نویسند سظم و مطلعی چنین سطع و اتصال جامع نظر
تربیع و تناظر یومی چنین نویسند عظم و مطلعی چنین عطع و اتصال جامع نظر

تثلیث و تناظر یومی چنین نویسند نعم و مطلعی چنین نعطع و اتصال جامع نظر استقبال و تناظر
یومی چنین نویسند لظم و مطلعی چنین لظع و گاه باشد که بجای حرف میم زاء منقوط
مرقوم سازند که علامت رماست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تأثیرات
سعد و نحس هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت آن تأثیرات نموده میگویم باید که چون
کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکب دیگر یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین قمر باشد
هر آئینه پیش از رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده بچند درجه سعادت
یا نحوست آن نظر یا تناظر یا مجاسده و اکتساب میکنند و بعد از تمامی اتصال
چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف آن سعادت یا نحوست باقی
باشند و هم این مقولات حواله به تجربه و امتحانست و اندر مقادیر انوار و اجرام
گویند جمع جرم که اینجا بمعنی اکتساب و جرم هر یک از علویین در هر طرف
یعنی طرف خلف و اقدام نه درجه است و از آن مریخ بعضی گویند هشت درجه
است و بعضی گویند نه درجه و معتمد بقول اوست و از آن شمس پانزده
درجه و از آن هر یک از سفلیین هفت درجه و از آن قمر و هر یک از عقدتین
دوازده درجه دیگر از فضلا این مقادیر را بجهة حفظ با بند ربعه در سلک
نظم کشیده مبان اجرام سیارات بریب لط یطح سیبز دزریب تأمل فیه



بنظر لک و چون کوکب قریب گردد بنظر یا تناظر کوکبی دیگر یا مجاسده عقده از عقدتین
قمر رسد و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی که عین نظر و اتصالات او در آن موضع
متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آن را متصل گویند باین معنی که آنجا
آغاز اتصال ایشان باشد و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل الجرمین من المتصلین
شود آن را اقوی الاتصال گویند باین معنی که آنجا آغاز قوت اتصال بود و چون
بعد بینهما تمام مرتفع شود آن را اتمام الاتصال گویند باین معنی که آنجا غایت
قوت اتصال بود مثلا هر گاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود و چون بعد
بینهما بچهل و شش درجه و نیم رسد یعنی قمر را که ناظر است سیزده درجه و نیم که نصف مجموع
جرمین است بموضع تسدیس ماند آغاز اتصال ایشان بود و چون به پنجاه و چهار درجه
رسد یعنی شش درجه که نصف جرم اقل جرمیست بموضع تسدیس ماند آغاز قوت
اتصال ایشان بود و چون بشصت درجه رسد که حد تسدیس است غایت
قوت اتصال بود و آنچه گفتیم در باقی نظرات و سایر کواکب قیاس تواند
کرد پس حاجت به تکثیر امثله نباشد و بعضی گویند چون بعد میان ناظر و منظور
الیه بقدر مجموع جرم هر دو شود آغاز اتصال بود چه در اینوقت نور ایشان
بیکدیگر رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمین شود آغاز قوت اتصال بود.



چه درین هنگام نور هر یک بمرکز دیگر واصل شده باشد لیکن معتبر و معتمد به قول
اولست و لهذا امصه انرا اختیار کرده و چون از آن درگذرد یعنی چون کوکب
ناظر بعد از تمامی اتصال از منظور الیه درگذرد منصرف شود و چون بعد بقدر
نصف جرم اقل الجرمین شود آغاز قوت انصراف بود و آن را هر آئینه قوی الانصراف
خوانند و چون بقدر نصف مجموع جرمین شود غایت قوت انصراف بود
آن را الا جرم تام الانصراف گویند و چون کوکبی به برجی انتقال کند و در حال
انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد از آن متصل بکوکبی دیگر نشود
تا در آن برج باشد انرا وحشی السیر گویند چه در اینحال کوکب مثل شخصی بود
که بشهری در آید و با هیچکس آشنا نباشد لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب گردد
و این وضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن
مهمات بی نفع و اگر چنانکه کوکب متصل نشود و بعد از آن انتقال بلا اتصال
هم در آن برج بکوکبی آن را بعید الاتصال گویند و اگر بعد از آن انتقال
بکوکب دیگر متصل نشود تا در آن برج بود انرا خالی السیر گویند بعید
الاتصال و این احوال بیشتر اوقات ماه را اتفاق افتد و بدترین حال
که او را در این احوال بکار دو وحشت سیر دست دهد آنست که در



برج قوس باشد زیرا که اضعف بروج قریبه است مر قمر را بسبب
آنکه برج قوس واسطه است میانه هبوط و وبال او و چون کوکبی محفوظ
خمسه متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود او را دهد و این را دفع قوت گو
یند و اگر هر یک درین حال محظوظ باشند دفع قوتین گویند و اگر کوکبی از
موضع حظ کوکبی دیگر با او متصل گردد و طبیعت خود او را دهد این را دفع طبیعت خوا
نند و اگر درینحال هر یک در حظ اندیگری باشند دفع طبیعتین خوانند و این دو
وضع دلیل بود بر محبت و مودت و اتمام کارها بلا وحده جهد و اگر کوکبی از
وبال یا هبوط کوکبی دیگر با او متصل شود انرا انکار گویند و اگر هر یک در
وبال و هبوط یکدیگر باشند انکار از طرفین باشد و این دال
باشد بر ضد آنچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی منصرف شود از
کوکبی دیگر و هنوز آن انصراف تمام ناشده متصل بکوکب ثالث شود
آن اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث هرچند به حسب
ظاهر متصل نباشد و این موضع را نقل نور گویند و این دلیل بود بر توسط
کارها و رسالت میان مردم و همچنین اگر دو کوکب بکوکب ثالث
متصل شوند آن اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی

وا و را جمع نور گویند و شاید که زیاده از دو کوکب باشند و اکثر اوقات این جمعیت
بر سر زحل شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در حضیض و وبال و
هبوط بود و کوکب دیگر با او متصل شود متصل به او را از غایت عجز و ضعف او کند
او را دو گویند و شاید که این ضعفها یکبار کوکبی را دست دهد مثل رجوع عطارد
در منتصف موت و این وضع دلالت کند بر فساد کارها و تعویق در امور و چون
سه کوکب در برجی باشند چنانکه سبک رو ایشان در اول برج بود و میانه
رو در میان آن برج و گران رو در اخر برج چون سبک رو خواهد که
بگران رو متصل شود میانه رو او را منع کرده اول خود متصل شود این را
منع نور خوانند و گویند در این حال قوت مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر
سبک رو در آخر برج بود و گران رو در میان برج و میانه رو در
اول میانه رو خواهد که بگران رو متصل شود پیش از آن سبک رو
راجع گردد بگران رو متصل شود از او گذشته بمیانه رو بر پیوندد و ا
تصال کوکب میانه رو را اگر از گران رو باطل کند این را اعراض گویند
و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبک رو در اول برجی
باشد و میانه رو در میانه آن برج و گران رو در آخر آن برج سبک رو

واز

خواهد که بمیانه رو رسد در این حال میانه رو بگران متصل شود و از و در گذرد اما
گران رو قطع نور سبک رو از میانه رو کرده باشد با آنکه سبک رو در
میانه برجی باشد و گران رو در آخر برجی و میانه رو در اول برج دوم راجع چون
سبک رو خواهد که بگران رو پیوندد میانه رو راجع بازگشت متصل بگران
رو شود و قطع نور سبک رو از گران رو کند این دو حال را قطع نور گویند
و این دلیل قطع امید است و چون کوکبی در وبال یا هبوط یا درجه بر باشد
و متصل گردد بکوکبی محظوظ قوی که از دوستان او بود چنان باشد که کوکب
محظوظ با او انعامی کرده باشد و این حال را نعمت گویند و اگر کوکب
قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و باز با یکدیگر متصل گردند این را
مکافات نعمت گویند و این هر دو دلیل نجات است از مهالک و چون
کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال کوکب دیگر منحصر بود به جرم یا بشعاع
یا کوکبی در برجی دوم او بود و دیگری در دوازدهم این را احصار گویند اما قوت کواکب
بر سه نوع است نوع اول ذاتی است و آن آنست که کوکبی در حظی باشد از حظوظ
خود که به تغیر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلث
و امثال آنکه عنقریب مفصل مبین گردد و هم چنین از قوی ذا



ذاتی بودن کوکب در نطاق چهارم که آن را سعود در افلاک و استعلا
گویند و سریع السیر و مستقیم الحرکت و شمالی العرض به تخصیص که صاعد بود و دیگر
چیزها که در این رو دی بتحریر در آید و بودن کوکب در اقوا ذاتی و دلیل سعا
دتهای ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک و کیاست و فراست و مانند
آن نوع دوم عرضی است و آن آنست که به تغیر طوالع و اوقات باشد
مثل آنکه کوکب در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد و یا آنکه ناظر باشد بطالع
یا در حیز باشد یا در فرح خود یا غیر اینها که عنقریب موضع منشرح گردد و بودن
کوکب در این حال در این موضع دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه و مال
و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سیم سعادت است و آن آنست که کو
کب نظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا آنکه در برجی باشد که دو کوکب مسعود
آراسته بقوت ذاتی و عرضی محیط باشند بان کوکب هم در آن برج یا
آنکه یکی در دوم آن برج باشد و دیگری در دوازدهم و این دو وضع هر آینه از
اقسام حصار باشد پس آن کوکب را در این حال محصور یا محفوظ بین السعدین
گویند و مخفی نماند که همچنانکه قوتهای کواکب سه نوع است ضعفها نیز سه نوع است
ذاتی و عرضی و نحوسی و تمثیل هر یک عکس آنست که در انواع قوی مذ

کورشد

کور شد کل بنظره به هذا باید دانست که قوت و ضعف کواکب از آنچه اکابر
این فن حصر فرموده اند صد و هفتاد و چهار صنف است نود عدد قوتها و
هشتاد و چهار عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل
المنجمین باحسن وجوه نموده اند پس ما انها را بعبارتی مختصر و اشارتی موضح
باین کتاب نقل نمائیم تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد والله
الموفق پوشیده نماند که قوت و ضعف کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند
عظیم الاثر و میانه اثر و باز هر یک ازین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و
اوسط و ادنی و ترکیب ثنائیه عقلیه میان این اقسام هر آینه نباشد پس
شهادات و مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه
حقیر الاثر ادنی مراتب باشد او را یک بهره بود یعنی یک شهادت و هم چنین
بر تزاید یکیک بهره میرود تا منتهی شود بانچه عظیم الاثر اعلا مراتب او ست و
او را هر آینه نه شهادت بود اما اصناف قوتهای قسم اول سی و یکیست
از انجمله نوع عظیم الاثر اعلی مراتب ۱ خانه ۲ درجه شرف ۳ ابتراز یعنی بودن
کوکب در اقوی بیوت از بیوتات اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی
عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که مشتری از کواکب با و ناظر

باشند و کمال ابتزاز آنگاه بود که با وجود این حال در خطی از خطوط ذاتیه خود باشد
دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و بال و هبوط چون کوکب
در یکی ازین بیوت بود معتبر گیرند اما این ضعیف است چه هیچ عرضی با
ذاتی معارضه نتواند کرد ید تصمیم یعنی دوری کوکب از آفتاب بمقدار
شانزده دقیقه و بعضی هفده گفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود
زیرا که کسب جوهر آفتاب کند لهذا او را درین حال آفتاب ثانی خوا
نند و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد یه جرم هابطه سعد درجه قمر
کوکبی از ستارات مثل درجه قمر کوکبی از سعود ثوابت شود و بهره هر یک
ازین اصناف درین مرتبه نه باشد و شش عظیم الاثر اوسط مراتب ا برج
شرف ب استقامت ج اعتلا یعنی فلک الکوکب از فلک آفتاب
اعلی باشد د دستوریه ه جلب و طریقه نیره یعنی بودن کوکب در ما بین
درجه شرف آفتاب و شرف قمر و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه
هشت باشد بیست عظیم الاثر ادنی مراتب ا تشریق علوی را و تغریب سفلی
را ب بیت اقبال ج درجه طالع د درجه عاشر ه عدم عرض و ذروه اوج ز
ذروه تدویر و بطی ح حیز ط دفع قوت ی دفع طبیعت یا قبول در مکان

یعنی

یعنی بودن کوکب در خطوط خویش قوی حال یب ذو الیمین یعنی بودن کوکب در
عاشر و مطرح شعاع هر دو یمین او فوق الارض یج قمر در قران یعنی الکوکب دیگر
مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از اندکیری قمر او راست و ا
ین اکثر نیست بحسب اجزای نصف قطر حامل و تدویر هر کدام نه فی نفس الا
مر ید مما برخت سعود یه حد یو مکان سهم السعادات یز ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد
یح جمع نور یط نقل نور ک استیلا بر جزء متقدم و بهره هر یک ازین اصناف درین
مرتبه هفت باشد اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است ده میانه الاثر اعلی مرا
تب ا اقامت بجهت استقامت ب سرعت سیر ج حد سعد د مثلثه اولی ه صعود
در فلک اوج و صعود در فلک تدویر ز صعود در شمالی یعنی در شمال معدل النهار
بود مع هذا غایت ارتفاع او در زبر و زمین زاید بود ح بودن کوکب فوق ا
لارض ط بودن کوکب مذکر در برج مذکر مؤنث در برج مؤنث ی از برای نحوس
و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه شش باشد و پانزده میانه الاثر
اوسط مراتب ا استعلا یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری ب
ربع مقبل ج عرض شمالی د زیادت نور ه زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد
که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی بود که از ربع



اول که او را با آفتاب افتد و رکه گشته بود و بدوم نرسیده و زیادت سیر ز
زیادت عدد ح زیادت حساب و این هر سه در متحیره وقتی بود که کوکب هابط بود
از تدویر اما زیادت حساب در قمر وقتی بود که صاعد باشد ط درجه سعادت افق ی
یا مثلثه اولی سعد یب ربع مذکر مذکر را و ربع مؤنث مؤنث را یج وجه بهره
ید مثلثه ثانیه یه دوازده بهر و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه پنج است
و هفده میانه الاثر ادنی مراتب ا بیت مایل ب بیت فرح ج بیت قوت د
بیت مذکر مذکر را و بیت مؤنث مؤنث را ه بیت سعد و مثلثه ثانیه سعد
نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه ناصر کوکب حال در آن خانه
باشد و دلیل عاقبت آن ح اعانت یعنی هر کوکب که در خانه صاحب شر
ف آن خانه را باید او را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل و درین
باب نظر شرط نیست ط استعانت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود
هر آینه از کوکبی که صاحب بیت آن برج است استعانت خواهد اما درین
باب نظر شرط است ی نعمت یا مکافات یب حصار میانه او سعد یج بودن
کوکب نهاری بروز تحت الشعاع دلیل بشب و این قوت خاص آفتاب است
ید تیامن آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک یه دریجان یو ارجان یز هفت



بهره و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است اما اصناف قوتهای
قسم سیم پانزده است پنج حقیر الاثر اعلی مراتب ا وجه سعد ب بهره سعد ج اثنی عشریه
سعد درجه نیره د درجه مظلمه زحل را فقط بجهت مناسبت و بهره ازین
اصناف سه باشد و هفت حقیر الاثر اوسط مراتب ا دریجان سعد ب دریجان سعد
ج هفت بهر سعد د درجه مذکر مذکر را و درجه مؤنث مؤنث را ه نصف صاعد
صاعد از طالع و برج موافق مزاج ز برج موافق خوی و این هر دو از
منسوبات بروج و کواکب در باب سابق معین شده استنباط توان نمود و
بهره هر یکی از اصناف درین مرتبه دو باشد و پنج حقیر الاثر ادنی مراتب ا نیم بهر
و این خاصیت به نیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر
آفتاب باشند و در شب در نیم بهر ماه ب برج شمالی ج برج دوستی د ما بجهت معرفت دوستی
و دشمنی کواکب جدولی و
ضع کردیم تا مستجان این
فن را مفید باشد جدول
امنیت د برج مستقیم الطلوع ه دلالت
و این خاصیت به نیرین چنانکه

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ۵ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | عطارد |

در روز ولایت آفتاب و در شب قمر را و بهرهٔ هر یکی ازین اصناف درین مرتبه
یکی باشد اما اصناف ضعفها قسم اول سی و پنج است از انجمله هفت عظیم اثر
اعلی مراتب ا وبال ب درجه هبوط ج احتراق و حد آن از هر طرف شش درجه
باشند ع کسوف آفتاب را ه خسوف ماه را و کسوف کواکب را یعنی مستور
قمر گردند د جرم نابته بهمان شرح که در نابته سعد گفتیم و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه نه باشند و شش عظیم اثر اوسط مراتب ا برج هبوط ب رجعت و تحت
الشعاع و طریقه محترقه یعنی بودن کوکب در مابین درجه هبوط آفتاب و درجه هبوط
قمر ه انحطاط فلک یعنی فلک کوکب از فلک آفتاب منحط باشند د خروج
مقدم و دو تربیع او و بهرهٔ هر یک ازین اصناف و در این مرتبه هشت باشند
و بعیت د و عظیم اثر ادنی مراتب ا تغریب علوی را و تشریق سفلی را
ب دوری از منطقه ج استقبال فلک یعنی درجه هفتم از طالع ع درجه رابع
بیت ثامن ه نقطه حضیض اوج د نقطه حضیض تدویر ج ذو الیسارین یعنی
بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع تربیعی او تحت الارض ط انکار
بیت او بار یا قمر نحس ب ر دو قران یب ممازجت نحوس نظر عداوت یج قطع نور
یه انتکاث یو اعراض یز عقدهٔ جوزهر تین نیرین را افاعی یح کوشت اما بطلوع نخستین



قبل از دو کوشت ماه بطلوع نخستین بعد از او یط صد نحس ج ضرر یعنی ضرر زحل و
ضرر مشتری بعطارد و ضرر آفتاب و عطارد بزهره و زهره را ضرر زیست و ضرر
قمر و مریخ بیکدیگر و این مشهور است با نکه کوکب بمار در بیت کوکب مقرور
باشند و بر عکس مثل زحل در حوت یا مشتری در دلو کا درجه نابته نحس کب درجه
سهم قاطع و آن سهمی بود که از درجه مریخ و زحل در درجه طالع گیرند و بهرهٔ
هر یک ازین اصناف ضعفهای قسم دوم سی و یکیست نه میانه اثر
و اعلی مراتب ا اقامت بجهه رجعت ب بطؤ سیر ج هبوط از فلک اوج ع هبوط
در فلک تدویره ه هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل النهار بود و غایة
روز بروز رغایت ارتفاع او متناقص بود د بودن کوکب تحت الارض
د برج مذکر مؤنث را و برج مؤنث مذکر را ح مثلثه اولی نحس ط غریب
در مکان یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف مثل
آفتاب در سنبله و بهرهٔ هر یکی از اصناف در این مرتبه شش باشد و سیزده
میانه اثر اوسط مراتب ا ربع مدبر ب عرض جنوبی ج نقصان نور ع نقصان
قدر و این هر دو وقتی باشد در نطاق اول و چهارم باشند اما نقصان
نور در قمر وقتی بود که میانه تربیع دوم و اول شمس باشد ه نقصان عدد و نقصان



حساب و این هر دو وقتی بود که کوکب صاعد باشد از تدویر اما نقصان
حساب در قمر وقتی بود که هابط باشد د نقصان سیر ح درجه سیر ط مثلثه نحس
نابته یا ربع مذکر مؤنث را و ربع مؤنث مذکر را یب خلاف محل یج وحشت سیر ید
خلاء سیر و بهره هر یکی ازین اصناف در این مرتبه پنج است و ده میانه
اثر ادنی مراتب ا بیت زایل غیر ساقط ب بیت ترح ج بیت ضعف ع
بیت مذکر مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را ه بیت نحس و ضعف خداوند
خانه د مناکرت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکس ح
حصامیاة و نحس ط عقدهٔ جوزهر متحیره را ی متیاسر بودن از آفتاب یعنی
در نیمه روزی از فلک و بهره هر یکی ازین اصناف در این مرتبه
چهار است از ضعف اما ضعفهای قسم سیم هفده است پنج حقیر اثر
اعلی مراتب ا وجه نحس ب نه بهر نحس ج اثنی عشریه نحس ع درجه مظلمه ه درجه
نیره زحل را فقط و بهره هر یکی ازین اصناف در این مرتبه است نه
حقیر اثر اوسط مراتب ا دریجان نحس ب اردجان نحس ج هفت بهر نحس ع درجه
عقیمه ه درجه مؤنث مذکر را و درجه مذکر مؤنث را د بودن نیری در درجات
دال علی العمی د بودن کواکب در نصف هابط از طالع ح برج مخالف ط برج مخالف



قوی و بهرهٔ هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد و سه حقیر اثر
ادنی مراتب ا برج جنوبی ب برج دشمنی ج برج معوج الطلوع و بهرهٔ هر
یکی ازین اصناف در این مرتبه یکی باشد اینست تمامی سخن در قوت
و ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که همچنان که هیچ نحسی
نه بود در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم آمیخته نه بود و هم چنین هیچ کوکبی
نباشد در هیچ مواضع که قوة او ممزوج نباشد بضعفی و ضعفش بقوتی
پس چون خواهند که متوجه احکام نجومی شوند شرط آنست که اول
ضعف و قوت کواکب به تمام ضبط کنند بعد از ان بهرهای قوت و ضعف را
با یکدیگر مقابله کرده از آن میان مزاجی خواص استنباط و استخراج نمایند
تا بحسب آن مقدار قوت و ضعف کواکب معلوم شود و حکمی که از این
کنند مستحکم و معتمد علیه باشد والله اعلم باب بیستم در معرفت احکام کردن
اختیارات بدانکه بر فطرت سلیمه مخفی نماند که آنچه دانستن اندر اصول اختیارات
از واجبات است بحست اول معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده اختیار سیم معرفت اشغالی که مستحق اختیار باشند یا نباشند چهارم ضروریات
اختیار از اوضاع فلکی و آن دو قسم بود یکی آنچه در سعت و قت و ضروری باشد دوم

انچه در ضیق وقت ضروری باشد منجم محمد ذات اختیار را از اوضاع علویات
اما حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند کوشیار
در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادة الوقت المختار بملائمة الغرض المطلوب
ومناسبته بصاحب الطالع امتزاجاً محموداً حضرت امام المحققین فخر الملة والدین
الرازی علیه الرحمة در اختیارات علائیه بر این حد تعریف اعتراضات کرده
به چند وجه آن را مردود ساخته خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از گزیدن
وقتی که بهترین وقتها باشد که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آنکه
که آن وقت در وی طلب کنند مقصود را در حواشی شرح بیست باب اسطرلاب آورده که تعریف
امام منقوض است بآنکه در مدت مفروضه ممکن است که دو وقت یافت شود که مناسبت
ایشان بمقصود علی السویه باشد و خود چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتیست که بهتر
از آن وقت نباشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب امر مقصود بود در آنکه
شروع در آن امر مطلوب بود اما فایده اختیار مبنی بر مقدمه ایست که
بطلمیوس که پیشوای اهل این صناعتست در ثمرة الفلک در کلمه هشتم
ایراد نموده و افضل الحکماء المحقق الطوسی علیه الرحمة در شرح این کلمه فرموده
که هر طالع که دلایل او مسعود و قوی بود آنکس را که صاحب این طالع



بود نظیری نبود و در همه سعادات و خیرات و هر طالع که دلایل او منحوس و
ضعیف بود آنکس را که صاحب آن طالع بود در سعادات و خیرات حظی نبود و در
شقاوت و شر بی نظیر بود و این هر دو یا غیر موجود بود یا نادر الوجود و لیکن
طوالع را دلایل از هر دو ضعف باشد بعد از تکافؤ دلایل خیر و شر هر کار که
بر آن قرار گیرد آن را قوام اندلایل گویند و چون اختیاری کنند جهت
شخصی که آن کس را طالع اصلی باشد و طالع تحویل خاصه در ایامی که اختیار
در آن ایام کنند و هر یکی را قوامی باشد پس هر دو قوام در طرف سعادت
متساوی باشند و سعادت اختیار با نضم شود انتفاع آن شخص بآن
اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت متفاوت
باشد و سعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیاده همچنان
باشد که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت
اختیار مساوی قدر تفاوت بود از آن اختیار اثری زیادت در سعا
دتی محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگرچه استعمال اختیار
در آن هر دو صورت مودی بصلاح باشد چه وجود آن اختیار از فایده فی
نفس الامر خالی نباشد و بر این قیاس باید کردانید که یک قوام در طرفی بود



و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو طرف نحوست باشد انتهاء کلام بلسانه
برانچه محقق فرموده مشکل می شود بآنکه شخصی در نحوست وقت مشغول بامری
شود دو اثر سعادت یابد یا در سعادت وقت بمهمی اشتغال نماید و اثر نحو
ست یابد یا اثر اختیار واحد در دو شخص مشتغل در امر واحد متساوی
نبود و همچنین وارد نیاید سخن کسی که گوید که اگر دلایل اصلی و تحویل شخصی مسعود است
سعادت اختیار تحصیل حاصل باشد و اگر دلایل اصلی و تحویل شخصی منحوس است استعمال
اختیار مانع نحاصل اما معرفت اشتغالی که مستحق اختیار نباشد اینست که میفر
ماید که هر شغلی که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج الیه باشد در آن شغل حاجت
باختیار نیست زیراکه هر محتاج الیه که هر روز یا هر هفته باشد عادت بر آن جاری
شود و امور عادی قایم مقام امور طبیعی باشد کما قال العادة کالطبیعة الثانیة
الانسان و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را مدخل نیست اما اشتغالی دیگر
که هر آینه مستحق و محتاج اختیار است وقتی اختیار باید کرد که قمر و صاحب
بیت قمر و کوکبی شغل مفروض منسوب باو باشد مثل اگر زراعت منسوب بزحلست و دعوی
شرعیه منسوب به مشتری و علی هذا و طالع وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوب
الیه شغل مثل نکاح خانه هفتم منسوب الیه سفر است و خانه چهارم منسوب الیه زراعتست



و علی هذا و صاحب این خانه و انبهاء هم یا بمشتری الحال باشند و فرو بیات
اختیار در وسعت وقتیست که در مقدمه موعود بود و همین هشت چیز است و بعضی هفت
گفته اند موافق آنچه امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در سلک نظم
کشیده و هو هذا بیت اختیار هر چه داری هفت چیز آورد بکار بی تا بود کارت نکو
و بی آهی دان تعرض حال مسعود باید حال برج و حبش حال طالع
حبش بیت الغرض صاحب غرض و رعایت حال قمر و متعلقات او در این
امر دون کواکب دیگر بنابر آنست که قمر اقرب است بما از باقی اجرام
پس تأثیر او در عالم سفلی اظهر باشد و ایضاً اسرع سایر سیارات است بنسبت
او بتغیرات عالم عناصر اکثر باشند و نیز قمر از غایت سرعت انوار کواکب دیگر را
ممزوج گردانیده و آن امتزاج سبب حدوث حوادث گردد کما قال البقراط ان
القمر هو المتوسط بین الاجرام السماویة و الارضیة و هو المودی من اجرام
العلویة الی الاجرام السفلیة اما رعایت طالع وقت و صاحب او بنابر آنست
که طالع را دلیل تن گرفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت
نفس و حفظ بدن عقلاً و سمعاً از واجبات است اما رعایت کوکب
و برج منسوب الیه شغل لایح و ظاهر است و محتاج به بیان و برهان نیست

چون این اینست چیز که صلاح حال ایشان در اختیارات واجب و لازم است
بعضی کواکبند و بعضی بیوت و صلاح حال هر یک از ایشان دو نوع اند غیر صلاح
دیگر است پس به بیان هر یک جدا جدا در آمده میشود باید که صلاح حال
بیوت اینست که از جرم یا شعاع نحسی خالی باشد و سعدی بجرم یا بشعاع
ناظر باشد بایشان و صلاح حال کوکب اینست که مسعود باشد بنظر سعود و مع
هذا بقوی دیگر که هر آینه قوی ذاتیت و عرضی همه یا بعضی از آنها
باشد و فساد حال بیوت و کواکب بقیاس بر اینکه مذکور شد معلوم میشود
یعنی فساد حال بیوت آنست که از جرم یا شعاع سعدی خالی باشد
نحس بجرم بنظر عداوت ناظر باشد بایشان و فساد حال کواکب آنست
که منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت نحوس و مع هذا الضعفها دیگر همه
یا بعضی مبتلا باشد و اگر صاحب بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا
به تقدیری که منحوس نباشد آزاد تا در ایل بود صلاح حال قمر فایده
نرساند زیرا که قمر دلیل ابتدا بود و خداوند بیت قمر دلیل عاقبت
و ظاهر است که حسن عمل بحسن قائمه است و بعضی گویند که چون خانه
عرض و خداوندش منحوس بود صلاحیت سایر دلایل فایده نرساند



و بعضی از اصحاب تجربه در این باب مثالها ایراد نموده اند و اگر صلاح
حال قمر که در اختیارات دلیل ابتداء امور است علی تیسر نشود و دلالت کند
آن مهم در ابتداء بحسب دلخواه نباشد پس بجهة اصلاح این فساد یکی از سعد
ین جهد باید کرد که در طالع یا عاشر باشند به طالع دلیل مبداء امور است
و عاشر دلیل اعمال و اشتغال و اگر مطلع نیز میسر نشود لیکن صاحب بیت قمر
مسعود بود عند الضروره جایز باشد غایتش آنکه آن مهم در ابتداء فاسد و مختل گر
دد و در انتهاء بصلاح باز آید و ضروریات موعده اختیار عند ضیق الوقت همین
ها است که مذکور شد اما اموریکه رعایت آن سبب کمال اختیار بود
بسیار است و منها از انجمله یک چیز که الیق و افید است اختصار نموده میشود
که در اختیارات نهاری اولی و انسب آن بود که طالع و برج قمر بروج
نهاری بود و در اختیارات لیلی بروج لیلی بروج نهاری و لیلی قبل از این
در باب شانزدهم ذکر یافته اما محذورات اختیارات بسیار است آنچه جمهور بر آن
متفق اند آنست که می باید قمر تحت الشعاع و محاسن کید و ذنب و در طریقه
محترقه و محصور بین النحسین و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاء السیر او عبارت از
انکه منصرف از نحسی باشد یا از سعدی الا انکه انصراف او از نحس اشد است



و بعضی نظر عداوت میانه خداوند خانه قمر و قمر همچنین نظر عداوت قمر با نحس
و سقوط او از طالع و وقوع او در جنوب از جمله محذورات شمرده اند و انکه
می باید که نیرین هیچ کدام در طالع نباشند زیرا که طالع منکسف میشود به نور
و ظلمت پس هرگاه حلول نیرین در طالع اتفاق افتد چون اضوء کواکب اند
هر آینه طالع بر حالت طبعی نماند و در اختیارات باعث عوارض مکروهه گردد
و مخفی نماند که در مداخل معتبره این فن همین در باب قمر بنظر رسیده و امام
رحمه الله سبب آن از ابو المظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت رطوبت
است پس تاثیرات غریبه در وی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود
خیرات عظیم در وی بدید آید بسبب آن اشتراک که مذکور شد لیکن مولانا
کمال الدین حسن واعظ در لوایح القمر آورده که حق آنست که شمس نیز در
طالع نباید و از بعضی فضلاء این دو بیت نقل نموده بیت از قول حکیمان
بجهان در ثمر است : نیر که بود بطالع اندر ضرر است : این کار جهان از آن
سبب با خطر است : کاندر درج طالع هر روزه خور است : بهر تقدیر
وقوع نیرین را در طالع در جمیع اختیارات جایز نداشته مگر در اختیار کاری
که ثبات و دوام آن مطلوب بود ظاهر این قید در باب آفتاب باشد چه دوام



قمر را که اسرع کواکب است نسبتی نباشد و در اکثر کتب و رسایل که منع وقوع
قمر از طالع کرده اند قید کرده اند الا در بیع و شری زیرا که در بیع و شری سرعت
مطلوب است کما قال کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع الاختیارا
ت الا فی الشراء والبیع اذا کان مسعودا و در امور مفضی بشرارت مثل تخر
یب حصون و قلاع و قتل بلاد و قراء و استعمال سمومات و مهلکات
باید که قمر منحوس باشد لیکن بشرط انکه از اوتاد معتبره و بیوت مقصوده زایل باشد
تا حصول مطلوب خللی پذیر نشود و احسن آن که در دوازدهم یا هشتم
باشد که بیت اعداد خصومت است و در اموری که مطلوب اشتهار آن باید
که شمس که اشهر کواکب است فوق الارض باشد تا شهرت آن کالشمس
فی وسط النهار شود و همچنین باید که قمر منظر دوستی متصل بکوکبی باشد
که شغل مفروض باکوکب انتسابی داشته باشد و چون این حکم خاص نیست
به امور مطلوبه اشتهار بلکه عامست در جمیع امور از این جهت آن را یاد کرده
احکام ضم ساخته میشود باید که بالجمله در هر شغل برج طالع و موضع قمر و کو
کبی که قمر متصل باو باشد باید که مناسب آن شغل باشد و بعد از قمر این
اصول مشغول با مثلثه شده میشود باید که مثلا از برای دیدن ملوک و

حکام و اشراف قمر در مثلثه آبی باید که سرطان و عقرب و حوت است اول
اعلی بروج است و خانه قمر که کوکب ابنای ملوک است و ثانی که خانه مریخ که
کوکب امرا و سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب علما و اشراف و قضات
و اسد هر چند خانه آفتاب است اما بحسب صورت دال باشد بر تسلط و توحش
پس مختار بعدم اختیار او باشد و ایضا باید که قمر ناظر باشد به آفتاب یا به مشتری
بنظر مودت تا صاحب اختیار منظور عنایت و شفقت آن پادشاهان
بزرگ و مفتخر و مستعد گردد و اگر مراد از دیدن طلب حاجت باشد باید که صاحب
عاشر و ثانی از نحوس بری باشد و بیکدیگر متصل به نظر مودت و اگر
مراد طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد بود و قمر در بیت عاشر متصل و
منصرف به سعود و اگر صاعد و زاید النور بود و نور علی نور باشد و از برای جلو
س پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا عقرب باید که دو برج ثابت اند
ثبات در این امر محمود است و مع هذا اول خانه آفتاب است که کوکب ملوک
است و ثانی مریخ که کوکب امرا و سلاطین است باید که یکی از دو خانه
مشتری چه مشتری سعد اکبر است و بطی السیر و بیوت او غیر منقلب و محمد ایوب که یکی از
علمای احکام است عقرب را در این امر جایز نداشته به سبب هبوط قمر و نحوست

وشرارت

و شرارت مریخ که صاحب عقرب است و ایضا باید که طالع در این اختیارات
از بروج ثابته باشد و مستقیم الطلوع و اوتاد آن بری النحوس و ایضا قمر باید که زاید النور باشد
و ناظر با آفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملوک است و اگر در این حال آفتاب در وتد السماء که رابع بیوتست
باشد احسن و اعلی خاصه که در وتد السماء که درین هنگام بیت الشرف او باشد و ابتداء تعلیم
و اهم صنعت ابتدای کتابت قمر در برج آتشی باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص
است بنوع انسانی که مدرک کلیات است ناظر بعطارد که کوکب ادیبان و کاتبان است
یا بمشتری که کوکب علما و فقهاست بنظر مودت تا معلم بر متعلم مشفق و مهربان باشند
و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت سیر با یکدیگر متصل باشند
و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند چه اولی دلیل نفرت و ثانی دلیل
نسیان متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه احد السعدین متصل بان
دیگری بود بنظر مودت و طالع برج هوائی بود چه حصول صوت و صدا با استعانت
هوا بود و از برای سفر بر باید که قمر در برج ارضی بود بنا بر مناسبت و منقلب باشد
یا ذو جسدین تا آن سفر زودی به انتها رسد و نشاید که برج ثابت باشد
خصوصا عقرب که دلیل گرانی سفر و مشقت و خوف راه بود و حدیث
حضرت پیغمبر صلعم که دلالت فرد القمر فی العقرب در این باب بنا و مقصود قسمت



و ایضا باید که قمر متصل باشد به مریخ بنظر مودت تا خوف قاطعان طریق نبود
و در قضا و سپاهیان قافله متفق و مشفق باشند و از ایشان امداد و اعانت
برسد و اگر به آفتاب یا مشتری متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خداوند خانه
قمر متصل بقمر باشد و مسعود و طالع وقت در این اختیار برج منقلب باید مسعود بنظر مودت
نیرین و احتراز باید کرد از آنکه ماه در رابع بود و خداوند طالع از طالع ساقط که این
همه دلیل مشقت و عسرت مسافر بود و از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید بجهت
مناسبت و محمد ایوب برج خاکی جایز داشته بنا بر مناسبت مقصد و خوف غرق
و چنانکه در سفر بر گفتیم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین مبرا از نحوس
و باید که متصل بیکی از سعود بود تا کشتی به سلامت بگذرد و مسعود بودن بیت
تاسع در هر دو نوع سفر از جمله اتفاقات حسنه باشد و حذر باید نمود از اتصال
قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و همچنین حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع
که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن سکان او باشد و از برای بنای
بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت اقامت باشد در آن بلد و الا برج
ذو جسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض نباشد مگر آنکه مقصود
از دخول بلد اختفاء باشد و ایضا نباید که خداوند خانه ماه تحت الارض بود

ونظر

و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع در این امر از اتفاقات حسنه باشد و از برای لبس
و پوشیدن باید که قمر در برج منقلب یا ذو جسدین باشد زیرا که انقلاب
باعث استبدال بود که در لباس همه کس را آن رغبت است لیکن فقرا و
مردم بی بضاعت را برج ذو جسدین اولیست تا مدتی لباس ایشان
از اندراس مصون و محفوظ ماند و باید که قمر در این اختیار متصل بزهره
بود که کوکب زیب و زینت است و حذر باید نمود از بودن قمر در
برج ثابته که مستلزم ثبات ثیاب است خصوصا اسد که در این امر بسیار
مذموم شده است چه ثابت ترین بروج است به سبب کثرت طالع
و قرب سمت الراس و ایضا صورت او دال است بر توحش و تسلط
و گزیدن که هر که در حال وقوع قمر در اسد متلبس بلباس نو شود آن لباس
در بر وی بسوزد بلکه مبتلا بآفتی شود که بیم تلف بود و بودن قمر در
این حال بمقابله یا مقارنه آفتاب مشعر باشد بر آنکه لابس با همان ملبوس
سر در گریبان خاک کشد کما اشاره الیه الامام فی اختیاراته و از برای نکاح
قمر در برج ثابت باید خلافا للکوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا که در این
امر دوام و ثبات مطلوبست غیر نصف اول عقرب که مهبوط قمر در آنجا

در غایت قوت است و بعضی تمامی برج عقرب را مکروه دانند یا در میزان باید
که خانهٔ زهره است یا در قوس که خانهٔ سعد اکبر است متصل بزهره که
کوکب عیش و عشرت است و اگر بمشتری ناظر باشد سعادت آن اختیار
مضاعف گردد که قمر زاید النور باشد و نشاید که در حمل و سرطان
و جدی و دلو و موضع زحل و ذنب باشد که اینها همه سبب نفرت و تفریق
گردد و در زفاف باید که قمر در برج ثابت باشد چه در ثبات و دوام خوف طلاق
و فراق نبود بغیر از عقرب چه عقرب خانهٔ مریخ و هبوط قمر است این سبب نا
سازگاری و خصومت شود یا در یکی از خانهای عطارد بنا بر مناسبت
چه سنبله بر صورت جاریهٔ بکر تصور کرده اند و لهذا در اعذرا گویند و جوزا
بر صورت دو کودک متعانق صاحب روضة المنجمین گوید این اختیار بنا
بر آنست که زن ثیبه بود و اگر بکر باشد از ازالهٔ بکارتش در توقف افتد
و ایضا باید که قمر متصل بزهره بود که کوکب محبت است سیما که زهره
سلیم الحال بود و در استحمام قمر در برج آبی یا آتشی باید چه حمام نتیجهٔ
آب و آتش است متصل بیکی از سعدین تا باعث آسایش و صحت حال شود
و در نوره کردن باید که قمر در برج آبی بود متصل با آفتاب یا کوکبی محترق یا ناظر



بود به نظر مودت در سر تراشیدن باید قمر در برج ذو جسدین باشد
الا سنبله و کوشیار در برج آبی جایز داشته و باید که متصل بود بیکی از سعد
و حذر باید کرد از آنکه قمر در حمل یا در طالع بود و در فصد قمر ناقص النور باید زیرا
که نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت ابدان است چنانکه در طالع کوا
کب مذکور شد و چون چنین باشد خون صالح صرف نشود و اگر اخراج خون مطلوب
باشد زیادتی نور قمر جایز بود و ایضا باید که قمر در برج آتشی بود چه آتش رافع
رطوبت است یا در برج هوایی بنا بر آنکه مناسب طبیعت دم است غیر جوزا که متعلق است بدست
و حلول قمر در هر برج هر عضو باعث توجه رطوبت بدن باشد بآن عضو و این
مقتضی تعفن مواد است پس با حصول رطوبات و تعفن مواد آهن بآن
عضو رسانیدن مصلحت نباشد و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که
اتابک یکی از امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب فرمان متوجه آذر
بایجان شد و چون بمراغه رسید وقتی که قمر در جوزا بود فصد کرد از قضا
رگ دستش گسیخته شده در همان ایام رشتهٔ حیات او بقطع رسید و نیز
گفته اند که ملاقات آهن بعضوی که قمر در بیت آن عضو بود مصلحت
نباشد و بیت هر عضو در طسوبات بیوت مذکور شد و برج عضوی از آن



قیاس توان نمود هر گاه حمل بمنزلهٔ طالع گیرند و باقی بر ترتیب و احمد عبد الجلیل السجزی
که یکی از علماء احکام است ثبات بروج در فصد شرط کرده است و بعضی دی
گر برج مذکر شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه نحسین با قمر در طالع باشند
و اگر چنین باشد موضع جراحت ناسور شود و ریم گیرد و ایضا حذر باید کرد
از وقوع نحسین در هشتم طالع و هشتم موضع قمر که بیم خطر باشد و در حجامت باید
که موضع قمر و طالع بروج هوائی و متصل بقمر احد السعدین و حذر باید کرد از
حلول قمر در ثور و از بودن نحسی در ثانی یا ثامن نیرین و محمد ایوب وقوع
قمر در تحت الشعاع نیز جایز نداشته و در مسهل خوردن باید که قمر نا
قص النور و در برج آبی و فوق الارض و محصور بین السعدین بشرط آنکه
منصرف بتحت الارض باشند و حذر باید کرد از آنکه قمر در اسد بود یا متصل باشد
بعلویین که اتصال زحل دیگر علتها عارض شود و از اتصال مشتری فعل و عمل
او ضعیف گردد و در قی و غرغره محمد ایوب وقوع قمر در حمل جایز داشته
و کوشیار و بصرانی در حمل و ثور و بطلمیوس بروج آتشی لیکن بشرط
نظر سیما که فوق الارض باشد و در ختنه کردن باید که قمر ناقص النور باشد
و در برج آتشی بسبب آنچه در فصد گفتیم متصل بزهره که کوکب سرور و تماشاست



یا مشتری که کوکب شریعت و ملت اسلام است و اگر مشتری در آن وقت
مشرقی و فوق الارض باشد احسن و اعلی بود و نشاید که قمر در عقرب
بود که متعلق بآلت تناسلست که در این محال ملاقات آهن بآن عضو مصلحت
نباشد چنانکه در فصد گفتیم یا منصرف بزحل باشد که آنجا نیز مصلحت این امر
نیست زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن زخم و در برده خریدن قمر
در بروج آتشی باید بنا بر مناسبت مسیح و اگر طالع نیز از این بروج باشد بهتر
باشد و ایضا خداوند بیت سادس را با خداوند طالع اتصال محمود بود و
اگر خواهند که برده را آزاد کنند باید که ماه زاید النور باشد و متصل بسعدی
که مشرقی باشد و ایضا باید که طالع و صاحبش بری النحوس بود و در چهار
پای خریدن کوشیار گوید که قمر در برج ثابته باید و محمد ایوب در برج ذو
جسدین جایز داشته و حق آنست که برجی باید که بر صورت ذوات الاظلاف
باشد و بجهت چهارپای سواری و بارکش نیمهٔ آخرین قوس بهتر است و ایضا
باید که قمر منصرف بکوکب مستقیم باشد و او یا بیت سادس و صاحبش صا
لح الحال بود و در مطلق بیع باید که قمر ناقص النور و الحساب بود و در برج
معوج الطلوع منصرف از سعدی و در مطلق شری برعکس باید که قمر

زاید النور والحساب بود و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی و در زراعت
کردن قمر در سرطان و حوت یا برج خاکی که حصول ارتفاعات باستعانت
آب و خاکست و عدم جوزا و عقرب با آنکه برج آبیست بنا بر آنست
که هبوط قمر در آنجا و مریخ است و ایضا باید که قمر متصل بسعود بود یا بتسدیس و
تثلیث زحل بجهت مناسبت و ایضاً باید که طالع در برج ذو جسدین باشند
و خداوند شش حال در برج منقلب ناظر بطالع متبرا از نحوس و حذر باید کرد
از آنکه قمر ناقص العدد بود که آن سبب فساد تخم باشد و نظر نحوس بصاحب
طالع هم از جمله محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت آفت زرع و کشت
و در اجارت اراضی قمر در برج ترابی باید و محصور بین السعدین اینست نظر
نظر ناظرین و ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اجرای
قنوات قمر در تحت الارض باید و در برج آبی و اولی آنکه در ثالث
و خامس باشد ناظر به سعود خصوصاً بمشتری و صلاح حال زحل و نظر مودت
قمر با او در این امر از جمله شرایطست و در درخت نشاندن قمر در برج
ثابت یا ذو جسدین باید نه منقلب تا درخت استوار و نما پذیرد و طالع
نیز باید که ازین بروج بود و ایضا باید که قمر متصل بسعدی باشد

که آن

که آن سعد در طالع یا عاشر یا شرف خود بود باید که زحل صالح الحال باشد
و حذر باید کرد از اتصال کوکبی که هبوط باشد و در بنا نهادن باید که
قمر زاید النور والحساب بود و در بروج ارضی باشد ثابت یا ذو جسدین
کما لا یخفی علی المتفطن و بنظر مودت متصل بود بکوکبی که در شرف باشند
تا آن بنا مبارک و میمون باشد یا در برج هوائی فوق الارض و صاعد در
عرض افلاک تا آن بنا از و در مرتفع شود و زحل که کوکب عمارتست آباد
که در این اختیارات قوی حال بوده باشد و ایضا باید که طالع یا موضع صاحب طالع
برج ارضی باشند و وتد رابع صالح الحال بود و حذر باید کرد از وقوع زحل
بر حال در بیت رابع و سقوط خداوند خانه قمر از قمر و ایضا منحوس بودن
صاحب طالع به تحت الشعاع یا بمقارنت نحوس از جمله محذوراتست و
در بناهای زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض و هابط
بود سیما در جنوب و بطلمیوس در بنای بلاد و قری وقوع ثابته را که بر
مزاج سعود باشد در اوتاد طالع شرط کرده است و بودن مریخ یا ثابته
که بر مزاج او بود و در بیت عاشر از جمله محذورات شمرده زیرا که این
وضع علامت قتل متسلطان آن ملک باشد بل علامت قتل عام باشد





نعوذ بالله من هذا لیس در اینوقت این مقولات را بر دعا ختم کردیم
گوئیم از برای دعا کردن قمر در یکی از خانه های مشتری باشند متصل
بکوکبی که او را بمقصد و مطلب انتسابی بوده باشد و بعضی مجاسده قمر
با مشتری لبعده رأس و قران لکفا عطارد با کف الخضیب در این
امر از جمله شرایط گرفته اند و وصول کف الخضیب بدایره نصف النهار
در این باب مشهور و معروفست این قدر که مصا ایراد نموده ما الحاق
کردیم در معرفت اختیارات این جا کافیست و زیاده ازین بطول
منفضی است والله خیر الواقفین الحاکمین تمت الکتاب بعون الملک



الوهاب در یوم شنبه
در سنه ۱۲۲۲ در
طهران سوده شد
استدعای دعای خیر است